



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



غایت

حقیقت



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حقیقت غیبت از منظر روایات

نویسنده:

محسن رحیمی جعفری

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (علیه السلام)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۴	حقیقت غیبت از منظر روایات
۱۴	مشخصات کتاب
۱۴	اشاره
۱۸	فهرست مطالب
۳۲	پیشگفتار
۳۴	فصل اول: کلیات بحث
۳۴	اشاره
۳۵	مقدمه
۳۵	تبیین مسأله
۳۷	ضرورت بحث
۴۰	پیشینه بحث
۴۱	تفصیل
۴۴	تبیین واژه ها
۴۴	فلسفه
۴۴	اشاره
۴۴	نتیجه
۴۵	حکمت
۴۵	اشاره
۴۶	نتیجه
۴۷	علت
۴۷	اشاره
۴۸	نتیجه
۴۸	عزلت

۴۸	اشاره
۴۹	نتیجه
۵۰	غیبت
۵۰	اشاره
۵۲	نتیجه
۵۲	توقع
۵۲	اشاره
۵۳	نتیجه
۵۴	سنت
۵۵	روش تحقیق
۵۶	فصل دوم: حقیقت غیبت
۵۶	اشاره
۵۷	مقدمه
۵۸	معنای غیبت
۵۸	چگونگی غیبت
۵۹	غیبت شخص
۵۹	روایات
۶۳	بررسی سند روایات
۶۳	بررسی دلالت روایات
۶۴	غیبت شخصیت
۶۴	اشاره
۶۶	بررسی سند روایت
۶۸	بررسی دلالت روایت
۷۰	بررسی سند روایت
۷۱	نتیجه
۷۲	بررسی دلالت حدیث

۷۴	بررسی سند حدیث
۷۵	بررسی دلالت روایت
۷۶	بررسی سند حدیث
۷۷	بررسی دلالت حدیث
۷۸	بررسی سند حدیث
۷۸	بررسی دلالت حدیث
۷۹	سند حدیث
۸۰	بررسی دلالت حدیث
۸۲	نتیجه
۸۴	نتیجه
۸۶	غیبت شخص و شخصیت
۸۷	غیبت از منظر فرق و مذاهب
۸۷	شیخیه و غیبت
۸۷	توضیح
۸۹	نقد و بررسی
۹۱	اهل سنت و غیبت
۹۱	اشاره
۹۲	نقد و بررسی
۹۲	مقدمه
۱۰۰	فصل سوم: فلسفه غیبت از دیدگاه روایات
۱۰۰	اشاره
۱۰۱	مقدمه
۱۰۲	گفتار اول: علل مرتبط با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف
۱۰۲	اشاره
۱۰۲	اول: میزان تأثیر این علل در تحقق غیبت
۱۰۲	اشاره

۱۰۲	روایات
۱۰۳	بررسی سند حدیث
۱۰۶	نتیجه
۱۰۷	بررسی سند حدیث
۱۱۳	نتیجه
۱۱۴	بررسی سند حدیث
۱۱۶	نتیجه
۱۱۷	بررسی سند
۱۲۱	بررسی سند حدیث
۱۲۷	نتیجه
۱۲۹	پاسخ به دو سؤال
۱۲۹	۱. علت غیبت، خواست خداوند است یا عمل مردم؟
۱۲۹	اشاره
۱۳۱	نتیجه
۱۳۲	۲. فرق غیبت انبیاء و حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف چیست؟
۱۳۲	اشاره
۱۳۴	نتیجه
۱۳۵	دوم: عهده دار نبودن بیعت
۱۳۵	روایات
۱۳۶	بررسی سند حدیث
۱۳۸	نکته
۱۳۹	نتیجه
۱۳۹	سند
۱۴۱	نتیجه
۱۴۲	سند
۱۴۸	توضیح

۱۴۸	بررسی دلالت
۱۴۸	معنای لغوی و شرعی بیعت
۱۵۰	نتیجه
۱۵۰	نقد و نظر
۱۵۴	نتیجه
۱۵۵	گفتار دوم: علل مرتبط با کفار و ظالمان
۱۵۵	اول: خوف و ترس از قتل
۱۵۵	اشاره
۱۵۵	روایات
۱۵۶	بررسی سند حدیث
۱۵۹	نتیجه
۱۶۰	بررسی سند حدیث
۱۶۱	نتیجه
۱۶۳	بررسی سند حدیث
۱۶۴	نتیجه
۱۶۹	نتیجه
۱۷۷	بررسی دلالت حدیث
۱۸۰	نتیجه
۱۸۴	نتیجه
۱۸۵	پاسخ به سوال
۱۸۵	امام از چه چیزی می ترسد؟
۱۸۹	نتیجه
۱۸۹	دوم: سلب نعمت امام از قوم ستمگر
۱۸۹	اشاره
۱۹۱	بررسی سند حدیث
۱۹۲	نتیجه

۱۹۳	بررسی سند حدیث
۱۹۴	نتیجه
۱۹۵	بررسی سند حدیث
۱۹۶	نتیجه
۱۹۶	بررسی دلالت حدیث
۱۹۸	نتیجه
۱۹۸	نقد و نظر
۱۹۹	نتیجه
۲۰۰	روایات
۲۰۲	نتیجه
۲۰۳	بررسی سند حدیث
۲۰۴	نتیجه
۲۰۵	بررسی سند حدیث
۲۰۷	نتیجه
۲۰۷	بررسی دلالت حدیث
۲۰۸	نقد و نظر
۲۰۹	نتیجه
۲۰۹	نکته پایانی گفتار
۲۰۹	اشاره
۲۱۳	نتیجه
۲۱۴	گفتار سوم: علل مرتبط با مردم
۲۱۴	اول: امتحان الهی
۲۱۴	اشاره
۲۱۴	روایات
۲۱۵	بررسی سند حدیث
۲۱۵	بررسی دلالت حدیث

۲۱۶	نتیجه
۲۱۷	سند
۲۱۸	نتیجه
۲۱۹	بررسی دلالت حدیث
۲۲۰	سند
۲۲۰	بررسی دلالت حدیث
۲۲۲	بررسی دلالت حدیث
۲۲۳	بررسی دلالت حدیث
۲۲۴	بررسی دلالت حدیث
۲۲۵	نتیجه
۲۲۶	بررسی دلالت حدیث
۲۲۸	بررسی دلالت حدیث
۲۲۹	بررسی دلالت حدیث
۲۳۰	بررسی دلالت حدیث
۲۳۱	بررسی دلالت حدیث
۲۳۲	بررسی دلالت حدیث
۲۳۴	بررسی و دلالت
۲۳۷	نقد و نظر
۲۳۷	تفصیل بحث
۲۳۹	نظرات بزرگان
۲۴۲	نتیجه
۲۴۲	پاسخ به سؤال
۲۴۲	۱- آیا این امتحان به امت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اختصاص دارد؟
۲۴۳	۲- راه گذر از این امتحان چیست؟
۲۴۳	اشاره
۲۴۳	الف) معرفت

- ۲۴۴ (ب) خواندن دعا
- ۲۴۵ (ج) باقی ماندن بر اعتقاد به امامت اهل بیت علیهم السلام
- ۲۴۵ معانی امر در قرآن و روایات
- ۲۴۵ الف. قرآن
- ۲۴۶ ب. روایات
- ۲۴۷ دوم: اختلاف مردم
- ۲۴۷ روایات
- ۲۴۸ سند
- ۲۴۹ سند
- ۲۵۰ بررسی دلالت حدیث
- ۲۵۳ توضیح
- ۲۵۵ سوم: ادبار به حق و استقبال از باطل
- ۲۵۵ اشاره
- ۲۵۶ بررسی سند حدیث
- ۲۵۷ دلالت
- ۲۵۸ نقد و نظر
- ۲۵۹ چهارم: اتمام حجت بر مردم
- ۲۵۹ اشاره
- ۲۵۹ سند
- ۲۶۰ توضیح
- ۲۶۰ بررسی دلالت حدیث
- ۲۶۰ نقد و نظر
- ۲۶۲ گفتار چهارم: حکمت الهی
- ۲۶۲ مقدمه
- ۲۶۳ اول: اجازه نداشتن در بیان علت
- ۲۶۳ روایت

۲۶۴ بررسی سند حدیث

۲۶۵ نتیجه:

۲۶۵ بررسی دلالت حدیث

۲۶۶ دوم: ندانستن، بهتر از دانستن

۲۶۶ اشاره

۲۶۸ بررسی سند حدیث

۲۶۹ بررسی دلالت حدیث

۲۷۰ نتیجه

۲۷۱ سوم: سر الهی

۲۷۱ اشاره

۲۷۱ بررسی سند حدیث

۲۷۵ بررسی سند حدیث

۲۷۶ بررسی دلالت حدیث

۲۷۷ نقد و نظر

۲۸۰ پاسخ به سؤال

۲۸۲ نتیجه

۲۸۳ خاتمه

۲۸۶ کتابنامه

۲۹۲ درباره مرکز

سرشناسه: رحیمی جعفری، محسن، ۱۳۵۱ -

عنوان و نام پدیدآور: حقیقت غیبت از منظر روایات / مولف محسن رحیمی جعفری.

مشخصات نشر: قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)، مرکز تخصصی امامت و مهدویت، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری: ۲۷۲ ص.؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.

شابک: ۵۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۶۲-۷۰-۳

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: کتابنامه: ص. [۲۶۷] - ۲۷۲؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - - غیبت

موضوع: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق. - - غیبت -- احادیث

موضوع: مهدویت -- انتظار

موضوع: مهدویت -- انتظار -- احادیث

رده بندی کنگره: ۴/۲۲۴/۴BP/۳۶ح ۱۳۹۱ ۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۶۲

شماره کتابشناسی ملی: ۲۹۰۸۸۲۹

ص: ۱

اشاره

حقیقت غیبت از منظر روایات

مؤلف: محسن رحیمی جعفری

ناشر: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود(عج)

ص: ۲

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٣

تقدیم به:

آن کس که روشنایی شهر قم به بارگاه اوست و او که تمام تشنگان معارف الهی را در حریم خود سیراب می کند؛ همو که از برکت وجودش، این شهر مقدس، مساعد آموزش و اشاعه علوم اهل بیت علیهم السلام گشته است؛ شخصیتی که حرمتش یکی از باب های بهشت است و نه تنها زمینیان، بلکه عرشیان نیز محتاج کرم و لطف او هستند. این بضاعت مزجات را تقدیم به حضرت معصومه علیها السلام، نور دیده موسی بن جعفر علیه السلام می نمایم؛ باشد که قدردان یک لحظه از الطاف بی کران آن جناب بوده باشم.

ص: ۴

فهرست مطالب

پیشگفتار ۱۳

فصل اول: کلیات بحث ۱۵

مقدمه ۱۶

تبیین مسأله ۱۶

ضرورت بحث ۱۸

پیشینه بحث ۲۱

تفصیل ۲۲

تبیین واژه ها ۲۵

فلسفه ۲۵

حکمت ۲۶

نتیجه ۲۹

عزالت ۲۹

غیبت ۳۱

توقع ۳۳

سنت ۳۵

روش تحقیق ۳۶

فصل دوم: حقیقت غیبت ۳۷

مقدمه ۳۸

معنای غیبت ۳۹

چگونگی غیبت ۳۹

غیبت شخص ۴۰

روایات ۴۰

بررسی سند روایات ۴۴

بررسی دلالت روایات ۴۴

ص: ۵

غیبت شخصیت ۴۵

بررسی سند روایت ۴۷

بررسی سند روایت ۵۱

نتیجه ۵۲

بررسی سند حدیث ۵۴

بررسی دلالت روایت ۵۶

بررسی سند حدیث ۵۷

بررسی دلالت حدیث ۵۸

بررسی سند حدیث ۵۸

بررسی دلالت حدیث ۵۹

سند حدیث ۶۰

بررسی دلالت حدیث ۶۱

غیبت شخص و شخصیت ۶۷

غیبت از منظر فرق و مذاهب ۶۸

شیخیه و غیبت ۶۸

توضیح ۶۸

اهل سنت و غیبت ۷۱

توضیح ۷۲

نقد و بررسی ۷۳

فصل سوم: فلسفه غیبت از دیدگاه روایات ۸۱

مقدمه ۸۲

گفتار اول: علل مرتبط با امام زمان ۸۳A

روایات ۸۳

بررسی سند حدیث ۸۴

نتیجه ۸۷

بررسی سند حدیث ۸۸

نتیجه ۹۴

بررسی سند حدیث ۹۵

نتیجه ۹۷

ص: ۶

بررسی سند ۹۸

بررسی سند حدیث ۱۰۲

نتیجه ۱۰۸

پاسخ به دو سؤال ۱۰۹

۱. علت غیبت، خواست خداوند است یا عمل مردم؟ ۱۰۹

نتیجه ۱۱۲

۲. فرق غیبت انبیاء و حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف چیست؟ ۱۱۲

نتیجه ۱۱۵

دوم: عهده دار نبودن بیعت ۱۱۶

روایات ۱۱۶

بررسی سند حدیث ۱۱۷

نکته ۱۱۹

نتیجه ۱۱۹

سند ۱۲۰

نتیجه ۱۲۲

سند ۱۲۴

توضیح ۱۲۹

بررسی دلالت ۱۲۹

معنای لغوی و شرعی بیعت ۱۲۹

نتیجه ۱۳۱

نقد و نظر ۱۳۱

نتیجه ۱۳۵

گفتار دوم: علل مرتبط با کفار و ظالمان ۱۳۶

اول: خوف و ترس از قتل ۱۳۶

روایات ۱۳۶

بررسی سند حدیث ۱۳۷

بررسی سند حدیث ۱۴۴

نتیجه ۱۴۵

نتیجه ۱۵۰

بررسی دلالت حدیث ۱۵۸

ص: ۷

نتیجه ۱۶۱

نتیجه ۱۶۵

پاسخ به سوال ۱۶۶

امام از چه چیزی می ترسد؟ ۱۶۶

نتیجه ۱۷۰

دوم: سلب نعمت امام از قوم ستمگر ۱۷۰

بررسی سند حدیث ۱۷۲

نتیجه ۱۷۳

بررسی سند حدیث ۱۷۴

نتیجه ۱۷۷

بررسی دلالت حدیث ۱۷۷

نتیجه ۱۷۹

نقد و نظر ۱۷۹

نتیجه ۱۸۰

روایات ۱۸۱

نتیجه ۱۸۳

نتیجه ۱۸۵

نتیجه ۱۸۸

نتیجه ۱۹۰

نکته پایانی گفتار ۱۹۰

نتیجہ ۱۹۴

گفتار سوم: علل مرتبط با مردم ۱۹۵

اول: امتحان الہی ۱۹۵

روایات ۱۹۵

بررسی سند حدیث ۱۹۶

نتیجہ ۱۹۷

سند ۱۹۸

نتیجہ ۱۹۹

بررسی دلالت حدیث ۲۰۰

سند ۲۰۱

ص: ۸

بررسی دلالت حدیث ۲۰۱

بررسی دلالت حدیث ۲۰۵

نتیجه ۲۰۶

بررسی دلالت حدیث ۲۰۷

بررسی دلالت حدیث ۲۰۹

بررسی دلالت حدیث ۲۱۰

بررسی دلالت حدیث ۲۱۱

بررسی دلالت حدیث ۲۱۲

بررسی دلالت حدیث ۲۱۳

بررسی و دلالت ۲۱۵

نقد و نظر ۲۱۸

تفصیل بحث ۲۱۸

نظرات بزرگان ۲۱۹

نتیجه ۲۲۲

پاسخ به سؤال ۲۲۳

۱- آیا این امتحان به امت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اختصاص دارد؟ ۲۲۳

۲- راه گذر از این امتحان چیست؟ ۲۲۴

ب) خواندن دعا ۲۲۵

ج) باقی ماندن بر اعتقاد به امامت اهل بیت علیهم السلام ۲۲۵

معانی امر در قرآن و روایات ۲۲۶

الف. قرآن ۲۲۶

ب. روایات ۲۲۶

دوم: اختلاف مردم ۲۲۸

روایات ۲۲۸

سند ۲۲۸

سند ۲۳۰

بررسی دلالت حدیث ۲۳۱

سوم: ادبار به حق و استقبال از باطل ۲۳۶

بررسی سند حدیث ۲۳۸

دلالت ۲۳۸

ص: ۹

نقد و نظر ۲۳۹

سند ۲۴۰

بررسی دلالت حدیث ۲۴۱

نقد و نظر ۲۴۲

گفتار چهارم: حکمت الهی ۲۴۳

مقدمه ۲۴۳

اول: اجازه نداشتن در بیان علت ۲۴۴

روایت ۲۴۴

بررسی سند حدیث ۲۴۵

نتیجه: ۲۴۶

بررسی دلالت حدیث ۲۴۶

دوم: ندانستن، بهتر از دانستن ۲۴۷

بررسی سند حدیث ۲۴۹

بررسی دلالت حدیث ۲۵۰

نتیجه ۲۵۱

سوم: سر الهی ۲۵۲

بررسی سند حدیث ۲۵۲

بررسی سند حدیث ۲۵۶

بررسی دلالت حدیث ۲۵۷

نقد و نظر ۲۵۸

پاسخ به سؤال ۲۶۱

نتیجه ۲۶۳

خاتمه ۲۶۴

کتابنامه ۲۶۷

ص: ۱۰

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و اله الطاهرين سيما الامام الثاني عشر المهدي المنتظر.

اسرار و حکمت‌های الهی در عالم تکوین و تشریح به قدری فراوان است که عالمان، و حتی عقل کل عالم نیز از رسیدن بسیاری از آن رازها و اسرار نهفته عاجز است؛ چرا که «ما او تیتیم من العلم الا قليلا»، هر چند مصداق «و أودعه علم ما كان و ما يكون إلى انقضاء خلقه» چون به فرموده امام صادق علیه السلام علم ما در برابر علم خداوند «کخاتم فی فلات» یعنی همانند یک دانه انگشتری است که در بیابان پهناور و وسیع افتاده باشد. بنابراین هرگز نباید انتظار دست یافتن به همه اسرار عالم تشریح و تکوین داشته باشیم. آری، هر چه از آن رازها بر ما کشف شد و علت و یا حکمت آن معلوم شد آنرا عنایت و لطف خداوند می دانیم و پروردگار را بر این نعمت شکر می کنیم.

یکی از مسائل که در این عالم، سرّ آن مخفی مانده همان علت غیبت حضرت ولی عصر علیه السلام است، هر چند در روایات به پاره ای از علل و رازها اشاره شده، همانند پاک شدن اصلاب کفار از مؤمنان، ترس از قتل، اجرای سنن انبیای الهی، اثبات ناکارآمدی حکومت‌های مدعی اجرای عدالت و... که هر کدام از آن در جای خود به عنوان جزء علت و یا یکی از حکمت‌های صحیح و منطقی است، ولی واقع مطلب این است که راز و فلسفه غیبت - طبق روایت امام صادق علیه السلام به عبدالله بن فضل هاشمی - مخفی است و مخفی خواهد ماند تا زمان ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و در آن زمان تبیین خواهد شد.

«ان لصاحب هذا الأمر غيبه لابد منها يرتاب فيها كل مبطل فقلت: و لِمَ جعلت فداك؟ قال: لأمر لم يؤذن لنا في كشفه لكم. قلت: فما وجه الحكمة في غيبته؟ قال: وجه الحكمة في غيبته، وجه الحكمة في غيبات من تقدمه من حجج الله تعالی ذكره.

إن وجه الحكمة في ذلك لا ينكشف إلا بعد ظهوره كما لم ينكشف وجه الحكمة فيما آتاه الخضر عليه السلام من خرق السفينه و قتل الغلام، و إقامة الجدار لموسى عليه السلام إلى وقت افتراقهما. يا ابن الفضل: إن هذا الأمر، امرٌ من أمر الله و سر من الله، و غيب من غيب الله، و متى علمنا أنه عزوجل حكيم صدقنا بأن أفعاله حكمه و إن كان وجهها غير منكشف». (۱)

بالاخره فلسفه و راز غیبت امام عصر علیه السلام چه اینکه علم آن از همه و بر همه جهانیان مخفی باشد، و چه اینکه بر حضرات معصومین علیهم السلام مخفی نیست، ولی مجاز به بازگو کردن آن نباشند، بر ما مخفی است و ما در برابر آن همانند هزاران اسرار مخفی دیگر، تسلیم هستیم. گفتنی است، اگر چه در کتاب «تا ظهور» به این مسئله به طور مشروح پرداختیم، ولی اعتراف می کنیم که باز هم نیاز به کار و تحقیق فراوان دارد، لذا به فرزندم، عالم فاضل ثقه الاسلام محسن رحیمی - که از شاگردان ممتاز و بسیار تلاش گر مبحث مهدویت و خارج فقه ما است - و در پی انتخاب موضوع برای پایان نامه سطح بود، انتخاب این مبحث را پیشنهاد کردم. بحمدالله به خوبی از عهده آن برآمده و پس از تحقیق و کنکاش فراوان؛ موفق به تألیف یک رساله محققانه گردید. و خدمت شایسته ای به جویندگان حقیقت تقدیم کرد. «شکرالله سعيه و کثرالله امثاله».

و السلام علیکم.

نجم الدین طبسی

قم مقدس - ایام میلاد امام زمان علیه السلام

۱۰/۱۲/۹۰

ص: ۱۲

از آنجا که دوران غیبت، یکی از مهمترین دوران زندگی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است، دو سؤال بسیار مهم در ذهن شیعیان آن حضرت - که به امامت ایشان اعتقاد دارند - شکل می گیرد:

سؤال اول: منظور از غیبت چیست؟

سؤال دوم: چه دلیل یا دلایلی باعث غیبت این امام با عظمت - که ثبوت زمین و آسمان به اوست - شده است؟

از این روی، برای آرامش قلوب شیعیان به پاسخ این سؤالات می پردازیم. البته این مسئله، از دو بُعد قابل بررسی است. یکی، تنقیح روایات علل غیبت و دیگری، پرداختن به راه حل های مناسب. با توجه به اینکه پرداختن به هر دو موضوع از توان یک کتاب خارج است، تنها به بُعد اول می پردازیم و می کوشیم تا با بررسی روایات، جواب های مفیدی به دست آوریم که راهگشای سؤالات مطرح شده باشند.

این کتاب در سه فصل تنظیم شده است.

فصل اول به تبیین ضرورت موضوع و به شرح واژگان برای فهم بهتر مطلب

می پردازد. در فصل دوم به دو دسته از روایات در باب چگونگی غیبت می پردازیم. و فصل سوم - که آخرین فصل است - دارای چهار گفتار می باشد که در هر گفتار، به صورت موضوع بندی شده، تعدادی از علل غیبت بررسی می شوند؛ بدین صورت که ابتدا روایت، مطرح، سپس بحث سندی و دلالتی ارائه می شود و در آخر، نقد و نظر و نتیجه نهایی بیان می گردد. هم چنین سعی شده است که شبهات و سؤالات مطرح در هر قسمت، آورده و پاسخ داده شود. لازم به ذکر است که در مواردی، مطلب به طور کامل پرداخته نشده است که علت آن، جلوگیری از اطاله کلام می باشد.

کلید واژگان: «فلسفه»، «حکمت»، «علت»، «غیبت»، «عزالت»، «توقیع»، «سنت» و «بیعت».

منابع و مأخذ اصلی: مصادر اولیه مهدویت، هم چون کتب اربعه، «کمال الدین و تمام النعمه»، «الغیبه» نعمانی، «الغیبه» طوسی و....

ص: ۱۴

فصل اول: کلیات بحث

اشاره

ص: ۱۵

در این فصل به تبیین مسأله، ضرورت بحث، پیشینه بحث، معنای واژه های اصلی نوشتار با استفاده از کتب لغت و منابع اصیل، و در آخر به روش تحقیق می پردازیم. سعی شده است که مباحث، مستدل و برگرفته از منابع اولیه باشد.

تبیین مسأله

این رساله، در صدد پاسخگویی به دو سؤال مهم می باشد؛ یکی راجع به اصل غیبت و دیگری، راجع به علل غیبت.

در رابطه با قسمت اول، وجود دو دسته از روایات در بیان چگونگی غیبت، این پرسش را ایجاد می کند که آیا آن دسته از روایات که غیبت جسم را برای امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بیان می کنند صحیح است، یا آن دسته از روایات که غیبت شخصیت را مطرح می کنند؟

مهم ترین مشکل در مسیر پاسخ این است که هیچ یک از منابع، به این سؤال مهم نپرداخته، و روایات را آمیخته به هم آورده اند. بنابراین اولین کار این است که روایات را جداگانه مطرح کنیم تا از نظر سند و دلالت مورد بررسی قرار بگیرند.

در مرحله دوم با بررسی الفاظ هر دو دسته از روایات، به اثبات معنای مورد نظر خواهیم پرداخت.

این نکته لازم به ذکر است که چه بسا همین آمیختگی روایات در منابع اولیه بر این مطلب دلالت دارد که نظر بزرگانی چون شیخ کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی در کتب ارزشمندشان بر این است که تمام روایات، در مقام بیان یک چیز هستند و آن، غیبت شخصیت می باشد.

در رابطه با قسمت دوم هم سؤالات مهمی وجود دارد؛ از جمله اینکه آیا غیبت یک علت دارد یا چند علت؟ آیا این علل، علت تامه هستند یا ناقصه؟ آیا علت حقیقی هستند یا ظاهری؟ چرا علت های متعددی برای غیبت در روایات آمده است؟ و ...

در رابطه با اصل روایات مورد بحث، منابع متعدد و دست اولی در دسترس است، در نتیجه از این باب مشکلی وجود ندارد؛ اما در رابطه با سؤالات موجود، شاید بتوان گفت فقط شیخ طوسی (ره) نظر خود را صریح بیان فرموده، و منابع دیگر، به ذکر روایات بسنده کرده اند.

اما از نظر سند، دلالت و میزان تأثیر علت های مذکور در به وجود آمدن غیبت، هیچ منبع قابل استفاده ای در دسترس نیست و اگر هم چیزی موجود باشد، به صورت بسیار مختصر و پراکنده، مباحثی را مطرح کرده اند.

لذا مشکل اساسی، نبود تحقیق در این زمینه است تا به نوآوری های جدید تری پرداخته شود. البته تحقیقات اندکی از علمای معاصر در برخی موارد انجام گرفته است که رجوع به آنها برای اتقان مطالب مفید خواهد بود.

اما در رابطه با بحث رجال - که یکی از مهم ترین قسمت های این نوشتار است

- باید گفت که با توجه به دسته بندی و جامعیت کتاب «معجم الرجال الحدیث» و گردآوری نظرات علمای بزرگ رجال توسط آیت الله خویی (ره) در این کتاب، در تمام مباحث رجالی ابتدا از این منبع استفاده شده، و در صورت نیاز به تحقیق بیشتر، به کتب رجالی دیگر رجوع شده است. و در رابطه با کتاب شریف «کمال الدین و تمام النعمه» در مواردی که نیاز به ترجمه روایات بود از کمال الدین دو جلدی استفاده شده است.

اما در رابطه با اصل چگونگی غیبت، تحقیقی که قابلیت استفاده داشته باشد یافت نشد. البته همانطور که اشاره خواهد شد، کلمات علمای بزرگ، به طور عموم، دال بر پذیرفتن غیبت شخصیت است، که یک مؤید بسیار مهم برای صحت نتیجه بحث می باشد.

در مقابل، برای قسمت دوم بحث، یعنی علل غیبت، منابع روایی متعددی وجود دارد که از نظر اعتبار نیز در حد اعلی هستند. اما در استدلال های سندی و دلالی روایات، تألیفی یافت نشد و اگر هم در برخی تألیفات جدید مباحثی مطرح شده باشد، یا غیر قابل استفاده است و یا تنها در پاره ای از مطالب، قابل استفاده هستند.

ضرورت بحث

از آنجا که برای تمام انسان ها میسر نیست که از طریق وحی یا الهام با خداوند ارتباط داشته باشند و آنچه را برای رسیدن به سعادت واقعی و رسیدن به توحید نیاز دارند از پروردگار عالم دریافت کنند، نیاز به شخص یا اشخاصی که خداوند، این قدرت و توانایی را به آنها داده باشد، رخ می نماید.

اهمیت این نیاز، آنجا نمایان تر می شود که خداوند متعال می فرماید: «ما

خلقت الجن و الانس الا ليعبدون؛(۱) جن و انسان را نیافریدم مگر برای اینکه مرا عبادت کنند.»

اینکه انسان چگونه باید عبادت کند و عبادت، چگونه می تواند انسان را به تکامل برساند، از جمله مسائلی است که نیاز انسان به انبیاء و اهل بیت را نمایان تر می کند.

از طرف دیگر در قرآن کریم چنین آمده است: «قال فبما اغويتني لاقعدنَّ لهم صراطك المستقيم؛(۲) شیطان گفت: خدایا چون مرا گمراه کردی، من نیز بر سر راه راست تو می نشینم و بندگانت را گمراه می کنم».

شیطان به خداوند متعال گفت: من بر سر راه مستقیم تو می نشینم و کمین می کنم و انسان ها را گمراه می نمایم. از این رو، اگر انسان ها راهنمای الهی نداشته باشند، گرفتار فریب شیطان می شوند. چنان که ماجرای قوم بنی اسرائیل در گوساله پرستی گویای این مطلب است.

در روایات هم به ضرورت نیاز به امام اشاره شده است؛ آنجا که هشام بن حکم در جواب ابا مروان گفت: «فالله تبارك و تعالی لم يترك جوارحك حتى جعل لها اماماً يصحح لها الصحيح يتقن به ما شك فيه و يترك هذا الخلق كلهم في حيرتهم و شكهم و اختلافهم، لا يقيم لهم اماماً يردون اليه شكهم و حيرتهم و...؛(۳)

ای ابا مروان! آیا خدای تبارك و تعالی که اعضای تو را بدون امامی که صحیح را تشخیص دهد و تردید را به یقین تبدیل کند و انگذاشته، این همه مخلوق

ص: ۱۹

۱- ذاریات (۵۱)، آیه ۵۶.

۲- اعراف (۷)، آیه ۱۶.

۳- اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۱.

را در سرگردانی و تردید و اختلاف رها کرده و برای ایشان، امامی که در تردید و سرگردانی خود به او رجوع کنند قرار نداده است؟» (۱)

و در جملات پایانی و دل نشین دعای ندبه نیز آمده است: «اللهم و نحن عبیدک التائقون الی ولیک المذکر بک و بنبیک، خلقتہ لنا عصمه و ملاذا، و أقمته لنا قواما و معاذا و جعلته للمؤمنین منا اماما...» (۲)

خدایا! ما شیفتگان ولی تو هستیم که یادآور تو و پیغمبر تو است. او را پناه و نگهدار ما آفریدی، مایه استواری زندگی ما ساختی و امام ما مؤمنان قرار دادی».

در این فراز، عرضه می داریم که خدایا آمدن آن کسی را که برای عصمت و نگاهداری دین و ایمان ما آفریدی و او را برانگیخته ای تا قوام و حافظ و پناه خلق باشد و بالاتر از همه، او را امام انسان ها قرار دادی، از تو استمداد می کنیم.

خداوند، انسان ها را در بیابان عالم، با وجود گرگ های گرسنه (شیاطین) و سبزه زارهای دروغین (دام های شیطان) تنها رها نمی کند؛ بلکه راهنمایی چون انبیای الهی و اهل بیت علیهم السلام را به عنوان قطب عالم امکان، قرار داده است تا سراب را از حقیقت، مشخص، و کمین گاه دزدانی که بر سر راه قافله دل ها نشسته اند را هویدا کنند. آنها دست انسان ها را می گیرند و به مقصد نهایی (تقرب به خداوند) می رسانند.

با وجود ضرورت نیاز به امام، نویسندگانی چون احمد الکاتب، ناصر الغفاری، احمد امین مصری و... با نگاه کوتاه بینانه و متعصبانه خود بر آن شده اند که منکر خورشید عالم تاب وجود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف شوند و حال آنکه عالمیان در حال نظاره

ص: ۲۰

۱- اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳۹.

۲- مفاتیح الجنان، دعای ندبه.

کردن آن خورشید و بهره مند شدن از الطاف آن هستند. خداوند چه زیبا می فرماید: «و صَمَّ بَكْمَ عَمِّيْ فَهَمَّ لَا يَعْقِلُونَ» (۱) آنها کر و لال و کور هستند، زیرا عقل خود را به کار نمی بندند».

با توجه به این که اکثر این نویسندگان، قلم خود را متوجه غیبت حضرت و چرایی نبودن حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در بین مردم نموده اند، این ضرورت احساس می شود که بحث غیبت و علل آن در پژوهش های بیشتری بررسی شود تا پاسخگوی و سؤالات و شبهات مطرح باشد و این سنگ اندازی ها اثر سوئی بر افکار شیعیان جهان، خصوصاً جوانان عزیز نگذارد. همچنین با تبیین علل غیبت می توانیم درک بهتری از این دوران داشته باشیم و با سلامت دین از آن گذر کنیم.

از این روی، در این کتاب سعی شده است به سؤالات مبتلی به پرداخته شود و امید است که به یاری پروردگار عالم، گامی به سوی پژوهش های کاربردی تر و مفید تر برای برطرف کردن موانع پوچ و توخالی شبهه افکنان، و مسیری برای نورافشانی بهتر مضامین روایات اهل بیت علیهم السلام در تبیین علل غیبت باشد. إن شاء الله.

پیشینه بحث

بحث مهمی که در مبحث روایات غیبت وجود دارد، این است که آیا این روایات، از پیامبر و اهل بیت صادر شده یا ساخته و پرداخته عالمان شیعه است؟

اما در رابطه با اولین تألیفات مرتبط با مبحث غیبت، این مطلب، مهم است که توسط چه کسانی و در چه تاریخی به رشته تحریر در آمده است. در این قسمت به این مسئله می پردازیم.

ص: ۲۱

اول: از آنجا که غیبت، برای شیعیان، ایجاد مشکل در معرفت امام زمانشان می شود، شبهات، به سرعت، اطراف آن را فراگیرد و وحیرت و سرگردانی را برای عموم شیعیان به وجود می آورد. مرحوم صدوق (رحمه الله) نیز در کتاب شریف کمال الدین به این مشکل اشاره کرده است؛ اما از آنجا که امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف مواظب شیعیان می باشند (و لا ناسین لذكرکم؛ (۱) هیچ گاه یاد شما را فراموش نمی کنیم) جناب شیخ صدوق نیز با ذکر غیبت انبیا و بحث معمرین (کسانی که عمر طولانی داشته اند) سعی کرده اند که نشان دهند غیبت، امری عادی است. (۲) ایشان در کتاب شریف کمال الدین، به این مهم می پردازد. (۳)

لذا در رابطه با پیشینه اصل غیبت باید عرض شود که غیبت، تنها برای امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نمی باشد. البته غیبت انبیای الهی با غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تفاوت دارد، ولی اصل غیبت سابقه داشته و چنین نیست که مختص امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد.

دوم: شکی نیست که از ابتدای اسلام، بحث مهدویت، توسط پیامبر، مطرح و برای مسلمانان بیان شده است. در همان اوایل ورود به مدینه، حضرت در سخنی به جابر عبدالله انصاری فرمودند: «مهدی از اولاد من است. هم نام و هم کنیه من می باشد و از جهت خلقت و اخلاق شبیه ترین مردم به من است...» (۴)

مرحوم سید محمد باقر صدر، روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در رابطه با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف

ص: ۲۲

۱- احتجاج، ج ۲، ص ۶۵۰.

۲- کمال الدین، مقدمه مؤلف، ص ۶.

۳- کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۴ به بعد.

۴- کمال الدین، ج ۱، ص ۴۰۳.

در کتب اهل سنت را بالغ بر چهارصد روایت می‌دانند.^(۱) و فقط مرحوم صدوق در خصوص غیبت و حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف چهل و پنج روایت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورده‌اند.^(۲) پس پیشینه روایات غیبت به زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اول اسلام باز می‌گردد.

سوم: قبل از آنکه امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف به دنیا بیاید، اخبار غیبت، از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام صادر، و در کتب ثبت می‌شد و حتی پیش از تولد ایشان، کتاب‌هایی در خصوص غیبت تألیف شد.

به نمونه‌هایی از تألیفات مرتبط با غیبت حضرت اشاره می‌شود:

۱. علی بن حسن بن محمد طائمی طاطری، یکی از اصحاب موسی بن جعفر علیه السلام، کتابی در رابطه با غیبت نوشت و او مرد فقیه و مورد وثوقی بوده است.^(۳)

۲. علی بن عمر اعرج کوفی نیز که از اصحاب امام کاظم علیه السلام است، کتابی در رابطه با غیبت نوشته است.^(۴)

۳. عباس بن هشام ناشری اسدی (م ۲۲۰ هـ - ق) هم کتابی در این زمینه دارد. او مردی جلیل‌القدر و موثق بوده است.^(۵)

البته در این که این سه کتاب مختص غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف هستند یا غیبتی که واقعه برای امام کاظم علیه السلام قائل بودند، جای تحقیق دارد.

۴. فضل بن شاذان نیشابوری (م ۲۶۰ هـ - ق) کتابی در احوال قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم

ص: ۲۳

۱- نور مهدی، مقاله آیت الله سید محمد باقر صدر، ص ۳۷.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۸۲.

۳- رجال، نجاشی، ص ۱۹۳؛ رجال، شیخ طوسی، ص ۳۵۷.

۴- رجال، نجاشی، ص ۱۹۴.

۵- رجال، نجاشی، ص ۲۱۵؛ رجال، شیخ طوسی، ص ۳۸۴.

و غیبت او نوشته است که متأسفانه در دسترس نیست او نیز فردی موثق است. (۱)

۵. محمد بن ابراهیم نعمانی (م ۳۲۹ هـ - ق) هم در این موضوع کتابی نوشته که در دسترس می باشد.

۶. شیخ صدوق (م ۳۸۱ هـ، ق) کتاب گرانسنگ، کمال الدین و تمام النعمه را نوشته است.

۷. شیخ مفید (م ۴۱۳ هـ، ق) رساله هایی در رابطه با غیبت نوشته اند، از جمله کتاب فصول العشره که مباحث عمیقی دارد.

۸. سید مرتضی (م ۴۳۶ هـ - ق) کتاب المقنع فی الغیبه را نوشته اند.

۹. شیخ طوسی (م ۴۶۰ هـ - ق) الغیبه را تألیف نموده است

منابع و کتب دیگری نیز وجود دارد که به جهت اختصار، از ذکر آنان صرف نظر می شود. (۲)

این نکته قابل توجه است که کتاب های مذکور و مطالب گفته شده، مختص به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشند، ولی اصل مهدویت را اگر بخواهیم اشاره کنیم - چنان که خداوند در قرآن می فرماید: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» (۳) یعنی و ما در زبور پس از تورات نوشته ایم که این زمین را بندگان صالح من به میراث خواهند برد - به قبل از اسلام برمی گردد و خداوند متعال در ادیان قبل نیز حکومت صالحان بر زمین را وعده داده است.

ص: ۲۴

۱- رجال، نجاشی، ص ۲۳۵؛ رجال، شیخ طوسی، ص ۴۲۰ و ۴۳۴.

۲- جهت اطلاعات بیشتر، ر.ک: نور مهدی، مقاله آیت الله امینی، ص ۸۱ و در انتظار ققنوس، ترجمه مهدی علیزاده، مقدمه، ص ۱۶.

۳- انبیاء (۲۱)، آیه ۱۰۵.

در کتاب المنجد، این واژه، چنین بیان شده است: «حکمت، دانش، توجه و غور در مسائل علمی و پرداختن به آنها، علم به مبدأ و علل نخستین اشیاء و آن یک کلمه یونانی است که در اصل، متشکل از «فیلیا» (محبت و عشق) و «صوفیا» (حکمت و دانش) می باشد»^(۱).

در فرهنگ جامع نوین هم فلسفه چنین معنا شده است: «حکمت، علم به حقایق اشیاء و مبادی و علل آن به قدر طاقت بشری»^(۲).

در فرهنگ فارسی عمید هم فلسفه به معنای «حکمت، تفکر و تعمق و در مسائل علمیه، و نیز علمی که در مبادی و حقایق اشیاء و علل وجود آنها بحث می کند» آمده است^(۳).

با نگاهی به معنای مذکور از کتب لغت، فلسفه، علم مبادی و حقایق اشیاء و علت های بوجود آمدن آنهاست.

همانطور که اشاره شد، فلسفه به معنای حکمت هم آمده است و در روایات از حکمت و علت برای علل غیبت سخن به میان آمده است که به تفاوت بسیار کم این دو لغت اشاره دارد. از آنجا که فلسفه، علت و حکمت را شامل می شود، در نام این کتاب نیز از لفظ فلسفه استفاده شد.

۱- المنجد، ج ۲، ص ۱۳۱۹، ذیل واژه فلسفه؛ مجمع البحرین، ج ۵، ص ۱۰۷.

۲- فرهنگ بزرگ جامع نوین، ترجمه احمد سیاح، ج ۲، ص ۱۵۱۶، ذیل واژه فلسفه.

۳- فرهنگ فارسی عمید، ص ۹۵۹، واژه فلسفه.

جناب راغب در مفردات می گوید:

«اصل آن «حَكَم» است، یعنی مانع شدن از چیزی برای اصلاح، به همین خاطر به آن لجام هم گفته می شود، چون «حکمه الدابه» یعنی لجام کردم آن حیوان را، و به لجام کردن «حکمه و حکمت الدابه» هم گفته می شود که یعنی حیوان را به خاطر مصلحتی لجام کردم» (۱).

در ادامه، جناب راغب، آیاتی را به عنوان شاهد می آورند و می فرمایند: «و قال تعالی: «و اذکرن ما یتلی فی بیوتکن من آیات الله و الحکمه» (۲) خداوند می فرماید: و از آن همه حکمت و آیات الهی که در خانه های شما تلاوت می شود متذکر شوید.» در تفسیر این آیه گفته شده است؛ «منظور، آنچه از حکمت ها و پندها است که در قرآن آمده است و (۳) «ان الله یحکم ما یرید» یعنی آنچه را که خداوند بخواهد حکمت قرار می دهد، و علت آن برانگیختن بندگان برای رضایت به قضای الهی است. (۴) و در آیه «من آیات الله و الحکمه؛ از نشانه ها و حکمت های خدا»، (۵) آن حکمت، فهم حقائق قرآن است که مختص به پیامبران اولو العزم است و سایر انبیاء به تبع آن به حقایق و حکمت های الهی دست پیدا

ص: ۲۶

۱- حَكَم اصله: منع منعاً لإصلاح، و منه سمیت اللّجام، حَكْمُهُ الدابّة، فقیل حکمته و حکمت الدابه: منعها بالحکمه . مفردات الفاظ القرآن، صص ۲۵۱ - ۲۴۸، ذیل واژه حکم.

۲- احزاب (۳۳)، آیه ۳۴.

۳- مائده (۵)، آیه ۱. قیل تفسیر القرآن، و یعنی ما تبه علیه القرآن من ذلك «ان الله یحکم ما یرید».

۴- آی: ما یریده یجعله حکمه، و ذلك حثّ للعباد علی الرضی بما یقضیه.

۵- احزاب (۳۳)، آیه ۳۴؛ از قول سیدی می گوید: هی النبوه یعنی حکمت نبوت است، و قیل: فهم حقائق القرآن و ذلك اشاره الی أبعاضها الی تختص بأولی العزم من الرسل و یكون سائر الانبیاء تبعاً لهم فی ذلك .

ابن فارس در رابطه با این واژه می گوید: «اصل حکم «حا» و «کاف» و «میم» است و به معنای منع است. و مصدر آن، «الحکم» است و معنای حکم منع از ظلم است و اینکه گفته شده: «حکمه الدابه»، یعنی جلوی حیوان را از کاری می گیرند، و این منع کردن به صورت «حکمت الدابه و أحكامها» هم آمده است. و این حکمت عین همین موارد است، چون حکمت، منع از جهل می کند و می گویی: به شدت جلوی او را می گیرد تا آن چه را دوست دارد انجام ندهد و این به مصلحت او است.» (۲) البته او را از چیزی منع می کند که بنا بر توضیح بالا مصلحت او در ندانستن آن است، نه اینکه او را خام کند، تا از او سوء استفاده شود.

نتیجه

حاصل معنای این واژه در این کتب، منع شدن از حقیقت چیزی است که فراتر از فهم بشر عادی است؛ لذا راغب، در مفردات، آن را مختص انبیای اولوالعزم دانسته است و به نظر ما آن ادله ای که اشاره به مخفی بودن علت غیبت دارد در حقیقت حکمت غیبت را بیان می کند. یعنی اگرچه نزد اهل بیت علیهم السلام علت اصلی غیبت واضح و روشن است، ولی به مصالحی لازم است بر ما پوشیده باشد.

ص: ۲۷

۱- مفردات الفاظ القرآن، صص ۲۵۱ - ۱۴۸، ذیل واژه حکم.

۲- «حکم، الحاء و الکاف و المیم اصل واحد، و هو المنع. و أول ذلك الحکم، و هو المنع من الظلم و سمیت حکمه الدابه لانها تمنعها، يقال: حکمت الدابه و أحكامها... و الحکمه هذا قیاسها، لانها تمنع من الجهل و تقول: حکمت فلاناً تحکیماً: منعته عما یرید» (مقایس اللغه، ص ۲۵۸، ذیل واژه حکم).

بنابراین ما هم در این کتاب علل ظاهری را به عنوان علل غیبت و سِرّ - که بر

مردم پوشیده است - را به عنوان حکمت آوردیم؛ چنانکه آیت الله جوادی آملی هم در کتاب «امام مهدی موجود موعود» همین تقسیم بندی را انجام داده اند^(۱) که در فصل آخر کتاب، در بخش «نظرات علما» مواردی خواهد آمد.

علت

اشاره

جناب آقای انوری علت را در زبان فارسی چنین معنا می کند: «سبب یا عامل پیدایش چیزی یا انجام گرفتن کاری، آنچه از وجود آن، چیز دیگری به وجود می آید و با نبودن علت، آن از بین می رود»^(۲).

و در لسان العرب چنین آمده است:^(۳)

علت، کاری است که فاعل خود را از حاجت اصلی خود دور می کند، مثل اینکه آن علت شغل دوم فاعل شود و از کار اول منع کند. و در گفتار عاصم بن ثابت چنین آمده است: «ما علّتی و انا جلدٌ نابل؟؛ وقتی سخت کوش هستم عذری ندارم» یعنی با توجه به اینکه تمام ابراز و مقدمات جنگ را آماده دارم، عذری برای ترک جهاد ندارم؛ لذا علت را در مقام عذر آورده است.

و در ادامه، علت را به معنای سبب می آورد و استناد به کلام عایشه می کند که چون عبدالرحمن با شلاق شتر را زد، به پای من هم ضربه خورد؛ یعنی سبب ضربه خوردن به پای من، ضربه

ص: ۲۸

۱- امام مهدی، موجود موعود، ص ۱۲۸.

۲- فرهنگ فشرده سخن، ج ۲، ص ۱۵۶۹، ذیل واژه عل.

۳- و العِلَّة: الحدیث یشغل صاحبه عن حاجته، کَانَ تِلْكَ الْعِلَّةَ صَارَتْ شُغْلًا ثَانِيًا مَنَعَهُ عَنِ الشُّغْلِ الْاَوَّلِ. و فی حدیث عاصم بن ثابت: ما علّتی و انا جلدٌ نابل؟ ای ما عذری فی ترک الجهاد و معی اُهْبَهُ الْقِتَالُ، فَوْضِعَ الْعِلَّةَ مَوْضِعَ الْعِذْرِ (لسان العرب، ج ۱۱، ص ۴۷۱، ذیل واژه عل).

زدن به شتر بود. در المنجد هم در معنای علت آمده است: «آن

چیزی است که وجود شیء به آن بستگی دارد و یک شیء خارج از موضوع است که تأثیر در آن می گذارد و «علّه الشئ» یعنی سبب آن چیز».

نتیجه

با توجه به کتب موجود، معنای اول علت، نقص و مریضی است که شخص به خاطر آن علیل شده است و معنای دوم که به آن پرداخته شده است همان معنایی است که در بین فلاسفه و متکلمین مدّ نظر است، یعنی عامل به جود آمدن چیزی دیگر.

و در این کتاب، منظور از «علت»، همین معنی است که در اصطلاح مهدوی به عواملی که باعث به وجود آمدن غیبت شده اند، اطلاق می شود و با از بین رفتن این علت، معلول که غیبت است پایان می پذیرد. لذا در این کتاب معنای دوم علت منظور نظر است که در بحث مهدویت از جایگاه خاصی برخوردار می باشد.

عزلت

اشاره

المنجد، عَزَلَه را به «کناره گیری کردن» معنا می کند. (۱)

این کلمه، در فرهنگ جامع نوین به معنای «گوشه نشینی و تنهایی» آمده است. (۲)

و در لسان العرب چنین آمده است: «دور شد یک چیزی و «يعزله عزلاً»

ص: ۲۹

۱- المنجد، ترجمه احمد سیاح، ج ۲، ص ۱۱۹۷، ذیل واژه: عَزَلَه.

۲- فرهنگ جامع نوین، ج ۲، ص ۱۲۷۱، ذیل واژه عَزَلَه.

یعنی دور می کند او را دور کردنی، یعنی او را دور کرد از بین افراد به جانبی، پس

او از آن ها دور شد،(۱)

هم چنین گفته شده است: «عزله: رها کرد نفس خودش را. گفته می شود: عزله عبادت است، «اعتزلت القوم» یعنی جدا شدم از آن ها و از آن ها دور شدم.»(۲)

جناب راغب می گوید «اعتزال، دور شدن از یک چیز به طور عملی است یا به صورت بیزاری فکری یا روحی یا به غیر این دو صورت. «خواه این دوری به وسیله اعضای بدن باشد یا قلبی باشد. و چه ثلاثی مجرد باشد یا مزید یا باب تفعّل یا افتعال، باز به همان معنی است.»(۳)

در قرآن کریم نیز آمده است: «و اذ اعتزلتموهم و ما یعبدون الا الله؛(۴) [اصحاب کهف به یکدیگر گفتند] شما از این مشرکین و خدایان باطل آن ها دوری جستید».

و نیز: «و أَعْيَتِرْ لَكُمْ و مَاتِدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ؛(۵) [حضرت ابراهیم می فرماید] من از شما و بت هایی که به جای خداوند می پرستید دوری می گیریم».

نتیجه

حاصل معنای این واژه، بنا بر آنچه از کتب لغت بیان شده، کناره گیری کردن

ص: ۳۰

- ۱- «عَزَلَ الشَّيْءُ يَعْزِلُهُ عِزْلًا وَ عِزْلًا فَاعْتَرَلَ وَ انْعَزَلَ وَ تَعَزَّلَ: نَحَاهُ جَانِبًا فَتَنَحَّى». (لسان العرب، ج ۱۱، ص ۴۴۰، ذیل واژه عزل).
- ۲- «و العزله: انعزال نفسیه، يقال: العزله عباده. و كنتُ بِمَعَزَلٍ عن كذا و كذا ای كنتُ بموضع عزله منه. و اعتزلتُ القومَ ای فارقتهم و تنحيت عنهم». (لسان العرب، ج ۱۱، ص ۴۴۰، ذیل واژه عزل).
- ۳- «الاعتزال: تجنّب الشيء عماله كانت أو براءه او غيرهما، بالبدن كان ذلك أو بالقلب، يقال: عزلته و اعتزلته، و تعزّلته فاعتزل» (راغب اصفهانی، «مفردات الفاظ قرآن»، ص ۵۶۴).
- ۴- كهف (۱۸)، آیه ۱۶.
- ۵- مریم (۱۹)، آیه ۱۴۸.

شخص از دیگران است و این به آن معنا نیست که شخص برود و دیگر دیده

نشود، بلکه همانطور که از آیات، خصوصاً «فاعتزلوا النساء» فهمیده می شود، آن شخص بین مردم هست، ولی ارتباط با او بسیار محدود و سخت است؛ یعنی شوهر، آن صمیمیت و ارتباط پر شور را با همسر خود ندارد، بلکه یک حالت قهری بین آنها حاکم است. ولی زن در همان خانه و بین اعضای خانواده زندگی می کند. - البته مرحوم کلینی در همان روایتی که اشاره به غیبت و عزله حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف دارد می فرمایند: «ما بثلاثین من وحشه؛ وقتی سی نفر در کنار حضرت هستند ایشان تنها نیستند» (۱) و این همان معنایی است که در چگونگی غیبت به آن اشاره می شود. و در بیان تفاوت غیبت حضرت با غیبت بسیاری از انبیاء از آن، سخن به میان می آید.

غیبت

اشاره

جناب ابن منظور در لسان العرب می فرماید: «به تمام آن چیزی که از تو پنهان می شود «غیب» می گویند، همچنین آن چه از دیدگان غایب می شود نیز غیب است؛ اگرچه در قلب ها وجود داشته باشد و گفته می شود: صدایی را از ورای غیب بالاتر از مکانی که می بینیم آن را شنیدم» (۲).

جناب راغب می گوید: «الغیب از غروب کردن خورشید و غیر آن گرفته شده است. یعنی وقتی خورشید از دیدگان پنهان شود، گفته می شود: این چنین از من غایب

ص: ۳۱

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۴۰.

۲- و الغیب کل ما غاب عنک، قال: و الغیب ایضاً ما غاب عن العیون، و ان کان محصلاً فی القلوب و یقال: سمعت صوتاً من وراء الغیب ای من موضع اراه. و غاب الرجل غیباً و مغیباً و تغیب؛ سافر أو بان. (لسان العرب، ج ۱، ص ۶۵۴، ذیل واژه غیب).

شد. خداوند می فرماید: «یا این که از غایبان است» (۱) و استعمال شده در هر غایب از حس و آن چه از علم انسان غایب می شود. خداوند می فرماید: «و هیچ موجود پنهانی در آسمان و زمین نیست مگر این که در کتاب مبین (لوح محفوظ) ثبت است. (۲) (۳)

جناب فراهیدی می گوید: «الغیبه من الغیوبه و اغابتِ المرأه فیهی مُغیبه: اذا غاب زوجها؛ (۴) غیبت از پنهان بودن می آید و اغابت المرأه یعنی زن دور شد، هنگامی که از شوهر خود دور شود».

جناب ابن فارس می گوید: «غیب از «غین» و «یاء» و «باء» گرفته شده است و بر پوشیدگی یک چیز از چشم ها دلالت می کند. سپس بر این قیاس گفته می شود غیب یعنی آنچه ما نمی بینیم، آن چیزی که جز خداوند آن را نمی داند و گفته می شود: مخفی شد خورشید یا مرد از شهر خودش و «وقعنا فی غیبته و غیابه» یعنی افتاد روی زمین و در آن پنهان شد، خداوند تعالی در داستان یوسف می فرماید: «او را در نهانگاه چاه بیفکنید» (۵) (۶).

ص: ۳۲

۱- نحل (۲۷)، آیه ۲۰.

۲- نمل (۲۷)، آیه ۷۵.

۳- الغیب: مصدرُ غابت الشمس و غیرها: اذا استترت عن العین، يقال: غاب عني كذا. قال تعالى: «ام كان من الغائبين» (نمل (۲۷)، آیه ۲۰) و استعمل فی كل غائب عن الحاسهو عما یغیب عن علم الانسان بمعنی الغائب قال: «و ما من غائبه فی السماء و الارض الا فی کتاب مبین» (نمل (۲۷)، آیه ۷۵)؛ (مفردات، ص ۶۱۶، ذیل واژه غیب).

۴- کتاب العین، ج ۲، ص ۱۳۶۳، واژه غیب.

۵- یوسف (۱۲)، آیه ۱۰.

۶- غیب: الغین و الیاء و الباء اصل صحیح يدل على ستر الشيء عن العیون، ثم یقاس من ذلك الغیب ما غاب، مما لا یعلمه الا الله و يقال: غابت الشمس و غاب الرجل عن بلده وَ وَقَعْنَا فِي غَيْبِهِ وَ غِيَابِهِ، ای هبطه من الارض يُغَابُ فِيهَا، قال الله تعالى فی قصه یوسف علیه السلام «و ألقوه فی غِيَابِهِ الْجُبِّ». (مقایس اللغه، ص ۷۷۹، واژه غیب).

بنابراین، طبق معنای لغوی و اصطلاحی غیبت، این واژه درباره کسی استفاده می شود که در قید حیات است ولی از دیدگان مخفی است. غیبت در بحث مهدویت درباره دو دوره غیبت صغری را (از سال ۲۶۰ هجری قمری تا ۳۲۹ هجری قمری) و غیبت کبری (از سال ۳۲۹ هجری قمری تا کنون) استعمال می شود. این واژه در این کتاب نیز در بحث چگونگی و حقیقت غیبت آمده است و بیان می کند که وضعیت حضرت در زمان غیبت چگونه است که به نظر می آید در توضیحات اهل لغت اشاره به این مطلب شد که فرد غایب در بین مردم قابل دیدن است اگرچه شناخته نمی شود.

توقیع

اشاره

ابن فارس می گوید: «التوقیع: ما يلحق بالكتاب بعد الفراغ منه؛^(۱) توقیع آن چیزی است که بعد از اتمام کتاب به آن ملحق می شود».

ابن منظور می گوید: «توقیع در کتاب، اضافات به آن پس از اتمام کتاب گفته می شود»^(۲) ازهری نیز گفته است: «توقیع، الحاق نویسنده است برای زیباتر کردن نوشتار خود با قرار دادن مراد خودش در بین سطرهای ضعیف و حذف اضافی ها، و این کلمه توقیع از وارد کردن زخم بر پشت حیوانات سواری گرفته شده است،

ص: ۳۳

۱- مقایس اللغه، ص ۱۰۶۲، ذیل واژه وقع.

۲- و التوقیع فی الکتاب: الحاق شیء فیہ بعد الفراغ منه؛ قال الانزهری: توقیع الکاتب فی الکتاب المکتوب أن یجمَلَ بَینَ تضاعیف سطره مقاصد الحاجه و یحذف الفضول، و هو مأخوذ من توقیع الدبَرِ ظهر البعیر، فکان الموقَّع فی الکتاب یؤثر فی الامر الذی کتب الکتاب فیہ ما یؤکده و یوجهه، (لسان العرب، ج ۸، ص ۴۰۶، ذیل واژه وقع.

مثل این که کسی که با اضافه یا کم کردن مطالبی، در آن موضوعی که کتاب در رابطه با آن نوشته شده است تأثیر می گذارد، و یا کلامی را تأکید می کند یا تثبیت می نماید».

آقای انوری هم توقیع را چنین معنا می کند: «توقیع، معانی متعددی دارد. اول: مُهر یا امضای پادشاهان و بزرگان در ذیل یا بر پشت فرمان یا نامه. دوم: نوشته و یا دست خط پادشاهان و بزرگان در بالا- یا کنار فرمان یا نامه. سوم: سخن پادشاهان و بزرگان در جواب نامه ها و دادخواهی ها، که معمولاً متضمن نکته ای حکمت آمیز بوده است».^(۱)

نتیجه

آنچه در این منابع مهم، مشترک است عبارت است از:

اول، توقیع، نوشته یک صاحب نظر و شخصیت بزرگی است، چرا که بنا بر کتب لغوی عرب هم توقیع به معنای حذف اضافی ها و تأثیر ثبت در متن بود.

دوم اینکه توقیع به اضافات و کتابت یک شخصیت بزرگ در کنار نامه یا نوشته دیگری است و اگر صرف این مطلب باشد، توقیع شامل نوشته های مستقل حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نمی شود.

البته بنا بر توضیح جناب آقای انوری، پاسخ به نامه افراد توسط پادشاه یا بزرگان را نیز توقیع می گویند؛ در این صورت، این واژه شامل تمام مکتوبات حضرت می شود.

و بنا بر معنای آقای انوری و همچنین بنا بر نقل «فرهنگ بندر ریگی»، به

ص: ۳۴

۱- فرهنگ فشرده سخن، ج ۱، ص ۶۸۸، ذیل واژه توقیع.

امضا یا مهر پادشاه در آخر نامه، توقیع می گویند.^(۱) در این صورت، توقیع به نوشته اطلاق نمی شود، بلکه مهر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در پشت یا پایان نامه ها است.

در این صورت هم اگر نامه های حضرت، همگی ممهور بوده باشد، باز شامل توقیعات می شود و قطعاً برای شناخته شدن نامه ها توسط عالمان شیعه، یک امضا یا علامت خاصی در انتهای نامه ها وجود داشته است.

در کتب علمای شیعه، به نامه ها و فرمان هایی که در زمان غیبت از طرف امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، به شیعیان رسیده، «توقیع» می گویند.

در کتاب کمال الدین، نوشته مرحوم صدوق و غیبت طوسی و بحار الانوار مرحوم مجلسی، حدود هشتاد توقیع که از ناحیه مقدسه صادر شده؛ ثبت شده است که به لحاظ محتوا، برخی خطاب به سفرا و نواب خاص، برخی خطاب به علما و فقها، بعضی در پاسخ سؤالات شیعیان و برخی در تکذیب و لعن مدعیان و دروغگویانی است که ادعای نیابت حضرت را داشته اند.^(۲)

سنت

«سنت» در لغت به معنای راه و روش، خوی، عادت، طبیعت و سرشت آمده است.^(۳)

راغب اصفهانی در معنای سنت می نویسد:

«سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، یعنی راه و روشی که او برگزیده است. و سنت خدای تعالی، به راه و روش حکمت او و راه و روش

ص: ۳۵

۱- فرهنگ بندر ریگی، ج ۲، ص ۲۴۰۰، ذیل واژه وقع.

۲- موعود نامه، ص ۲۳۲، ذیل واژه توقیع.

۳- فرهنگ لاروس، ترجمه سید حمید طبیبان، ج ۲، ص ۱۲۲۱.

در این کتاب، منظور از سنت، روشی است که خداوند متعال در غایب کردن بعضی از انبیای الهی و امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف دارد.

روش تحقیق

در نگارش کتاب ها و مباحث علمی، دست یافتن به نتیجه ای درست و مطلوب، نیازمند به کارگیری روشی نظام مند و صحیح است. بررسی ها و کاوش های علمی به تناسب موضوع و جایگاه علمی آن، روش و راهکار ویژه خود را طلب می کند و با توجه به ساختار علمی این نوشته، از میان روش های متعدد، از روش کتابخانه ای به صورت غالب و برای استقراء کامل تر و دست یابی بهتر به متون کتب مهم، از نرم افزارهای اسلامی موجود استفاده شده است.

ص: ۳۶

فصل دوم: حقیقت غیبت

اشاره

ص: ۳۷

در این فصل به بررسی روایاتی که معنای غیبت را بیان کرده اند، می پردازیم. با توجه به این که روایات موجود در این موضوع، دو گروه هستند، در ابتدا تناقضی به نظر می آید، اما با دقت در متون روایات تناقض برطرف شده و شبهات، مشخص می شود. در ادامه فصل، به چگونگی غیبت از منظر دو گروه از فرق و مذاهب پرداخته و به شبهات آنان، پاسخ می دهیم.

این نکته قابل ذکر است که منظور از تواتر در مباحث این نوشتار، تواتر معنوی (۱) یا تواتر اجمالی (۲) می باشد. و سعی بر این بوده است که مباحث سندی طبق روش رایج علمای معاصر باشد تا مطالب، از جامعیت بهتری برخوردار شوند.

ص: ۳۸

۱- تواتر اجمالی در اخبار زیادی به دست می آید که درباره موضوعی واحد اما با الفاظ و مضامین مختلف هستند که در قدر متقین با هم اشتراک دارند و موجب علم اجمالی به صورت حدقل، یکی از این اخبار می شوند. (به نقل از اصول الحدیث و احکام، آیت ... سبحانی، ص ۲۵).

۲- تواتر معنوی در مورد اخباری به کار می رود که در عین فراوانی، در معنی و مفهوم، هماهنگ باشند، هرچند اتحادی در الفاظ نداشته باشند. فرقی نمی کند که اتحاد در معنای مطابقی، تضمینی یا التزامی می باشد یا در مخلوطی از همه آنها، (به نقل از پژوهشی در علم رجال، اکبر ترابی، ص ۴۴۴).

معنای غیبت

معنای لغوی غیبت در فصل پیش ارائه شد؛ اما در روایات، معانی متعددی برای غیبت بیان شده است. در برخی روایات، غیبت به معنای «دیده نشدن» آمده است، بدین معنی که حضرت، مردم را می بینند ولی آنان نمی توانند حضرت را ببینند. البته این مورد مختص زمان و مکان خاصی می باشد. (۱)

در برخی دیگر از روایات، غیبت به معنای «ندیدن جسم» آمده است. (۲) در برخی روایات دیگر، غیبت به معنای «دیده شدن و شناخته نشدن» آمده است، بدین صورت که حضرت در بین افراد، حضور، و با آنها برخورد دارند و حتی سخنانی بین آنها رد و بدل می شود ولی آنها حضرت را به عنوان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نمی شناسند. (۳)

در بخش بعد، به تفصیل به این معانی پرداخته شده و علت تعدد این معانی بیان گشته است.

چگونگی غیبت

در متون روایی، چگونگی غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به دو صورت بیان شده است. در برخی، «غیبت شخص» مطرح است و در برخی «غیبت شخصیت».

ص: ۳۹

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۱۳۳، ۳۴۵، ۳۵۱؛ الغیبه، ص ۱۷۵ و کافی، ج ۱، ص ۳۹۸.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۷۰، ۳۸۱، ۴۱۰؛ الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۰۲.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۴۱، ۴۴۰؛ الغیبه، شیخ طوسی، ص ۳۶۳؛ الغیبه، نعمانی، ص ۱۴۱ و کافی، ج ۱، ص ۳۹۷.

روایاتی که این معنا از غیبت را بیان می کنند، در حد تواتر است؛ از این رو، جهت اختصار، فقط روایات کتاب شریف کافی را آورده و به ذکر آدرس روایات در منابع دیگر کفایت می کنیم. لازم به ذکر است که سعی شده از چهار منبع اصلی مهدویت، یعنی کافی، کمال الدین، غیبت نعمانی و غیبت طوسی به طور کامل استفاده شود. روایات کتاب شریف کافی عبارتند از:

۱. عده من اصحابنا عن جعفر بن محمد عن ابن فضال عن الريان بن الصلت قال: سمعت ابالحسن الرضا عليه السلام يقول -و سئل عن القائم - فقال: لا یری جسمه و لا یسمی اسمه. (۱)

ریان بن صلت می گوید: از امام رضا علیه السلام درباره قائم سؤال شد. ایشان فرمودند: «جسمش دیده نمی شود و نام او برده نمی شود.» (۲)

توضیح: مرحوم مجلسی در مرآه العقول این روایت را موثق می دانند. (۳) البته این مسلم است که به صرف یک نفر، از بررسی سند بی نیاز نمی شویم، ولی با توجه به روش خاص و دقیق مرحوم مجلسی در مرآة العقول، هیچ یک از صاحب نظران، روایات توثیق شده این کتاب را تضعیف نکرده اند. به این دلیل، ما روایتی را که مرحوم مجلسی توثیق کند از بحث سندی بی نیاز می دانیم. (۴)

ص: ۴۰

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۹۴ و ۳۹۳.

۲- اصول کافی، ترجمه جواد مصطفوی، ج ۲، ص ۱۲۶.

۳- ر.ک: ج ۴، ص ۱۸.

۴- ر.ک: مرآة العقول ج ۱، مقدمه، ص ۲۲.

۲. علی بن محمد عن ذکره عن محمد بن احمد العلوی عن داوود بن القاسم قال: سمعت ابالحسن علیه السلام يقول: الخلف من بعدی الحسن فکیف لکم بالخلف من بعد الخلف؟ فقلت: و لم جعلنی الله فداک؟ فقال: انکم لا ترون شخصه ولا یحل لکم ذکره باسمه فقلت: فکیف نذکره؟ فقال: قولوا: الحجه من آل محمد علیه السلام. (۱)

داود بن قاسم گوید: شنیدم امام هادی علیه السلام فرمود: «جانشین بعد از من، حسن است؛ چگونه خواهد بود حال شما نسبت به جانشین بعد از او؟ عرض کردم: «فدای شما شوم، از چه رو؟» فرمود: «زیرا خودش را نمی بینید و برای شما روا نیست نامش را ببرید». عرض کردم: «پس چگونه از او یاد کنیم؟» فرمود: «بگوئید: حجت از آل محمد علیهم السلام.» (۲)

توضیح: مرحوم مجلسی در مرآه العقول می فرماید: «لا-تروَن شخصه یعنی عموماً و در تمام اوقات نمی توان حضرت را شناخت.» (۳) البته این عبارت، نیاز به توضیح دارد که در بحث بعدی می آید.

۳. علی بن محمد عن سهل بن زیاد و محمد بن یحیی و غیره عن احمد بن محمد و علی بن ابراهیم عن ابیه جمیعاً عن ابن محبوب عن هشام بن سالم عن ابی حمزه عن ابی اسحاق السبعی عن بعض اصحاب امیر المومنین علیه السلام ممن یوثق به ان امیر المومنین علیه السلام تکلم.... اللهم انه لا ید لک من حجج فی ارضک.... ظاهر غیر مطاع او مکتتم یترقب ان غاب عن الناس شخصهم فی حال هدنتهم فلم یغب عنهم قدیم

ص: ۴۱

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۹۸.

۲- اصول کافی، ترجمه جواد مصطفوی، ج ۲، ص ۱۱۷، ح ۱۳.

۳- مرآه العقول، ج ۳، ص ۳۹۳.

مبثوث علمهم و آدابهم فی قلوب المومنین مثبتة فهم بها عاملون... (۱)

یکی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام که مورد اطمینان است گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام چنین فرمود:

«... بار خدایا! همیشه حجت هایی از جانب تو، بر روی زمین هستند... آن حجت یا ظاهر است و فرمانروایی نمی کند (فرمان او را اطاعت نمی کنند) و یا پنهان است و انتظارش را می کشند. اگر در حال صلح (متارکه جنگ میان مسلمین و کفار) شخص آن حجج از مردم نهان باشد، دانش دیرین و ثابت [منتشر] ایشان از مردم نهان نیست، و آدابشان در دل های مؤمنین پابرجاست و طبق آن عمل کنند...» (۲)

۴. محمد بن یحیی عن جعفر بن محمد عن اسحاق بن محمد عن یحیی بن المثنی عن عبدالله بن بکیر عن عبید بن زرارہ قال: سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول: یفقد الناس امامهم یشهد الموسم فیراهم ولا یرونه. (۳)

عبید بن زرارہ می گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: «مردم، امام خود را نیابند، امام در مراسم حج (واجب) حاضر شود و مردم را ببینند، ولی آن ها او را نبینند». (۴)

مرحوم مجلسی در مرآه العقول در توضیح این حدیث می فرماید: «و موسم الحج» از نظر فیروز آبادی یعنی محل اجتماع مردم. شاید مراد از «فیراهم

ص: ۴۲

۱- کافی، ج ۱، ص ۴۰۰.

۲- اصول کافی، ترجمه جواد مصطفوی، ج ۲، ص ۱۳۹.

۳- کافی، ج ۱، ص ۳۹۸.

۴- اصول کافی، ترجمه جواد مصطفوی، ج ۲، ص ۱۳۶.

ولایرونه» این باشد که او مردم را می بیند و می شناسد ولی مردم او را نمی شناسند؛ همانطور که مرحوم صدوق از محمد بن عثمان عمری نقل می کند که او گفت: «و به خدا سوگند همانا صاحب این امر، هر سال در مراسم حج حاضر می شود. پس مردم را می بیند و می شناسد و بعضی مردم او را نمی شناسند». بنابراین حدیث «رؤیه» به معنای شناختن است (حضرت را می بیند ولی نمی شناسند).^(۱)

۵. الحسین بن محمد عن جعفر بن محمد عن القاسم بن اسماعیل الانباری عن یحیی بن المثنی عن عبدالله بن بکیر عن عبدالله بن زراره عن ابی عبدالله علیه السلام قال: للقائم غیبتان یشهد فی احدهما المواسم یری الناس و لا یرونه.^(۲)

امام صادق علیه السلام فرمود: «حضرت قائم علیه السلام دو غیبت دارد (غیبت صغری و کبری) در یکی از آن دو غیبت (کبری) در موافق حج حاضر می شود، مردم را می بیند ولی مردم او را نمی بینند».^(۳)

قابل ذکر است که روایات متعددی به همین مضمون در مهم ترین منابع مهدوی از جمله کتب شریف کمال الدین و تمام النعمه^(۴)، الغیبه نعمانی^(۵) و الغیبه طوسی^(۶) آمده است.

ص: ۴۳

-
- ۱- مرآه العقول، ج ۲، ص ۴۲.
 - ۲- کافی، ج ۱، ص ۴۰۰.
 - ۳- اصول کافی، ترجمه جواد مصطفوی، ج ۲، ص ۱۳۸، ح ۱۲.
 - ۴- ر.ک: کمال الدین، ص ۱۳۲، ۳۴۵، ۳۵۱، ۳۷۰، ۳۸۱، ۴۱۰، ۴۱۱ و ۴۴۰. (لازم به ذکر است این آدرس ها متعلق به کمال الدین تک جلدی می باشد).
 - ۵- الغیبه، نعمانی، ص ۱۷۵ (سه روایت) و ص ۱۷۶.
 - ۶- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۶۱، ح ۱۱۹ و ص ۲۰۲، ح ۱۶۹.

با توجه به تکثر روایات در این باب - که از حد استفاضه هم می گذرد - نیازی به بررسی سند یک به یک آنها نیست؛ (۱) چنانکه مرحوم آیت الله خویی (رحمه الله) در بحث رجالی درباره عمرو بن الحمق می فرمایند: «اگرچه روایات آمده، ضعیف هستند، ولی از حد استفاضه بالاتر است و بر مبنای همان، روایات و وثاقت ایشان، ثابت است.» (۲) علاوه بر این که تمامی این روایات، اولاً از منابع اولیه مهدویت می باشند، ثانیاً مؤلفانی چون مرحوم کلینی و شیخ صدوق و شیخ طوسی آنها را گردآورده اند و ثالثاً وجود پنج روایت در کتاب شریف کافی و توثیق برخی از این روایات توسط علامه مجلسی (رحمه الله) در مرآه العقول که به سختی روایتی را قبول می کنند -، خود گواه قطعی بر صحت استناد به این مجموعه روایات می باشد.

بررسی دلالت روایات

با نگاه به متن روایات مذکور، به این الفاظ کلیدی برمی خوریم:

«لا یری جسمه» (۳) (جسمش دیده نمی شود)

«یغیب عنهم شخصه» (۴) (شخص او از آن ها غایب می شود)

«لا ترون شخصه» (۵) (بدن و جسم حضرت را نمی بینند)

«غاب عن الناس شخصهم» (۶) (شخص آن ها از نظر مردم غایب می شود)

ص: ۴۴

۱- ر.ک: معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۲۵۰، ذیل ترجمه عبدالله بن العباس.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۱۳، ص ۸۷، ش ۸۸۸۶.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۷۰، کافی، ج ۱، ص ۳۹۴.

۴- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۱۰ و ۴۱۱.

۵- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۰۲ و کافی، ج ۱، ص ۳۹۸.

۶- کافی، ج ۱، ص ۴۰۰.

که تمامی این الفاظ، بر غیبت شخص، تصریح کامل دارد.

در نتیجه دلالت این روایات بر صورت اول از غیبت، واضح است؛ چون این الفاظ بر عدم دیدن جسم و شخص دلالت دارند، که در حقیقت، هر دو به یک معنی است.

یادآوری

در اینجا این مسئله مطرح می شود که اگر معنای غیبت را غیبت شخص حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بدانیم، باید لازمه آن را هم بپذیریم؛ یعنی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هیچ گاه در مرآ و منظر انسان ها قرار نخواهند گرفت و حتی در مراسم حج هم به صورت نامرئی حاضر می شوند و کسی حضرت را نمی تواند ببیند، مگر خواص از انسان های پاک که لایق دیدار باشند؛ و این برداشت متعارض با روایات صورت دوم از معنای غیبت می باشد. که ان شاء الله بعد از بررسی روایات صورت دوم، مفصل به این مسئله پاسخ داده خواهد شد.

غیبت شخصیت

اشاره

در این قسمت، روایات بیانگر این معنا هستند که غیبت حضرت، در حقیقت، غیبت شخصیت است نه شخص؛ بدین صورت که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در بین مردم زندگی می کنند بدون این که مردم ایشان را بشناسند، مگر افراد خاصی که خداوند صلاح بدانند. در نتیجه یا با روایات قسمت قبل متعارض هستند و یا غیبت حضرت

ص: ۴۵

را از بُعد دیگری معنا می کنند؛ یعنی در بعضی مواقع، مردم، حضرت را می بینند ولی نمی شناسند و در بعضی مواقع، اساساً ایشان دیده نمی شود.

روایات این باب عبارتند از:

۱. حدثنا أبي رضى الله عنه قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري، عن أحمد بن هلال، عن عبد الرحمن بن أبي نجران، عن فضاله بن أيوب، عن سدير قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن في القائم شبه من يوسف عليه السلام قلت: كأنك تذكر خبره أو غيبته؟ فقال لي: ما تنكر من ذلك هذه الامه أشباه الخنازير، إن إخوه يوسف كانوا أسباطا أولاد أنبياء، تاجروا يوسف وبايعوه وهم إخوته وهو أخوهم فلم يعرفوه حتى قال لهم: «أنا يوسف» فما تنكر هذه الامه أنه يكون الله عزوجل في وقت من الاوقات يريد أن يستر حجته، لقد كان يوسف عليه السلام إليه ملك مصر، وكان بينه وبين والده مسيره ثمانيه عشر يوما فلو أراد الله عزوجل أن يعرفه مكانه لقد ر علي ذلك، والله لقد سار يعقوب وولده عند البشاره مسيره تسعه أيام من بدوهم إلى مصر، فما تنكر هذه الامه أن يكون الله عزوجل يفعل بحجته ما فعل بيوسف أن يكون يسير في أسواقهم ويطأ بسطهم وهم لا يعرفونه، حتى يأذن الله عزوجل أن يعرفهم بنفسه كما أذن ليوسف حتى قال لهم «هل علمتم ما فعلتم بيوسف وأخيه إذ أنتم جاهلون قالوا إنك لانت يوسف * قال أنا يوسف وهذا أخي»(۱).

سدير صيرفي گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «در قائم علیه السلام شباهتی به یوسف علیه السلام وجود دارد». گفتیم: «گویا از حیرت یا غیبت یاد می کنید».

ص: ۴۶

فرمود: «این امت چگونه آن را انکار می کند؟ برادران یوسف، همه، اسباط و اولاد پیامبران بودند؛ اما با یوسف تجارت کردند و او را فروختند در حالی که او برادر آنها بود و [بعدها که با او مراجعه شدند] او را نشناختند تا آن که به آن ها گفت: من یوسف هستم. پس چگونه این امت انکار می کنند که خدای تعالی در وقتی از اوقات اراده فرماید که حجّتش را مستور کند؟ یوسف سلطان مصر بود و بین او و پدرش هجده روز راه بود و اگر خدای تعالی می خواست جای او را به وی نشان می داد و بر آن کار توانا بود. به خدا سوگند، وقتی مژده یوسف را به یعقوب و فرزندان او دادند، آن راه را در نه روز طی کردند و از بیابان و سرزمینی که بودند خود را به مصر رسانند، پس چگونه این امت انکار می کنند که خدای تعالی با حجّتش همان کند که با یوسف کرد؟ او - حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف - در بازارهایشان راه می رود و بر بساط آن ها پا می نهد، اما آن ها او را نمی شناسند تا آنکه خدای تعالی اذن فرماید که خود را به آنان معرفی نماید؛ هم چنان که به یوسف اذن داد و به آن ها گفت: آیا می دانید که در نادانی با یوسف و برادرش چه کردید؟

گفتند: آیا تو یوسفی؟ گفت: آری من یوسفم و این هم برادر من است.»

بررسی سند روایت

عبد الله بن جعفر الحمیری:

مرحوم آقای خوبی می فرماید: «ایشان، بزرگ اهل قم و نزد آنها بسیار وجیه بود و ۷۵ حدیث از او نقل شده است». همچنین ایشان او را ثقه می دانند (۱).

ص: ۴۷

احمد بن هلال: توقیعی از ناحیه مقدسه در ذم او صادر شده است؛ اما مرحوم آقای خوئی می فرماید: «فساد مذهب، ربطی به توثیق در روایت ندارد، علاوه بر اینکه مرحوم نجاشی هم ایشان را صالح الروایه می داند و در نهایت، ایشان را ثقه معرفی می کند»^(۱). بنابراین ایشان از نظر عقیده، مردود و از نظر روایت، طبق نظر مذکور، توثیق شده است.

عبدالرحمان بن اَبی نجران:

مرحوم آقای خوئی می فرماید: «مرحوم نجاشی ایشان را توثیق کرده اند و او در سند ۲۲۰ روایت آمده است؛ لذا ایشان ثقه است»^(۲). توثیق او از جانب مرحوم آقای خوئی به استناد کلام مرحوم نجاشی می باشد، و اگرچه برخی عالمان رجال، او را ضعیف شمرده اند،^(۳) وجود او در سند بسیاری از روایات، بر وثاقتش دلالت می کند.

فضاله بن ایوب:

مرحوم آقای خوئی می فرماید: «مرحوم نجاشی و شیخ طوسی، ایشان را ثقه می دانند و جناب برقی نیز او را از اصحاب اجماع می داند، در نتیجه ایشان ثقه است. به علاوه اینکه او در سند ۴۱۷ روایت آمده است»^(۴).

ص: ۴۸

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۳، ص ۱۵۲.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۳۲۵.

۳- تنقیح المقال، ج ۱۴، ص ۲۱۳.

۴- معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۲۹۱.

مرحوم آقای خویی، روایات مدح و ذم او را نقل کرده، روایات ذم را ضعیف

دانسته و در مقابل، بعضی از روایات مدح را صحیح و بدون معارض شمرده است؛ لذا ایشان، او را ثقه می داند(۱).

نتیجه اینکه این حدیث شریف از نظر سند قابل خدشه نبوده و صحیح السند است. البته جای تأمل در رابطه با احمد بن هلال باقی است.

بررسی دلالت روایت

این روایت، غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را به ناشناس بودن حضرت یوسف علیه السلام تشبیه کرده است؛ یعنی برادران یوسف با برادر خود معامله کردند در حالی که او را شناختند و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هم بین مردم زندگی می کند و با آنها مراوده دارد ولی آنها حضرت را بما هو حجه الله نمی شناسند، تا زمانی که خداوند به او اجازه معرفی کردن خود را بدهد؛ همانطور که وقتی به یوسف علیه السلام چنین اجازه ای داده شد، خود را معرفی کرد و برادران، او را شناختند. نتیجه این که این روایت، هم از نظر سند و هم دلالت، تام است و بر معنای مورد نظر دلالت کامل دارد.

۲. أخبرنا محمد بن همام؛ ومحمد بن الحسن بن محمد بن جمهور جميعا، عن الحسن بن محمد بن محمد ابن جمهور، قال: حدثنا أبي، عن بعض رجاله، عن المفضل بن عمر قال: قال أبو عبد الله (عليه السلام): «خبر تدرية خير من عشر ترويه، إن لكل حق حقيقه، ولكل صواب نورا»، ثم قال: «إنا والله لا نعد الرجل من شيعتنا فقيها حتى يلحن له فيعرف اللحن، إن أمير المؤمنين (عليه السلام) قال على منبر الكوفة: إن

ص: ۴۹

من ورائكم فتنا مظلمه عمياء منكسفه لا- ينجو منها إلا النومه»، قيل: «يا أمير المؤمنين وما النومه؟» قال: «الذى يعرف الناس ولا يعرفونه. واعلموا أن الارض لا

تخلو من حجه لله عزوجل ولكن الله سيعمى خلقه عنها بظلمهم وجورهم وإسرافهم على أنفسهم ولو خلت الارض ساعه واحده من حجه لله لساخت بأهلها ولكن الحجه يعرف الناس ولا- يعرفونه كما كان يوسف يعرف الناس وهم له منكرون»، ثم تلا: «يا حسره على العباد ما يأتيهم من رسول إلا كانوا به يستهزؤن»^(۱).

مفضل بن عمر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «یک خبر که آن را درک می کنی بهتر است از ده خبر که صرفاً آن را روایت می کنی. همانا هر حقی دارای حقیقتی است و هر کار درستی را نوری است»، سپس فرمود: «و به خدا سوگند، کسی از شیعیان خود را فقیه نمی شماریم تا اینکه سخنی به او گفته شود و او رمز آن را دریابد، همانا امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر کوفه فرمود: «به راستی که فتنه هایی ظلمانی و کدر و تاریک پشت سر دارید که جز نومه کسی از آن نجات نمی یابد». به آن حضرت عرض شد: «ای امیرمؤمنان! نومه چیست؟» فرمود: «کسی است که مردم را می شناسد ولی مردم او را نمی شناسند، و بدانید که زمین از حجت خدای عزوجل خالی نمی ماند، ولی خدای عزیز، به زودی، دیده خلقش را از او نابینا می کند به خاطر ظلم و جور و زیاده روی آنان نسبت به خودشان. و اگر زمین یک ساعت از حجت خدا خالی بماند، اهل خود را فرو می برد. لکن آن حجت، مردم را می شناسد و آنان او را نمی شناسند، چنانکه یوسف، مردم را (برادرانش را) می شناخت و آن ها او را نمی شناختند.» سپس آن حضرت، این آیه را

ص: ۵۰

تلاوت فرمود: «ای دریغ بر بندگان! پیامبری بر ایشان نیامد مگر این که او را به مسخره گرفتند» (۱).

بررسی سند روایت

محمد بن همام:

مرحوم شیخ طوسی در فهرست می فرماید: «او، محمد بن همام اسکافی، با کنیه ابا علی، از راویان جلیل القدر و ثقه می باشد. و او دارای روایات کثیر است» (۲).

حسن بن محمد بن جمهور:

مرحوم نجاشی ایشان را ثقه می دانند (۳) ابن داوود هم در رجال خود ایشان را ثقه معرفی کرده اند (۴).

محمد بن جمهور:

آیت الله خویی (رحمه الله) فقط کلام مرحوم شیخ طوسی را نقل می فرمایند، مبنی بر اینکه ایشان از اصحاب امام صادق علیه السلام است و می فرمایند: «در کتب رجالی، کلام دیگری در رابطه با مدح و ذم ایشان وجود ندارد» (۵) البته ایشان، او را با توجه به

ص: ۵۱

۱- الغیبه، ترجمه محمد جواد غفاری، ص ۱۹۸.

۲- فهرست، شیخ طوسی، ص ۲۱۷، رقم ۶۱۲. مرحوم آیت الله خویی ذیل عنوان «محمد بن ابی بکر همام» بنا بر نقل بزرگان رجال، هم چون مرحوم نجاشی و شیخ طوسی در فهرست و رجال، ایشان را از اعظام و ثقات راویان می دانند. (ر.ک: معجم رجال الحدیث، ج ۱۵، ص ۲۴۵، رقم ۹۹۹۲).

۳- رجال، نجاشی، ص ۶۲، رقم ۱۴۴.

۴- رجال، ابن داوود، ص ۷۷، رقم ۴۵۵.

۵- معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۱۱۷، رقم ۲۲۶۵.

حضور در سند تفسیر قمی و کامل الزیارات، ثقه می داند. (۱)

مرحوم تستری نیز در قاموس الرجال روایات خالی از غلو و تغلیظ ایشان را

قبول می کند. (۲)

عن بعض رجاله:

این مطلب مبهم است؛ لذا برای ما فرد یا افراد ناقل این حدیث، دقیقاً مشخص نیست؛ از این رو حدیث، مرسل است.

مفضل بن عمر:

مرحوم آقای خوئی در رجال بعد از آوردن روایات مدح و ذم، و ثابت دانستن روایات مدح و رد روایات ذم و توثیق او توسط بزرگانی چون شیخ مفید و اعتماد طوسی بر ایشان، او را ثقه می دانند. (۳)

نتیجه

با توجه به این که در سند حدیث، افرادی مجهول باقی مانده اند، حدیث از نظر سند ضعیف است؛ ولی با توجه به اینکه روش عالمان دین چنین است که به صرف ضعف سند، حدیث را کنار نگذاشته و به متن حدیث رجوع می کنند، این حدیث قابل استناد است؛ چرا که مضمون حدیث، دال بر غیبت شخصیت است و مؤیداتی از روایات صحیح السند بر آن، وجود دارد. لذا با توجه به اینکه متن حدیث شبیه متن روایات دیگر است، قابل استناد می باشد. در صورتی که متن حدیث متفرد بود و حدیث دیگری در تأیید آن وجود نداشت، می توانستیم آن را

ص: ۵۲

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱۵، ص ۱۷۹، ش ۱۰۴۱۲.

۲- قاموس الرجال، ج ۹، ص ۱۷۷، ش ۶۵۴۳.

۳- معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۳۱۵، رقم ۱۲۶۱۴.

کنار بگذاریم، و حال آنکه چنین نیست.

بررسی دلالت حدیث

با توجه به وجود دو عبارت در متن حدیث، دلالت این حدیث بر معنای مورد نظر قطعی می باشد.

اول: «الذی يعرف الناس ولا یعرفونه؛ کسی که مردم را می شناسد و مردم او را نمی شناسند».

دوم: «ولکن الحجج يعرف الناس ولا یعرفونه؛ ولیکن حجت خدا مردم را می شناسد ولی مردم او را نمی شناسند».

این دو عبارت، تصریح بر معنای مورد نظر دارد که امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در بین مردم می آیند و با آنها ارتباط فیزیکی دارند، ولی مردم، حضرت را دیده ولی نمی شناسند.

نتیجه: ما این حدیث را به خاطر وجود تأییداتی درباره متن آن، قابل استناد دانسته و دلالت آن بر مطلب را کامل می دانیم.

۳. أخبرنا أحمد بن محمد بن سعید ابن عقده الكوفي، قال: حدثنا أحمد بن محمد الدينوري، قال: حدثنا علي بن الحسن الكوفي، عن عميره بنت أوس قالت: حدثني جدی الحصين بن عبد الرحمن، عن أبيه، عن جده عمرو بن سعد (سعید)، عن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (عليه السلام) أنه قال يوماً لحذيفه بن اليمان: «يا حذيفه لا تحدث الناس بما لا يعلمون فيطغوا ويكفروا... اللهم لا تخف عن علي شيئاً من الدنيا حتى تجعلها كلها بين عينيه مثل المائدة الصغیره بين يديه، اللهم أعظم جلاده موسى، و اجعل في نسله شبيه عيسى عليه السلام ... حتى إذا غاب المتغيب من ولدی

والتحمت العصبيه»، و في بعض النسخ - لا ينصرون وتدلّهت وأكثر في قولها إن

الحجّه هالكه والامامه باطله، فرب علي، إن حجتها عليها قائمه ماشيه في طرقها، داخله في دورها وقصورها جواله في شرق هذه الارض وغربها، تسمع الكلام، وتسلم على الجماعه، ترى ولا ترى إلى الوقت والوعد، ونداء المنادي من السماء ألا ذلك يوم [فيه] سرور ولد علي وشيعته. (١)

عمرو بن سعد از اميرالمؤمنين عليه السلام روايت کرده است: روزی حضرت به حذيفه ابن يمان فرمود: «ای حذيفه! با مردم آنچه را که نمی دانند (نمی فهمند) نگو که سرکشی می کنند و کفر می ورزند... تا آن زمان که غایب شونده از فرزندان من، از دیدگان مردم پنهان شود و مردم از مفقود شدن یا کشته شدن یا مرگش سخن بگویند. فتنه شدت می گیرد، و بلا نازل می شود و آتش جنگ قبیله ای بر افروخته می گردد [و در برخی نسخ ها چنین اضافه شده است]:... و یاری نمی شود و این سخن که حجّت از میان رفته و امامت باطل شده است، فراوان می شود (بر سر زبان ها می افتد). به خدای علی قسم که حجّت امت، همان هنگام ایستاده و در راه آنان گام بر می دارد به خانه ها و کاخ هایشان داخل می شود، در شرق و غرب زمین در گردش است، گفته ها را می شنود و بر جماعت آنان سلام می کند؛ او می بیند اما دیده نمی شود تا زمان و وعده اش فرا رسد و منادی از آسمان آواز دهد که «هلا! امروز روز شادی فرزندان علی و شیعیان او است»». (٢)

ص: ٥٤

١- الغيبه، نعماني، صص ١٤٦-١٤١.

٢- الغيبه، ترجمه محمدجواد غفاري، ص ١٩٩.

احمد بن محمد بن سعید:

مرحوم آیت الله خویی، ایشان را ثقه می دانند و برای اثبات کلام خود، به نظر مرحوم نجاشی و برخی علمای رجال استناد می کنند. (۱)

احمد بن محمد الدینوری:

مرحوم آیت الله خویی ایشان را از مشایخ مرحوم صدوق می دانند و نام ایشان را همراه با «رضی الله عنه» ذکر کرده اند. (۲) وثاقت ایشان به مبانی علما در وثاقت شیوخ اجازه بر می گردد؛ (۳) اگر چه صرف ترصی دلالیت بر مدح ندارد.

الحصین (الخضر) بن عبد الرحمن:

مرحوم آیت الله خویی، آن جناب را حسن می دانند و تصریح می کنند که وی نزد نجاشی و جاهت خاصی داشته است. (۴) در کتب رجالی نامی از این شخص، با عنوان «الخضر بن عبدالرحمن» که علامه مجلسی نقل کرده است، یافت نشد؛ لذا به نظر می آید، ایشان همان «الحصین بن عبدالرحمن» باشند. (۵)

عمرو بن سعد (سعید):

در کتب رجالی شخصی به اسم «عمرو بن سعد» از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام یافت نشد، وی با عنوان «عمرو بن سعد بن العاص» در کلام آیت الله خویی وجود دارد که تبحر ایشان را می رساند. مرحوم خویی می فرماید: «در توضیح و

ص: ۵۵

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۲۷۴، رقم ۸۶۸.

۲- رک: معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۲۹۴ و ۲۵۰، ش ۲۸۵.

۳- تنقیح المقال، ج ۳، ص ۹۶.

۴- معجم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۱۲۴، ش ۳۷۴۶.

۵- بحار الانوار، ج ۲، ص ۷۸، ح ۶۵.

شخصیت شناسی برادرش، جناب أبان، گفته شد که عمرو بن سعید» از بیعت با ابوبکر سرباز زد تا آنجا که اهل بیت علیهم السلام به خاطر حفظ جان عمرو او را ابو بیعت

فرا خواندند. البته از پابندی به بیعت در ادامه زندگی او اطلاعی یافت نشد. (۱) بنابراین وثاقت راوی، متزلزل است.

اما درباره باقی روایت کنندگان حدیث - که اسامی آن ها نیامد - مدح و ذمی وجود ندارند و مجهول می باشند. لذا سند روایت ضعیف است؛ اگرچه ضعف سند با وجود روایات صحیح دال بر صحت متن، مشکلی برای متن حدیث ایجاد نمی کند.

بررسی دلالت روایت

اشاره به چند نکته در متن حدیث برای بررسی بهتر آن، لازم است.

۱. در قسمتی از روایت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حق من دعا کردند که خداوند متعال در نسل من شخصی را همانند حضرت عیسی علیه السلام قرار دهد.» (۲) دو نکته مهم در زندگی حضرت عیسی علیه السلام مد نظر است؛ اول: حفظ جان حضرت توسط خداوند از دست دشمنان و دوم: انتقال ایشان به مکانی خاص. (البته نوع این مکان ها متفاوت است؛ همان طور که در ادامه خواهد آمد)

۲. تصریح حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به این نکته که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در کوچه ها قدم می زند و در قصرها و خانه های مردم داخل می شود و در شرق و

ص: ۵۶

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱۳، ص ۱۰۱، شماره ۸۹۱۱.

۲- نعمانی، الغیبه، ص ۱۴۴، ح ۳. و اجعل فی نسله شبیه عیسی علیه السلام.

غرب زمین گردش می کند، برای اثبات وجود حضرت در بین مردم کفایت می کند.

۳. این جمله امیرالمؤمنین علیه السلام: «تسمع الكلام، و تسلم على الجماعة؛ صدای آنها

را می شنود و بر آن ها سلام می کند» اشاره بر این مطلب دارد که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مردم را می بیند و چون مردم را می بیند بر آن ها سلام می کنند. لذا عبارت بعد که فرمود: «تری و لا تُری؛ می بیند و دیده نمی شود» اشاره بر عدم معرفت نسبت به ایشان دارد، چرا که آنها قطعاً حضرت را می بینند، چون حضرت بر آنها سلام می کنند. از این رو، معنای «لا تُری» یعنی اینکه حضرت شناخته نمی شوند. البته توضیح کامل تر در آخر روایات می آید. در نتیجه دلالت این حدیث بر معنای مورد نظر قطعی و کامل است.

۴. علی بن ابراهیم عن محمد بن الحسين عن ابن ابي نجران عن فضاله بن ايوب عن سدير الصيرفي قال: سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول: ان في صاحب هذا الامر شبها من يوسف عليه السلام قال: قلت له: كانك تذكره حيا ته او غيبته؟ (۱) الى آخر حدیث

بررسی سند حدیث

با وجود روش خاص و دقیق مرحوم مجلسی در مرآه العقول در رابطه با نقد روایات کتاب شریف کافی، ایشان این روایت را «حسن» معرفی می کند و ما همین کلام ایشان را برای اثبات صحت سند روایت کافی دانسته و به بحث سندی این روایت نمی پردازیم. (۲)

ص: ۵۷

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۹۷. متن کامل روایت و ترجمه، در صفحه ۵۹ و ۶۰ آمده است.

۲- مرآه العقول، ج ۴، ص ۳۸.

البته این نکته قابل ذکر است که مرحوم محمد باقر مجلسی می فرماید: «عمل به تمام روایات کتاب کافی در صورت عدم تعارض با روایات صحیح تر جایز است، ولی از باب ترجیح راجح بر مرجوح، اسانید روایات کافی را بررسی می کنم

و اعتبار تمام روایات کافی، منافاتی با اقوی بودن برخی از روایات نسبت به برخی دیگر ندارد»^(۱).

بررسی دلالت حدیث

این روایت هم دلالت بر غیبت شخصیت می کند؛ چرا که اشاره به عدم شناخت حضرت یوسف علیه السلام از سوی مردم دارد. کلمه «خاطبوه» دلالت بر این مطلب دارد که مردم حضرت یوسف علیه السلام را می دیدند و ایشان را مورد خطاب هم قرار می دادند ولی نمی شناختند و نمی دانستند که ایشان، همان پیامبر موعود است. این روایت، همچنین اشاره دارد بر این که برادران یوسف از او خرید می کردند در حالی که او را نمی شناختند و این همان معنایی است که در صورت دوم به آن می پردازیم.

۵. وروی ان محمد بن عثمان العمری - رضی الله عنه - انه قال: والله ان صاحب هذا الامر ليحضر الموسم كل سنه يري الناس ويعرفهم ويرونه ولا يعرفونه^(۲).

به خدا قسم، امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هر سال در مراسم حج حاضر شوند و مردم را می بینند و می شناسند ولی مردم ایشان را می بینند و نمی شناسند.

ص: ۵۸

۱- مرآة العقول، ج ۱، مقدمه، ص ۲۲.

۲- من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۵۲۰.

مرحوم صدوق و محمد بن عثمان عمری از اجلاء و بزرگان شخصیت های شیعه می باشند، البته این روایت در کتاب کمال الدین هم آمده که محمد بن موسی بن متوکل نیز در سند آن روایت است. مرحوم آیت الله خوئی ایشان را ثقه

می داند و توثیق خود را مستند به توثیق بزرگانی چون مرحوم صدوق، علامه حلی، ابن داود و سید بن طاووس کرده اند. (۱)

علاوه بر اینکه مرحوم محمد تقی مجلسی، پدر علامه مجلسی هم می فرمایند: «روی عن محمد بن عثمان العمری فی الصحيح». (۲)

در نتیجه حدیث از نظر سند صحیحه می باشد.

بررسی دلالت حدیث

از این حدیث نیز دقیقاً معنای دوم غیبت به دست می آید؛ لذا دلالت متن روایت بر معنای مورد نظر کامل می باشد.

۶. حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوی قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود، عن أبيه محمد بن مسعود العیاشی قال: حدثنا علی بن محمد بن شجاع، عن محمد بن عیسی، عن یونس، عن علی بن ابی حمزه، عن ابی بصیر قال: «قال ابو عبدالله علیه السلام ان فی صاحب هذا الامر سنن من الانبیاء علیهم السلام، سنه من موسی بن عمران، و سنه من عیسی و سنه من یوسف و سنه من محمد صلوات الله علیهم فأما سنه من موسی بن عمران فخائف یترقّب، و اما سنه من عیسی فیقال فیہ ما قیل فی

ص: ۵۹

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۲۹۹.

۲- روضه المتقین، ج ۵، ص ۳۶۲.

عیسی، و اما سنه من یوسف فالستر یجعل الله بینہ و بین الخلق حجاباً، یرونہ ولا یعرفونہ، و اما سنه من محمد صلی الله علیہ و آلہ و سلم فیہتدی بہداه و یسیر بسیرتہ»^(۱).

ابوبصیر گوید: امام صادق علیہ السلام فرمود: «در صاحب این امر، سنت هایی از انبیاء وجود دارد؛ سنتی از موسی بن عمران، سنتی از عیسی، سنتی از یوسف و سنتی از

محمد صلی الله علیہ و آلہ و سلم .

اما سنت او از موسی بن عمران آن است که او نیز خائف و منتظر است، اما سنت او از عیسی آن است که در حق او نیز همان می گویند که درباره عیسی گفتند، اما سنت او از یوسف مستور بودن است، خداوند بین او و خلق حجابی قرار می دهد، مردم او را می بینند و نمی شناسند، و اما سنت او از محمد صلی الله علیہ و آلہ و سلم آن است که به هدایت او مهتدی می شود و به سیره او حرکت می کند»^(۲).

سند حدیث

راویان حدیث، همه ثقہ هستند؛ غیر از علی بن محمد بن شجاع که مرحوم آیت الله خویی درباره او می فرمایند: «ایشان مجهول هستند»^(۳).

اما درباره علی بن ابی حمزہ بین رجالیون، خصوصاً رجالیون معاصر اختلاف وجود دارد؛ اما به نظر می آید که می توان مشکل سند را از ناحیه ایشان حل کرد. چرا که اولاً روایات صحیحی که متن این روایت را تأکید می کند، وجود دارد و ثانیاً شخصیتی مثل یونس بن عبدالرحمن - که در عظمت او همین بس که واقفہ با

ص: ۶۰

۱- کمال الدین و تمام النعمه، باب ۳۳، ح ۴۶.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۲۸، ح ۴۶.

۳- معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۱۴۷.

مال فراوان هم نتوانستند او را به سمت خودشان سوق دهند(۱)- از او نقل حدیث کرده است و این، دلالت بر این مطلب دارد که حدیث قبل از انحراف علی بن ابی حمزه صادر شده است و الا بعد از انحراف، بعید است که یونس بن عبدالرحمن از او روایت نقل کند.

نتیجه: حدیث از ناحیه علی بن محمد شجاع ضعف دارد، ولی به علت وجود

روایات صحیح دیگر، می توان به آن استناد کرد.

بررسی دلالت حدیث

در این روایت، به وجود اوصافی از انبیاء الهی در حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اشاره شده است. وصفی که از حضرت عیسی علیه السلام در امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد، این است که مردم، ایشان را می بینند ولی نمی شناسند و قبلاً در رابطه با حضرت یوسف علیه السلام این مطلب گفته شد که مردم، جسم حضرت یوسف را می دیدند و با او معامله می کردند ولی ایشان را نمی شناختند. و این همان معنای مورد نظر از صورت دوم است؛ لذا دلالت روایت بر معنای مورد نظر تمام است.

بررسی یک سؤال

در این مرحله پاسخ به این سؤال لازم به نظر می رسد که روایات گروه اول، عدم رؤیت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و روایات گروه دوم رؤیت حضرت و عدم شناخت ایشان از سوی مردم را بیان می کنند؛ آیا این دو دسته از روایات با هم تناقض ندارند؟

می توان به دو صورت پاسخ این سؤال را بیان کرد. اول، از طریق توضیح

ص: ۶۱

واژگان احادیث و دوم، بیان نظر عالمان شیعه در رابطه با غیبت.

پاسخ اول

صورت اول: با نگاه به روایات گروه اول، به چند واژه کلیدی برخورد می کنیم که اگر معانی این را به خوبی مشخص کنیم، تناقضی در بین این روایات به چشم نخواهد خورد.

عبارت اول: «فیراهم و لا یرونه» این عبارت، در شش روایت آمده و در دو روایت نیز عبارت «یری الناس و لایرونه» آمده است. به نظر می آید که روایات

گروه دوم برای ما واژه «ولایرونه» را معنا می کنند و آن هم به دو صورت صریح و غیر صریح.

مرحوم صدوق در کمال الدین و تمام النعمه و من لا یحضره الفقیه (۱) و شیخ طوسی در الغیبه (۲) از جناب محمد بن عثمان عمری روایت کرده اند که ایشان فرموده است: «به خدا قسم، امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در هر سال در مراسم حج حضور می یابند. یری الناس و یعرفهم و یرونه و لایعرفونه». با این بیان، در حقیقت، واژه «یری الناس و لایرونه» - که در روایات قبل بود - به دیدن و شناختن معنی می شود. با این تفسیر و تبیین، هشت روایت از گروه اول، هم معنا با روایات گروه دوم خواهد شد که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در زمان غیبت دیده می شوند ولی شناخته نمی شوند.

از لحاظ سند هم، این حدیث، در بالاترین مرتبه قرار دارد و مرحوم مجلسی

ص: ۶۲

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۴۰؛ من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۲۰.

۲- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۳۶۳.

اما به صورت تلویحی نیز بعضی از روایت گروه اول، معنای گروه دوم را به ذهن متبادر می کنند. مثلاً بعضی روایات، چگونگی غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را همانند غیبت حضرت یوسف معنی کرده اند؛ به این معنا که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هم مانند حضرت یوسف علیه السلام بین مردم رفت و آمد دارند و با آنها خرید و فروش می کنند، لذا در زمان غیبت هم انسان ها حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را می بینند ولی نمی شناسند. از طرف دیگر، این گونه روایات معنای غیبت را در تمام زمان ها و

مکان ها بیان می کند، نه خصوص زمان حج؛ لذا در غیر زمان حج هم حضرت دیده می شود ولی شناخته نمی شود.

نتیجه

آن چنانکه از متن احادیث معتبر - به خصوص حدیث نایب خاص حضرت - به دست آمد، عدم «رؤیت» که در برخی از روایات بیان شده است، به معنای عدم شناخته شدن است. با این توصیف، هشت روایت از تناقض احتمالی خارج شدند و با توجه به وجود پانزده روایت در قسمت اول، هفت روایت دیگر باقی ماندند.

عبارت دوم: «لاترون شخصه»

در برخی روایات، این عبارت و در برخی روایات دیگر، عبارت «یغیب عنکم شخصه» آمده است.

در رابطه با این واژه دو پاسخ به نظر می رسد.

یک: به نظر می آید معنای واژه «لاترون شخصه» با واژه «لایرونه» تفاوتی

ص: ۶۳

نداشته باشد و هر دو از یک مطلب خبر می دهند و آن، عدم دیده شدن حضرت توسط انسان ها است، که پاسخ آن داده شد.

دو: این واژه در پنج روایت ذکر شده، که یکی از آن روایات، از وجود مقدس امیر المؤمنین علی علیه السلام صادر شده است و این روایت، خود، راه گشا برای معنای مطلوب است؛ چرا که حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام ضمیر را به صورت جمع به کار برده اند. آنجا که می فرمایند: «... ان غاب عن الناس شخصهم فی حال هدمتهم...» و این، در حالی است که غیبت، مختص حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد. پس با توجه به استعمال ضمیر جمع در کلام امیر المؤمنین علی علیه السلام، واضح است که معنای این لفظ، فرا تر از ندیدن جسم و غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده و بلکه خانه نشین بودن

امامان دیگر را هم شامل می شود. خانه نشینی امامانی چون امام هادی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام که برای بسیاری از شیعیان چیزی کمتر از غیبت نبوده است.

همچنین مرحوم مجلسی در توضیح «لاترون شخصه» می فرمایند: «یعنی همیشه و در تمام اوقات نمی توان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را دید.»^(۱) یعنی یک شیعه نمی تواند در طول عمر خود، دائم حضرت را ببیند، ولی اگر موفق به دیدار ایشان بشود، ولو فقط یکبار، نمی تواند ایشان را بشناسد. لذا این ضمیر جمع در کلام امیر المؤمنین علیه السلام معنای غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را از «دیده نشدن» خارج می کند و به «دیده شدن و شناخته نشدن» توسعه می دهد.

نتیجه: این پنج روایت هم تعارضی با روایات گروه دوم ندارند و در حقیقت

ص: ۶۴

به عدم دسترسی شیعیان به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف اشاره دارد، چرا که نمی توانند در کنار امام زمان خود بنشینند و گفتگو کنند.

عبارت سوم: «لایری جسمه»

این واژه فقط در دو روایت آمده است.

به نظر می آید دو پاسخ مذکور در واژه قبل برای این واژه هم کار برد داشته باشد؛ چرا که اولاً معنای «لایری جسمه» فراتر از «لایرونه» و «لاترون شخصه» نیست و در حقیقت یک چیز را بیان می کنند و آن، عدم حضور دائمی در کنار شیعیان است. در این صورت، پاسخ واضح است.

ثانیاً «شخص» به معنای «جسم» است؛ چنانکه معنای غیبت یک شخص را گاهی به جسم نسبت می دهند و گاهی شخصیت، از آن جا که شخص به معنای

جسم است و در صورت عدم حضور جسم یک شخص او را غایب می نامند؛ در تعریف غیبت عدم وجود شخص و جسم در شخص غایب به یک معنا است که در حقیقت، غیبت شخص به غیبت جسم اطلاق می شود و غیبت شخصیت به عدم شناخت شخص، لذا پاسخ دوم قسمت قبل، شامل این واژه هم می شود. در حقیقت جسمیت و شخصیت به بُعد مادی انسان اطلاق می شود.

نتیجه

یک: روایات دسته اول و دوم با هم تناقض ندارند و قابل جمع هستند.

دو: روایات گروه اول از فراق طولانی بین شیعیان و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف سخن می گویند و روایات گروه دوم، سخن از شناخته نشدن دارند، که باعث امیدواری در شیعیان می شوند. بنابراین هر دو گروه از روایات بر غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف قابل تطبیق است.

معنای غیبت و چگونگی آن در کلام عالمان شیعه نیز بیانگر همین توجیحات می باشد، که در اینجا کلام برخی از بزرگان شیعه را مرور می کنیم.

شیخ صدوق (رحمه الله): ایشان در مقدمه کتاب شریف کمال الدین و تمام النعمه در احتجاج بر خصم می فرماید: «چگونه غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مشابه غیبت حضرت موسی نباشد که در دامان فرعون پرورش یافت و حال آنکه ایشان را نشناخت؟ امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هم چنین است که بین مردم رفت و آمد دارد و در مجالس آنها شرکت می کند و با آنها مراوده دارد، ولی شناخته نمی شود.»^(۱)

محمد بن ابراهیم نعمانی (رحمه الله): ایشان در کتاب «غیبت» خود می فرمایند: «حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در غیبت «موجود العین و الشخص» است، یعنی جسم حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف قابل دیدن است ولی قابل شناخت نیست.»^(۲)

شیخ مفید: ایشان فرموده اند: «چگونگی غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مانند زندگی حضرت یوسف می باشد.»^(۳)

شیخ طوسی (رحمه الله): ایشان در کتاب الغیبه مطلب را از سید مرتضی نقل می کند، که بیانگر نظرت خود ایشان نیز است. ایشان می فرمایند:

« حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در زمان غیبت کبری، قابل دیدن است ولی شناخته نمی شوند و شیعیان بر احوالات آن جناب با خبر نیستند. البته این دیدن و شناختن

ص: ۶۶

۱- کمال الدین، مقدمه، ص ۵۶.

۲- الغیبه، نعمانی، صص ۱۴۶-۱۴۱.

۳- فصول العشره، ص ۸۴.

برای هر کسی مقدور نیست بلکه برای انسان های پاک مقدور است.»^(۱)

ملا- صالح مازندرانی (رحمه الله): ایشان می فرمایند: «منظور از عدم رؤیت، عدم شناخت است؛ چرا که در غیبت صغری، رؤیت با شناخت حاصل بوده است و در غیبت کبری هم اصل رؤیت ثابت است، ولی این رؤیت بدون شناخت است.»^(۲)

علامه مجلسی (رحمه الله): ایشان در کتاب مرآة العقول چگونگی غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را چنین بیان می کند: «فیراهم ولا یرونه یعنی یعرفهم ولا یعرفونه» و بیان خود را مستند به کلام شیخ صدوق (رحمه الله) ذیل روایت معروف جناب محمد بن عثمان می نمایند، مبنی بر امکان رؤیت همراه با عدم شناخت. البته علامه مجلسی (رحمه الله)

رؤیت بدون شناخت را مختص غیبت کبری می دانند؛ چرا که می فرمایند: «در غیبت صغری عده ای اگر چه بسیار کم، حضرت را می شناختند و این، برای جان شریف حضرت خطرناک بود»^(۳) لذا دیده شدن و نشناخته شدن را مختص غیبت کبری می دانند. تا جان حضرت محفوظ بماند.

غیبت شخص و شخصیت

اهمیت این قسمت در این است که اولاً: گروهی که خود را جزو شیعیان اثنا عشری می دانند، غیبتی بسیار متفاوت با آنچه در روایات آمده را برای حضرت قائل هستند. بدین صورت که اعتقاد دارند حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف خارج از عالم ماده و در عالم مثال به نام «هور قلیا» حضور دارد، که اگر چنین باشد، تمام روایات

ص: ۶۷

۱- الغیبه، شیخ طوسی، ج ۶۰، ص ۱۰۴.

۲- شرح کافی، ملا صالح مازندرانی، ج ۶، ص ۲۶۲، ح ۱۲.

۳- مرآة العقول، ج ۴، ص ۴۲ و ۴۷.

قبل، مخدوش خواهد بود و یک نظر جدید در باب چگونگی غیبت ارائه می شود. پوشالی بودن این نظریه در ادامه این مبحث خواهد آمد.

ثانیاً: در این قسمت به این مطلب اشاره می شود که آیا اهل سنت غیبت را قبول دارند یا خیر؟ و اگر قبول ندارند پاسخ ما به آنها چیست؟ البته این مباحث بسیار مختصر و در اندازه این نوشتار بررسی می شود. امید است که در عین اختصار پاسخگوی سؤالات باشد.

غیبت از منظر فرق و مذاهب

شیخیه و غیبت

بیان این نکته لازم است که نظر یک فرقه انحرافی در یک مذهب به مثابه عقیده آن مذهب نیست؛ کما اینکه نظر اهل حدیث (از فرق اهل سنت) که قائل به جسمانیت خداوند هستند به مثابه اعتقاد اهل سنت نمی باشد، علاوه بر آن، رد نظرات فرقه شیخیه، در حقیقت، دفاع از اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و به نفع جهان اسلام است؛ چرا که بهائیت، دنباله شیخیه است و آنها هم قرآن را منسوخ می دانند و هم از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم عبور کرده اند و قایل به پیامبران دروغین شده اند. پس به دور از انصاف است که عده ای، عقاید انحرافی این فرقه را به پای شیعیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام بنویسند.

توضیح

عده ای از سران شیخیه می گویند امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در عالمی غیر از این عالم، به نام «هور قلیا» زندگی می کند. در این نوشتار سعی شده که عقیده شیخیه در رابطه

با چگونگی غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از زبان مؤسس این فرقه، یعنی احمد بن زین الدین معروف به «شیخ احمد احسائی» پی گیری شد.

شیخ احمد احسائی معتقد است که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در زمان غیبت با بدنی غیر عنصری بلکه هور قلیایی در وادی «شمروخ» - که قریه ای در عالم «هور قلیا» می باشد - زندگی می کند. (۱) هور قلیا از دو کلمه عبری «هبل» به معنای «هوای

گرم، تنفس و بخار» و «قرنئیم» به معنای «درخشش و شعاع» گرفته شده و این دو لفظ با هم به معنای «تشنه بخار». (۲)

البته شیخ احمد احسائی معتقد است که هور قلیا لغتی سریانی است که از زبان صابئین گرفته شده است. (۳) ظاهراً اولین کسی که اصطلاح «عالم هور قلیایی» را مطرح کرد، سهروردی است. لذا به نظر می آید با توجه به تفکر فلسفی شیخ احمد احسائی، وی این واژه و واژه های «جابلقا و جابرسا» - که بسیار با هم مرتبط هستند - را از شیخ اشراق، سهروردی گرفته، (۴) و با گرایش فلسفی و اخباری خود، به تلفیق و ترکیب آنها پرداخته است.

سهروردی در فلسفه اشراق و در بحث از «احوال السالکین» پس از توضیح انوار قاهره و انوار معلقه، می گوید: «آنچه ذکر شد احکام اقلیم هشتم است که

ص: ۶۹

۱- اسرار الامام المهدی، ص ۱۰۹، به نقل از جوامع الکلم، رساله توبلیه. به نقل از متن درسی فرق انحرافی، مرکز تخصصی مهدویت.

۲- برهان قاطع، ج ۴، ص ۲۳۹۱. به نقل از فصلنامه انتظار موعود، شماره ۲، مقاله احمد عابدی.

۳- جوامع الکلم، قسمت سوم، رساله ۹، ص ۱. به نقل از متن درسی فرق انحرافی، مرکز تخصصی مهدویت.

۴- فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۶۶.

جابلق و جابرص و هور قلیای شگفت در آن قرار دارد»^(۱).

شیخ احمد احساسایی نظر خود را چنین بیان می کند:

«هور قلیا ملک آخر است که دارای دو شهر جابرسا (جابلسا) - که در مغرب قرار دارد - و جابلقا - که در مشرق واقع است - می باشد. پس حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف در دنیا در عالم مثال نیست؛ اما تصرفش به گونه ای است که به صورت هیکل عنصری می باشد و با مثالش در مثال، با جسدش در اجساد و با جسمش در

اجسام، با نفس خود در نفوس و با روحش در ارواح است»^(۲).

همچنین می گوید: «امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف هنگام غیبت در عالم هور قلیا است و هر گاه بخواهد به «اقالیم سبعة» تشریف بیاورد، صورتی از صورت های اهل این اقالیم را می پوشد و کسی او را نمی شناسد. جسم، زمان و مکان ایشان لطیف تر از عالم اجسام بوده و از عالم مثال است»^(۳) جهت رعایت اختصار به همین میزان بسنده می شود.

نقد و بررسی

اول: همانطور که بیان شد چنین عالمی در هیچ روایتی نیامده است و در اصل، لغتی سریانی و در زبان صابثیان است و از فلسفه اشراق گرفته شده است.

دوم: روایات متواتری که در بخش های قبل ذکر شد، نوع غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را بر خلاف این نظریه بیان کرده اند و حتی برخی از آن روایات با

ص: ۷۰

۱- مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۲، ص ۲۵۴. به نقل از، فصلنامه انتظار موعود، شماره ۲، مقاله احمد عابدی.

۲- جوامع الکلم، رساله دمشقیه، قسمت دوم، ص ۱۰۳. به نقل از فصلنامه انتظار موعود، شماره ۲، مقاله احمد عابدی.

۳- جوامع الکلم، رساله شیخیه، قسمت سوم، ص ۱۰۰. به نقل از همان.

تشبیه غیبت حضرت به زندگی برخی انبیای الهی، بر حیات بشری حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بر روی همین زمین خاکی تصریح نموده اند.

سوم: این نظریه در حقیقت موجب انکار حیات مادی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بر روی زمین می شود و این در تناقض با احادیثی، چون حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم (لولا الحجه لساخت الارض بأهلها) یا امام حسین علیه السلام (لو لم یبق من عمر الدنيا...) می باشد.

چهارم: مرحوم صدوق (رحمه الله) در کتاب شریف کمال الدین و تمام النعمه غیبت

انبیای الهی را از متون اسلامی استخراج، و گردآوری کرده اند. با دقت در احوالات آنان درمی یابیم که غالب آن بزرگواران در زمان غیبت خود روی همین کره خاکی بوده اند؛ حتی حضرت یونس هم که غیبت متفاوت داشته، در شکم ماهی و بر روی زمین بوده است. پس به چه دلیل عقلی و نقلی، جناب شیخ احمد احسائی زندگی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را در زمان غیبت جسمانی نمی دانند؟

پنجم: غیبت صغری و ارتباط نواب اربعه با حضرت و اثبات حداقل یک ملاقات با ایشان در دوران غیبت کبری، کذب بودن این ادعا را می رساند. (۱) علاوه بر آن که در غیبت صغری ملاقات ها منحصر به نواب اربعه نبوده است؛ بلکه افراد دیگری هم خدمت حضرت شرفیاب شده اند.

جهت اختصار به همین مقدار کفایت می شود.

ص: ۷۱

۱- برای مطالعه بیشتر، رک: مجله انتظار موعود، شماره دوم، مقاله استاد ارجمند حجه الاسلام و المسلمین عابدی و جزوه درسی فرق انحرافی، تألیف استاد حجت حیدری چراتی، متن درسی مرکز تخصصی مهدویت.

غالب علمای اهل سنت، معتقدند که امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی نداشته، و اگر هم داشته از دنیا رفته و مهدی منتظر نبوده است. لذا آنها اصل غیبت را قبول ندارند تا از چگونگی آن سخن بگویند. ولی به همین مقدار بسنده نکرده اند و متأسفانه در طول تاریخ، کتب متعددی برای به چالش کشیدن این اعتقاد راسخ شیعه به رشته تحریر در آورده اند. در عصر حاضر، شخصیت های وهابی مثل احمد الکاتب، ناصر القفاری و محمد امین شبهات متعددی در اصل وجود حضرت

مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مطرح کرده اند که هم چون کتاب الغدیر، نوشته علامه امینی یا المراجعات نوشته علامه شعرانی عالمان دین و پرچمداران مکتب تشیع، جواب های متعدد و روشنگرانه ای به آنان داده اند، تا ناهلان بدانند که خورشید عالم تاب را نتوان منکر شد، چرا که حتی اگر پلک ها را روی هم بگذارند، نور آن خورشید قابل انکار نیست.

توضیح

به عنوان مثال و برای رعایت اختصار، چند سطری از نوشته های ناصر القفاری در رساله دکترایش با عنوان «اصول مذهب الشیعه الامامیه الاثنی عشریه»^(۱)

ص: ۷۲

۱- کتاب اصول مذهب الشیعه الامامیه الاثنی عشریه از جدیدترین کتاب ها به شمار می رود که به ظاهر برای ایجاد فضای گفتگوی سازنده و نقد و بررسی منصفانه مذهب تشیع نوشته شده است. نویسنده این کتاب، دکتر ناصر بن عبدالله بن علی القفاری، دانش آموخته دانشگاه قصیم و عضو هیأت علمی و مدیر گروه الهیات و مذاهب معاصر دانشگاه مذکور است. رساله کارشناسی ارشد او مسئله التقرب بین السنه و الشیعه نام دارد و کتاب اصول مذهب الشیعه رساله دکترای وی به شمار می رود که در سه جلد منتشر شده است. او برای دست یافتن به منابع شیعی و نگارش رساله اش به مصر، عراق، بحرین، کویت و پاکستان سفر کرده است. (به نقل از مشرق موعود، پژوهشکده مهدویت، شماره ۸، ص ۲۷، مقاله حجت الاسلام نصرت الله آیتی).

ذکر می شود:

«اما اندیشه غیبت در باور شیعیان دوازده امامی با اندیشه غیبت در میان دیگر فرقه ها تفاوت دارد؛ چرا که آنان به غیبت شخصیتی خیالی معتقد هستند؛ شخصیتی که حتی به باور بیشتر فرقه ها، وجود خارجی ندارد. این شخصیت نزد طرفدارانش شخصی رمزی است که مردم او را ندیده اند و او را نشناخته اند و از مکانش آگاهی ندارند. به ادعای آنان، وی پس از ولادتش غایب شده... و برای شیعه که مدعی وجود این شخصیت هستند، جز از طریق نایبانی که ادعای ارتباط

با وی را می کرده اند، آشکار نشده است.

چنین شخصیتی، مهدی منتظر شیعیان است و ایمان به او پایه و زیر بنای مذهبشان را تشکیل می دهد و اساس تشیع بر آن استوار است؛ چرا که پس از پایان یافتن سلسله امامان شیعه با دخالت حسن عسکری علیه السلام ایمان به غیبت فرزند پنداری او محوری برای دیگر باورهایشان شد و تبدیل به ستونی گشت که از فرو ریختن بنیان تشیع جلوگیری کرد».^(۱)

نقد و بررسی

مقدمه

با مرور کوتاهی در کتاب اصول مذهب الشیعه به آسانی می توان فهمید که سراسر وجود افرادی چون احمد الکاتب و ناصر القفاری و... تعصب و کینه توزی است. عصبانیت آنها از مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نیست، بلکه از خداوند گلایه دارند که چرا با

ص: ۷۳

۱- اصول مذهب الشیعه، صص ۱۰۰۰-۱۰۰۳. به نقل از مجله مشرق موعود، پژوهشکده مهدویّت، شماره ۸.

دست خود نگهبان مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف شده است! اسلاف آنها زیر خروارها خاک اند؛ ولی مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بیش از هزار و صد سال و اندی عمر کرده و اگر چه در غیبت است، ولی خار چشم آنها است و نمی گذارد آسوده بخوابند.

از طرف دیگر، خداوند در وعده خود جدی است و اولیای او فرموده اند: وقتی مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بیاید در دست او ذوالفقار است و این باعث شعله ور شدن کینه آنها شده است؛ چرا که ذوالفقار، «طامس آثار الزیغ و الاهواء»^(۱) است و «قاطع حبائل

الکذب و الافتراء»^(۲) و «قاطع دابر الظلمه»^(۳) پس حق دارند که وحشت کنند و بهترین راه برای آنها انکار اوست تا چند روز باقیمانده دنیا را کمی در آرامش بگذارند.

پاسخ ما به این شبهات متعدد است:

یک: در بحث شیخیه عرض شد که فرقه های انحرافی به وجود آمده در یک مذهب مورد تأیید آن مذهب نیست و خود اهل سنت نیز فرقه های فراوانی چون هندلیه، نظامیه، بشریه، معمریه، مرداریه، ثمامیه و...^(۴) را در خود دارند. در طول تاریخ، برخی فرقه ها قائل به غیبت اشخاص بوده اند که پس از مدتی از دنیا رفته اند و این مسئله، واهی بودن ادعای آنان را ثابت کرده است. اگر چه بعضی از آن ها قائل به غیبت افرادی هم چون امیرالمؤمنین علی علیه السلام، محمد حنفیه، اسماعیل فرزندان امام صادق علیه السلام، امام کاظم علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام بوده اند، ولی خود

ص: ۷۴

۱- «محو کننده آثار کجروی و هوا و هوس ها». دعای ندبه.

۲- «پاره کننده دامهای دروغ و بهتان». دعای ندبه.

۳- «ریشه کن کننده ظالمان است». دعای ندبه.

۴- ر.ک: ملل و نحل.

آنان مدعی چنین مقامی نبوده اند؛ علاوه بر اینکه تمام آنها این دنیا را ترک کرده اند، و حال آنکه اولین و ابتدایی ترین معنای غیبت، زنده بودن شخص غائب است. در ضمن جز برخی از آن فرقه ها، اثری از آنها در جهان امروز نیست. علاوه بر این مطالب، اولین شخصی که غیبت را مطرح کرد، خلیفه دوم بود؛ او گفت: «برخی از منافقان گمان می کنند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم رحلت کرده است؛ ولی به خدا سوگند، او نمرده است، بلکه به سوی پروردگارش رفته است. به خدا سوگند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر می گردد و دست و پای کسانی را که گمان می کنند او رحلت کرده است، قطع می کند»^(۱).

دو: این مسئله که ولادت یا مکان یک شخصیت الهی، مخفیانه باشد، آنقدر دور از ذهن نیست که جناب قفاری از آن تعبیر به شخصیت خیالی کنند؛ چرا که هم جناب ابراهیم خلیل چنین بود؛ همان طور که شیخ مفید (رحمه الله) می فرماید: «وقد اجمع العلماء الممل علی ما کان من ستر ولاده ابی ابراهیم الخلیل علیه السلام...»^(۲) و این مطلب از موارد مُسَلَّم و مورد پذیرش شیعه و اهل سنت است - و هم جناب موسی علیه السلام ولادت مخفیانه و مکان سزّی داشته است که قرآن کریم نیز شرح زندگی ایشان را مفصل بیان می فرماید. بله، اگر بدون دلیل این غیبت ها اتفاق می افتاد عجیب بود، ولی وقتی هر سه مورد، علت و فلسفه دارد که از مهمترین

ص: ۷۵

۱- عن عائشه: «ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مات و ابوبکر بالسّح قال اسماعیل یعنی بالعالیه فقام عمر یقول و الله ما مات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قالت و قال عمر و الله ما کان یقع فی نفسی الاذاک و لیبعثته الله فلیقطعن ایدی رجال و أرجلهم». چه بسا این کلمات، برگرفته از کلمات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در رابطه با غیبت فرزندش حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف باشد. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۹۴؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۴۲؛ سن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۲۰.

۲- فصول العشره، ص ۵۸.

آن‌ها، ترس از حکومت و حاکمان ظالم آن عصر است که قصد جان آنان را کرده‌اند، باور و قبول آن عقلایی می‌شود.

سه: در پاسخی دیگر به جناب قفاری در اثبات خیالی نبودن شخصیت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اشاره به نظرات بعضی عالمان اهل سنت دال بر ولادت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌کنیم:

۱. ابن اثیر جزری عزالدین (م ۶۳۰ هجری) در نقل حوادث سال ۲۶۰ هجری چنین می‌نویسد:

«در این سال ابو محمد علوی عسکری وفات یافت. او یکی از امامان دوازده گانه طبق مذهب شیعی است و پدر «محمد» است که شیعیان معتقدند منتظر موعود است.»^(۱)

علاوه بر این که قطعاً نمی‌شود پدری از دنیا برود و قرن‌ها بعد، فرزندی از او متولد شود.

۲. ابن خلکان (م ۶۸۱ هجری) نیز می‌نویسد:

«ابالقاسم، محمد بن حسن عسکری بن علی هادی بن محمد جواد، دوازدهمین امام از ائمه دوازده گانه شیعیان است که لقب معروف وی «حجت» است... ولادت وی در روز نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری واقع گشته است.»^(۲)

علاوه بر تصریح به ولادت، ذکر دوازده امام دال بر وجود آن حضرت است؛ چرا که در اعتقاد شیعه، امام دوازدهم، فرزند امام یازدهم است و باید قبل از شهادت ایشان و یا حداکثر نه ماه بعد ولادت یافته باشد.

ص: ۷۶

۱- الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۲۷۴.

۲- وفيات الاعیان، ج ۴، ص ۱۷۶.

۳. ذهبی (م ۷۴۸ هجری)، هم در کتاب العبر و هم در کتاب تاریخ دول الاسلام به این مطلب اشاره کرده است.

وی در کتاب العبر می گوید: «در این سال (۲۵۶ هجری) محمد بن حسن بن علی الهادی... علوی حسینی ولادت یافت. وی همان «ابوالقاسمی» است که رافضیان وی را «خلف و حجت» می خوانند و لقبش «مهدی»، «منتظر» و «صاحب الزمان» است. همو پایان بخش ائمه دوازده گانه است». (۱)

او در تاریخ دول الاسلام نیز می گوید: «او (امام حسن عسکری علیه السلام) پدر «منتظر» رافضیان است و در سامرا به تاریخ هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰، در سن ۲۹ سالگی به جوار رحمت حق شتافت و فرزندش محمد بن حسن - که امامیه او را «قائم» و «خلف الحجّه» می نامند- در سال ۲۵۸ هجری ولادت یافت و البته گفته شده به سال ۲۶۰ ولادت یافته است». (۲)

۴. احمد بن حجر هیثمی شافعی (م ۹۷۴ هجری) نیز می گوید:

«ایشان (امام حسن عسکری علیه السلام) به جز پسرش ابوالقاسم، محمد الحجّه - که به هنگام رحلت پدرش، تنها پنج سال داشت - فرزند دیگری از خود به جای نگذاشت. او در مدینه از نظرها پنهان گشت و مشخص نشد که به کجا عزیمت کرد». (۳)

۵. شیراوی شافعی (م ۱۱۷۱ هجری). (۴)

ص: ۷۷

۱- العبر فی خبر من غبره، ج ۳، ص ۳۱.

۲- تاریخ الاسلام، حوادث سال های ۲۵۱ - ۲۶۰، ص ۱۱۳، ش ۱۵۹.

۳- الصواعق المحرقة، چاپ اول، ص ۲۰۷.

۴- الاتحاف بؤب الاشراف، شیراوی، ص ۶۸. به نقل از در انتظار ققنوس، ص ۱۶۶.

۶. مؤمن بن حسن شبلنجی (م ۱۳۰۸ هجری). (۱)

۷. خیرالدین زرکلی (م ۱۳۹۶ هجری). (۲)

البته جناب ثامر هاشم العمیدی، اسامی دیگری را نیز ذکر کرده است. (۳) با تتبع در کتب اهل سنت موارد جدید دیگری را هم می توان یافت، ولی باید گفت: در خانه اگر کس است، یک حرف بس است!

چهار: وکلای دروغینی که در عصر غیبت صغری ادعای ارتباط با حضرت را داشتند، هیچکدام - حتی کسانی مثل شلمغانی که در حکومت عباسی صاحب جایگاه بودند - منکر ولادت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نشدند؛ بلکه خود را نایب و وکیل حضرت معرفی می کردند. جو حاکم بر زمان شهادت امام عسکری علیه السلام و عکس العمل حکومت نیز بیانگر اعتقاد آنها به وجود مبارک امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است؛ چرا که معتمد، حاکم عباسی، بلافاصله پس از شهادت امام، عمال خود را به منزل آن حضرت فرستاد و دستور به تفتیش تمام منزل داد. تا جایی که شیخ مفید (رحمه الله) می فرمایند: «بلا و مصیبتی نبود که بر بازماندگان امام عسکری علیه السلام وارد نشود.» (۴)

اینکه حکومت به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف دست نیافت، دلیل بر عدم وجود حضرت نیست، چرا که حافظ حضرت آن دستی بود که موسی علیه السلام را در دل نیل نگهداری کرد و در دامان فرعون پرورش داد. چون خواست خداوند بر محافظت

ص: ۷۸

۱- نورالابصار، ص ۱۶۸.

۲- الأعلام، ج ۶، ص ۸۰.

۳- در انتظار ققنوس، ص ۱۶۶، ترجمه مهدی علیزاده.

۴- الارشاد، ج ۲، ص ۳۳۶.

ولی خود تعلق گرفت، و آنها بر حضرت دست نیافتند و در نهایت حکومت بعد از ۳ سال از تعقیب و جستجو دست برداشت.

پنج: باید به جناب آقای قفاری و هم فکran او گفت: بر استدلال های قبل بیفزایند کلام نورانی و متواتر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را مبنی بر این که حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف منتسب به پیامبر ایشان و اهل بیت علیه السلام هستند.

۱. ابن ماجه در سنن خود از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند: «المهدی منّا اهل البیت یصلحه الله عزوجل فی ليله؛ (۱) مهدی از اهل بیت است و خداوند امر او را در یک شب اصلاح می کند.»

۲. خوارزمی در مقتل الحسین علیه السلام در حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را نهمین فرزند امام حسین علیه السلام می داند. (۲) قندوزی در ینابیع الموده هم این حدیث را آورده است. (۳)

۳. حموئی جوینی از عبدالله بن عباس نقل کرده است: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول: «أنا و علی و الحسن و الحسین و تسعه من ولد الحسین مطهرون معصومون». (۴) البته این دسته از احادیث، بسیار است و در این مختصر نمی گنجد.

نکته اینجاست که در روایاتی که در منابع اهل سنت آمده امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نهمین فرزندان امام حسین علیه السلام خوانده شده است و به انضمام احادیث «اثنا عشر خلیفه» - که فراوان در کتب اهل سنت وجود دارد - تمام اهل بیت علیهم السلام، پشت

ص: ۷۹

۱- سنن، ابن ماجه، ج ۲، ح ۴۰۸۵. به نقل از درسنامه مهدویت، ج ۱، ص ۸۸.

۲- مقتل الحسین، ج ۱، فصل ۷، ص ۱۲۶.

۳- ینابیع الموده، باب ۵۴، ص ۱۶۸.

۴- فرائد السمطین، ج ۲، ص ۱۳۲، ح ۴۳۰.

سر هم می آیند؛ یعنی هیچ دلیل نقلی وجود ندارد که بین هشتمین فرزند امام حسین علیه السلام و نهمین فرزند ایشان قرن ها فاصله باشد. در احادیث متعددی از جمله حدیث معروف دعبل - که در کتب اهل سنت هم آمده - حضرت رضا علیه السلام تصریح می فرمایند که او فرزند امام حسن عسکری علیه السلام و فرزند چهارم خودشان است.»(۱)

با توجه به این روایات که از منابع اهل سنت نقل شده فرزند امام عسکری علیه السلام که نهمین فرزند امام حسین علیه السلام و چهارمین فرزند امام رضا علیه السلام است ناگزیر باید متولد شده باشد، چون نمی توان گفت فرزند امام حسن عسکری علیه السلام بعد از چند قرن متولد

می شود.(۲) پاسخ های دیگری هم چون ملاقات هایی که در زمان غیبت صغری و غیبت کبری با ایشان صورت گرفته نیز، ولادت آن حضرت را اثبات می کند که حداقل ارتباط نواب خاص از مسلمات است و موارد دیگر وجود دارد که جهت اختصار به همین مقدار اکتفا می شود.

ص: ۸۰

۱- فصول المهمه، فصل ۸، ص ۲۶۵؛ فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۳۷، ح ۵۹۱؛ ینابیع الموده، باب ۸۰، ص ۲۵۲.

۲- برای مطالعه بیشتر رک: اتفاق در مهدی موعود، بخش سوم و چهارم.

در این فصل طی چهار گفتار به فلسفه غیبت پرداخته می شود. روش پیش روی، پرداختن به روایات و بررسی سند و دلالت آنان بر معنای مورد نظر می باشد. دسته بندی موجود، برای سهولت بررسی روایات و قابل فهم تر شدن مطالب است و عادتاً ذوقی می باشد. علت های غیبت به ظاهری و حقیقی تقسیم شده است که به نظر می آید علت حقیقی، همان حکمتی است که بر ما پوشیده است.

گفتار اول: علل مرتبط با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

اشاره

روایات موجود علت هایی را بیان می کنند که در ظاهر ربطی به مردم ندارد و به خود حضرت و آن برنامه کامل الهی برمی گردد. از این رو، در ابتدای گفتار لازم است به نکاتی اشاره شود:

اول: میزان تأثیر این علل در تحقق غیبت

اشاره

اول: میزان تأثیر این علل در تحقق غیبت، بعد از روایات بحث خواهد شد، اما باید گفت که در انبیای سابق هم غیبت یکی از برنامه ها و بایدهای زندگی آنان نبوده است؛ بلکه انسان های ظالم و منکر فرستادگان الهی، در مسیر دشمنی با آنان این بستر را فراهم می کردند.

دوم: فقط غیبت نیست که از انبیای الهی به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به ارث رسیده باشد، بلکه سنت های دیگری هم هست که در پایان اجمالاً به آنها اشاره خواهد شد.

اول: اجرای سنت غیبت انبیاء علیهم السلام در رابطه با حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف

روایات

۱. حدثنا علی بن أحمد بن محمد بن عمران رضی الله عنه قال: حدثنا محمد بن عبد الله الكوفي قال: حدثنا موسى بن عمران النخعی، عن عمه الحسين بن یزید النوفلی، عن الحسن بن علی بن أبي حمزه، عن أبيه، عن أبي بصیر قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: إن سنن الانبياء عليهم السلام بما وقع بهم من الغیبات حادثه فی القائم من أهل البيت حذو النعل بالنعل والقذه بالقذه. قال أبو بصیر: فقلت:

ص: ۸۳

یا ابن رسول الله ومن القائم منكم أهل البيت؟ فقال: يا أبا بصير هو الخامس من ولد ابني موسى، ذلك ابن سيده الاماء، يغيب غيبه يرتاب فيها المبطلون، ثم يظهره الله عز وجل فيفتح الله على يده مشارق الارض ومغاربها، وينزل روح الله عيسى بن مريم عليه السلام فيصلى خلفه وتشرق الارض بنور ربها، ولا تبقى في الارض بقعه عبد فيها غير الله عزوجل إلا عبد الله فيها، ويكون الدين كله لله ولو كره المشركون(۱)

ابو بصير گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «سنت های انبیاء با غیبت هایی که بر آنان واقع شده است، همه در قائم ما اهل البيت، مو به مو پدیدار می شود».

من: گفتم: «یا ابن رسول الله! قائم شما اهل البيت کیست؟» فرمود: «ای ابوبصیر! او پنجمین از فرزندان پسر موسی است. او فرزند سیده کنیزان است و غیبتی کند که باطل در آن شک کنند. سپس خدای تعالی او را آشکار کند و به دست او شرق و غرب عالم را بگشاید و روح الله عیسی بن مریم علیه السلام فرود آید و پشت سر او نماز گزارد و زمین به نور پروردگارش روشن گردد و در زمین بقعه ای نباشد که غیر خدای تعالی در آن پرستش شود که خدا را پرستند و همه دین از آن خدای تعالی گردد، گرچه مشرکان را خوش نیاید.»(۲)

بررسی سند حدیث

علی بن احمد بن محمد بن عمران

ص: ۸۴

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۴۵

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۲۱، ح ۳۱.

مرحوم تستری در قاموس الرجال ایشان را با علی بن احمد بن محمد بن عمران الدقاق و ایشان را با علی بن احمد بن موسی الدقاق یکی می داند و این دو شخص از مشایخ مرحوم صدوق بوده اند و اسم ایشان را همراه با رضی الله عنه و (رحمه الله) علیه می آورده است. (۱) همچنین جناب نمازی می فرماید: «ایشان از شاگردان مرحوم کلینی و از مشایخ مرحوم صدوق بوده اند.» (۲) بنابراین، حداقل، اعتماد مرحوم صدوق (رحمه الله) به استاد ثابت است. اگر چه چنین الفاظی (ترضی و ترحم) دلالت بر وثاقت راوی نمی کند؛ اما تجلیل اجلاً همچون مرحوم کلینی و صدوق از این شخصیت و عدم ذم در رابطه با او دال بر حسن بودن است و بنا بر نظر کسانی که شیخوخیت را باعث توثیق راوی می دانند (۳) هم وثاقت راوی را می توان ثابت دانست؛ اگر چه بسیاری از بزرگان ملترم به این دو امر نیستند.

محمد بن عبد الله الكوفي

مرحوم آیت الله خویی می فرمایند: «ایشان خادم نایب سوم، جناب حسین بن روح بودند.» ایشان، وی را یکی از مشایخ مرحوم کلینی (رحمه الله) و از ثقات راویان شیعه می دانند. (۴)

موسی بن عمران النخعی

مرحوم آیت الله خویی ایشان را با توجه به اینکه از راویان تفسیر قمی است، از ثقات می دانند. (۵) همچنین نقل علمایی همچون مرحوم کلینی، صدوق و علی بن

ص: ۸۵

۱- قاموس الرجال، ج ۷، ص ۳۶۲، شماره های ۵۰۳۰، ۵۰۲۹، ۵۰۲۸.

۲- مستدرک علم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۳۰۰، شماره های ۹۶۷۲، ۹۶۷۳ و ۹۶۸۲.

۳- تنقیح المقال، ج ۳، ص ۹۶ و ج ۲۴، ص ۳۲۷.

۴- معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۴۱۶ و ج ۱۵، ص ۲۸۵.

۵- معجم رجال الحدیث، ج ۲۰، ص ۶۶

ابراهیم، خود می تواند مؤید دیگری بر وثاقت ایشان باشد.

حسین بن یزید النوفلی

آیت الله خویی می فرمایند: «با توجه به اینکه ایشان از روایان تفسیر قمی می باشند و توثیق ایشان بدون معارض است، ایشان موثق می باشند»^(۱).

حسن بن علی بن ابی حمزه و پدرش، علی بن ابی حمزه

مهم ترین ضعف این پدر و پسر، توقف بر امام کاظم علیه السلام و عدم قبول امامت حضرت رضا علیه السلام می باشد که البته همین دلیل، بر طرد و اسقاط آنها از درجه وثاقت کفایت می کند؛ اما نکاتی قابل ذکر است:

یک: آیت الله زنجانی می فرمایند: «چنانچه روایت، متعلق به قبل از توقف واقفه باشد، روایت، صحیح است و هیچ ایرادی بر آن وارد نیست. چراکه شخصی مثل علی ابن ابی حمزه، از وکلا- و نزدیکان امام کاظم علیه السلام به شمار می رفت. البته احادیث بعد از توقف، نیاز به بررسی دارد»^(۲). جناب نمازی هم چنین نظری دارند^(۳).

دو: عدّه ای قائل به رجوع و توبه علی بن ابی حمزه هستند و دلیل آنها روایاتی از او در رابطه با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف - همانند همین روایت مذکور - است^(۴).

سه: بعضی دیگر، کثرت روایات علی بن ابی حمزه را دال بر وثاقت او می دانند. به عنوان نمونه، مرحوم آیت الله خویی می فرمایند: «علی ابن ابی حمزه، ۵۴۵ روایت دارد»^(۵). این روایات، معمولاً در مهمترین منابع شیعه می باشد.

ص: ۸۶

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۱۲۲

۲- رجال، جناب آقای حسینی قزوینی، مرکز تخصصی مهدویت.

۳- مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۲.

۴- معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۲۲، ش ۷۸۳۲ شرح حال علی بن ابی حمزه.

۵- معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۲۴۳؛ تنقیح المقال، ج ۱۴، ص ۲۱۳.

چهار: این روایت از نظر دلالت، تصریح بر امامت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف دارد؛ در نتیجه یا قبل از توقف آنها بوده - که با مبنای آیت الله زنجانی تطبیق دارد - یا متعلق به بعد از توقف است - که در این صورت موافق با نظر دوم است، یعنی توجه و اعتقاد به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف - . لذا در هر صورت این روایت از جهت پدر مشکلی ندارد؛ ولی ضعف پسر، یعنی حسن بن علی بن ابی حمزه به قوت خود باقی است. لذا اگر راویان دیگر ثقه باشند روایت به جهت وجود او، ضعیف می باشد.

أبی بصیر

مرحوم آیت الله خویی در ترجمه جناب «لیث بن البختری» به طور مفصل راجع به این شخصیت بحث می کنند و در نهایت ایشان را ثقه می دانند(۱).

نتیجه

با توجه به مطالبی که گفته شد، چه بسا علی بن احمد بن محمد عمران از جهالت خارج شده باشد، ولی روایت موجود از نظر حسن بن علی بن ابی حمزه ضعیف است و استناد به این روایت در رابطه با غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف مشکل دارد؛ ولی اگر متن با روایات صحیح مطابق باشد می توان به آن استناد کرد. البته بحث دلالتی روایت پابرجاست که در آخر احادیث به آن پرداخته خواهد شد.

۲- حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوی السمرقندی رضی الله عنه قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود، وحیدر بن محمد السمرقندی جمیعا قالا: حدثنا محمد بن مسعود قال: حدثنا جبرئیل بن أحمد، عن موسی بن جعفر البغدادی قال:

ص: ۸۷

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱۵، ص ۱۴۵. روایات ذم و مدح را آورده اند و روایات ذم را ضعیف دانسته اند ولی بعضی روایات مدح را صحیح شمرده اند و در نهایت رأی به وثاقت ابی بصیر داده اند.

حدثني الحسن بن محمد الصيرفي، عن حنان بن سدیر، عن أبيه، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن للقائم منا غيبه يطول أمدها، فقلت له، يا ابن رسول الله ولم ذلك؟ قال: لأن الله عزوجل أبقى إلا أن يجرى فيه سنن الانبياء عليهم السلام في غيبتهم، وإنه لا بد له يا سدیر من استيفاء مدد غيبتهم، قال الله تعالى: لترکین طبقا عن طبق ای سنن من كان قبلکم. (۱)

حنان بن سدیر از پدرش از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که ایشان فرمود: «برای قائم ما غیبتی است که مدت آن به طول می انجامد» گفتم: «ای فرزند رسول خدا! آن برای چیست؟» فرمود: «برای آنکه خدای تعالی می خواهد در او سنت های پیامبران علیهم السلام را در غیبت هایشان جاری کند. ای سدیر! گریزی از آن نیست که مدت غیبت های آن ها به سر آید. خدای تعالی فرمود: «سنت های پیشینیان در شما جاری است». (۲)

بررسی سند حدیث

مظفر بن جعفر علوی

مرحوم آیت الله خویی درباره وی ساکت است؛ (۳) ولی مرحوم مامقانی می گویند: «در اینکه ایشان شیعه است، شکی وجود ندارد؛ علاوه بر اینکه ایشان استاد اجازه شیخ صدوق (رحمه الله) می باشد و همین مقام، برای وثاقت او کفایت می کند». (۴)

ص: ۸۸

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۰ و ۴۸۱

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۲۳۳، ح ۶.

۳- معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۱۸۹.

۴- تنقیح المقال، ج ۳، ص ۹۶. «لا شبهه فی کونه امامیا و کونه شیخ اجازه یغنیه عن التوثیق، فهو بحکم الثقه.»

اگرچه مرحوم مامقانی مبنای خود را فرمود، ولی به نظر می آید حسن بودن راوی مسلم باشد.

جعفر بن محمد بن مسعود

شیخ طوسی (رحمه الله) می فرماید: «این شخص فاضل است»^(۱). علامه مجلسی نیز در کتاب وجیزه و بلغه گفته اند: «وی ممدوح است»^(۲). مرحوم مامقانی با توجه به مطالب شیخ طوسی (رحمه الله) او را از حسان به شمار آورده و روایتش را حسن می داند.^(۳)

حیدر بن محمد السمرقندی

شیخ طوسی (رحمه الله) می فرماید: «این شخص، جلیل القدر و فاضل است». مرحوم شیخ، هم در فهرست این مطلب را دارند و هم در رجال، او را جلیل القدر می داند.^(۴) علامه حلی نیز در بخش نخست خلاصه الاقوال نام ایشان را آورده و می گوید: «عالم جلیل القدر و ثقه است»^(۵). در نتیجه راوی ثقه است.

محمد بن مسعود

وی صاحب تفسیر عیاشی است و در آغاز از علمای عامه به شمار می آید؛ ولی شیعه شد و خدمات زیادی به مذهب شیعه نمود. مرحوم نجاشی می گوید: «او ثقه، راستگو و یکی از شخصیت های برجسته این طایفه است. ابتدا، پیرو مذهب عامه بود، ولی بعد مستبصر و شیعه شد»^(۶). مرحوم شیخ طوسی نیز او

ص: ۸۹

۱- رجال، شیخ طوسی، ص ۴۱۸، ش ۶۰۴۳.

۲- این کتاب به نام «رجال المجلسی» منتشر شده و این مطلب در ص ۱۱۷۷ آن به شماره ۳۷۵ آمده است.

۳- تنقیح المقال، ج ۱۶، ص ۵۹.

۴- فهرست، ص ۱۲۰، ش ۲۵۹؛ رجال، شیخ طوسی، ص ۴۶۳.

۵- خلاصه الاقوال، ص ۱۲۷، ش ۳۳۱.

۶- رجال، نجاشی، ص ۳۵.

را جلیل القدر دانسته و می گوید: «وی از نظر علم، فضل، ادب، فهم و هوشیاری بیشترین بهره را نسبت به اهل زمان خود در مشرق (اطراف خراسان) داشت»^(۱).

جبرئیل بن أحمد (فارابی)

شیخ طوسی (رحمه الله) می فرماید: «او مقیم کش بود و روایات زیادی از علمای عراق، قم و خراسان نقل کرده است»^(۲). مرحوم مامقانی، از وجیزه علامه مجلسی نقل می کند که او ممدوح است و می افزاید: «مرحوم وحید بهبهانی در حواشی خود می گوید: علامه مجلسی (رحمه الله) جبرئیل بن أحمد را ممدوح دانسته است». مرحوم مامقانی معتقد است که ریشه مبنای علامه به کلام شیخ طوسی (رحمه الله) بر می گردد که جبرئیل بن أحمد کثیر الروایه و مورد وثوق تام کشی بوده است، به گونه ای که هر جا دست خط و نوشته او را می دید، به آن اعتماد کرده و آن چه را از دست خط او می یافت به آن اعتماد می کرد و بی درنگ به نقل آن می پرداخت. و از کثرت روایت و اعتماد کشی است که مرحوم بهبهانی وثاقت راوی را نتیجه گرفته است.

مرحوم مامقانی نظر نهایی خود را چنین بیان می دارد: «روایات جبرئیل بن أحمد را اگر در زمره روایات موثق ندانیم، حداقل، از روایات حسان به شمار می آیند»^(۳).

مرحوم شوشتری - که شخصی نقاد بوده و به سختی وثاقت یک راوی را می پذیرفت - می گوید: «تحقیق این است که او استاد جناب عیاشی و مورد پذیرش

ص: ۹۰

۱- فهرست، ص ۲۱۲، ش ۶۰۴؛ رجال، شیخ طوسی، ص ۴۹۷.

۲- رجال، شیخ طوسی، ص ۴۵۸.

۳- تنقیح المقال، ج ۱۴، ص ۲۱۳.

مطلق کشی بوده است»^(۱) و با این استدلال روایات او را موثق می دانند.

موسی بن جعفر البغدادی

مرحوم مامقانی سخن خود را، در رابطه با این شخص با تأمل بیان کرده و می گوید: «بر حسب ظاهر، وی امامی مذهب و شیعه است؛ اما وضعیت او مجهول بوده و نمی دانیم چگونه شخصیتی است؛ مگر اینکه با ابن وهب بغدادی یکی باشد. اما ابن وهب بغدادی را می توان از مجهول بودن خارج کرد؛ زیرا ابن داود، او را در باب راویان مورد اعتماد آورده است؛ لذا حداقل جزو راویان حسان به شمار می آید. امکان دارد ابن وهب، همان موسی بن جعفر بغدادی باشد^(۲) در این صورت، او در زمره مستثنیات محمد بن احمد بن یحیی در کتاب نوادر الحکمه نخواهد بود؛ چرا که او هر فردی را در این کتاب استثنا کرده، ضعیف بوده است. از این رو، در کتاب الذخیره پس از نقل روایت، گفته است: در طریق آن موسی بن جعفر البغدادی است که فردی موثق نیست؛ ولی در زمره مستثنیات نوادر الحکمه نیز نمی باشد. چه بسا این کلام بر مقام والای او دلالت داشته باشد»^(۳).

از سوی مرحوم وحید بهبهانی نیز می گوید: «محمد بن احمد بن یحیی (صاحب نوادر الحکمه) او را استثنا نکرده و از او روایت نقل کرده است و این دلالت بر عدالت او دارد...»^(۴).

مرحوم آیت الله خویی نظر خاصی نمی دهند؛ ولی به نقل روایت از وی در

ص: ۹۱

-
- ۱- قاموس الرجال، ج ۲، ص ۵۶۵.
 - ۲- مرحوم آیت الله خویی تصریح بر اتحاد دو راوی داشته و این مطلب را مسلم دانسته است. رک: معجم رجال الحدیث، ج ۲۰، ص ۳۷-۳۹.
 - ۳- تنقیح المقال، ج ۳، ص ۲۵۵.
 - ۴- تعلیقه علی منهج المقال، ص ۳۴۵.

کافی و کمال الدین و تمام النعمه و حتی کامل الزیارات اشاره دارند(۱). با وجود این بیانات، به طور قطع وی از راویان ممدوح است.

حسن بن محمد الصیرفی

شیخ طوسی و علامه حلی می فرمایند: «حسن بن محمد بن سماعه، ابو محمد کندی صیرفی کوفی، واقفی مذهب است؛ اما دارای تألیفاتی ارزشمند است و از فقه و دانش پاکی برخوردار بوده (انحراف سلیقه ندارد) و حسن انتقاد (در نقد یا انتخاب حدیث) داشته و روایات زیادی را می دانسته است».(۲) نجاشی و علامه در کلامی دیگر می فرمایند: «وی فقیه و ثقه است»(۳).

مرحوم آیت الله خویی می فرمایند: «او از بزرگان واقفی مذهب شمرده می شد و روایات فراوانی نقل می کرد. وی فقیه و ثقه است»(۴). بنابراین وثاقت راوی ثابت است.

حنان بن سدیر

مرحوم آیت الله خویی اشاره به تصریح شیخ طوسی (رحمه الله) بر وثاقت وی نموده و حنان بن سدیر را از راویان تفسیر قمی می دانند؛ در ادامه، روایات متعددی در تأیید او آورده و بیان می کنند که در سند ۱۲۷ روایت آمده است(۵). به نظر می آید آیت الله خویی به تصریح شیخ طوسی (رحمه الله) بر وثافت او کفایت نموده اند. مرحوم

ص: ۹۲

-
- ۱- معجم رجال الحدیث، ج ۲۰، ص ۳۹-۳۷.
 - ۲- «واقفی المذهب، الا انه جيد التصانيف، نقی الفقه، حسن الانتقاد (الانتقاء) كثير الحدیث» (فهرست، ص ۵۱؛ خلاصه الاقوال، ص ۲۱۲).
 - ۳- وسایل الشیعه، ج ۳۰، ص ۳۴۷.
 - ۴- معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۱۱۷.
 - ۵- معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۳۱۶.

مامقانی هم به دو نکته اشاره می کنند که می تواند مؤید توثیق شیخ طوسی (رحمه الله) باشد: نقل اجلا (اصحاب اجماع) از وی، مثل جناب حسن بن محبوب و غیره، و نیز کثرت روایت او. (۱)

سدیر

ایشان سدیر بن حکیم بن صهیب صیرفی می باشند. مرحوم آیت الله خوئی بعد از بحثی مفصل درباره این شخصیت می فرماید: «این قولویه در کامل الزیارت و علی بن ابراهیم در تفسیر خود (به خاطر وجود او در سند این دو کتاب) وی را توثیق نموده اند؛ در نتیجه او ثقه است» (۲). همچنین مرحوم خوئی به وجود روایات مدح و ذم اشاره کرده، روایات ذم و یکی از روایات مدح را ضعیف دانسته است روایت دیگری که دال بر مدح او هست را نیز مورد قبول ندانسته اند؛ در حالی که علامه حلی این روایت را معتبر دانسته و می فرماید: «این روایت بر علو مرتبه سدیر دلالت دارد» (۳).

برای واضح تر شدن مطلب متن حدیث آورده می شود:

زید شحام می گوید: در حالی که دستم در دست امام صادق علیه السلام بود، مشغول طواف بودم و می دیدم که اشک امام بر گونه هایش جاری است. امام فرمود: «ای شحام! ندیدی خدا چه عنایتی در حق من نمود؟» آن گاه گریست و دعا کرد و بار دیگر فرمود: «ای شحام! من، از خدای عزوجل، آزادی سدیر و عبد السلام را

ص: ۹۳

۱- تنقیح المقال، ج ۲۴، ص ۳۲۷.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۹، ص ۳۶.

۳- خلاصه الاقوال، ص ۱۶۵.

خواستم و خداوند، آن دو را به من بخشید و آزادشان ساخت (۱)».

بله اگر راوی این روایت، شخص سدید بود، بنا بر مبنای امام خمینی (رحمه الله) و آیت الله خویی (رحمه الله) نه تنها دلالت بر مدح نداشت، بلکه دلالت بر ذم می کرد؛ اما با توجه به این که راوی، شخصی غیر از سدید است، در دلالت این حدیث بر مدح و علو سدید مانعی نیست. لذا راوی ثقه است.

نتیجه

این روایت از نظر سند صحیح می باشد، و استناد به این روایت امکان پذیر است. و می توان غیبت انبیای الهی - که یک سنت است - در حضرت جاری دانست. البته این مطلب جدای از روایات دیگری است که می توانند مؤید متن این روایت شریف باشند. بحث دلالتی در آخر روایات می آید.

۳- حدثنا محمد بن علی بن بشار القزوينی رضی الله عنه قال: حدثنا أبو الفرج المظفر بن أحمد قال: حدثنا محمد بن جعفر الكوفي قال: حدثنا محمد بن إسماعيل البرمکی قال: حدثنا الحسن بن محمد بن صالح البزاز قال: سمعت الحسن بن علی العسكري عليهما السلام يقول: إن ابني هو القائم من بعدی وهو الذي یجری فيه سنن الانبياء عليهم السلام بالتعمير والغيبه حتى تقسو القلوب لطول الامد فلا یثبت علی القول به إلا من كتب

ص: ۹۴

۱- قال الشحام عن الصادق عليه السلام: «انی لأطوف حول الكعبه و كفی فی كف أبی عبدالله علیه السلام» و دموعه تجری علی خديه، فقال: یا شحام! ما رأیت ما صنع ربی إلی. ثم بكی و دعا، ثم قال لی: یا شحام! انی طلبت إلی الهی فی سدید و عبدالسلام بن عبد الرحمان- و كانا فی السجن- فوهبهما لی و خلی سبيلهما» (إختیار معرفه الرجال، ص ۲۱۰).

الله عزوجل في قلبه الايمان وأيده بروح منه(۱).

حسن بن محمد بن صالح گوید: از امام حسن بن علی عسگری علیه السلام شنیدم که می فرمود: «فرزندم، قائم پس از من است و او همان کسی است که سنت های انبیاء علیهم السلام از طول عمر و غیبت در او جاری است تا به غایتی که دل ها به واسطه طول مدت غیبت او سخت گردد؛ پس هیچ کس بر امامت او باقی نمی ماند جز کسی که خدای تعالی ایمان را در دلش نقش کرده و وی را با روحی از جانب خود مؤید ساخته است.»(۲)

بررسی سند حدیث

محمد بن علی بن بشار قزوینی

مرحوم آقای خویی (رحمه الله) می فرمایند: «ایشان از مشایخ مرحوم صدوق هستند که جناب صدوق، اسم ایشان را همراه با «رضی الله عنه» می آوردند.»(۳) شیخ اجازه بودن او نیز بنا بر نظر مرحوم مامقانی خود دال بر توثیق او است.»(۴)

ابوالفرج المظفر بن احمد

مرحوم آیت الله خویی می فرماید: «شیخ طوسی (رحمه الله) در قسمت «من لم یرو عنهم علیهم السلام» ایشان را ذکر کرده است. لذا ایشان مدح و ذمی ندارد.»(۵)

محمد بن جعفر الکوفی

ص: ۹۵

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۵۲۴.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۳۰۹، ح ۴.

۳- معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۳۰۸، ش ۱۱۲۷۷.

۴- تنقیح المقال، ج ۳، ص ۹۶.

۵- معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۱۷۴۰۲.

مرحوم آقای خویی ایشان را در برخی موارد با محمد بن جعفر الاسدی، و در بعضی موارد با محمد بن جعفر الرزاز، متحد می دانند. (۱) حال، اگر ایشان محمد بن جعفر الرزاز باشند، مورد اعتماد صاحب تفسیر قمی بوده و ثقه هستند. (۲) و اگر ایشان محمد بن جعفر الاسدی باشند باز هم ثقه می باشند. (۳) گویی در این قسمت، مرحوم آقای خویی این روایت را جزو روایات محمد بن جعفر الاسدی دانسته است و او ثقه می باشد.

محمد بن اسماعیل برمکی

مرحوم آقای خویی می فرماید: «ایشان از مشایخ مرحوم صدوق و همان محمد بن اسماعیل بن احمد بن بشیر برمکی اند که جناب نجاشی او را توثیق نموده است». (۴) بنابراین، این شخصیت از اجلای رجال شیعه و ثقه می باشند. جناب آقای نمازی هم ایشان را توثیق نموده اند. (۵)

حسن بن محمد بن صالح البرزاز

شخصیت ایشان، مجهول است و به نظر می آید فقط جناب نمازی اسم ایشان را ذکر کرده باشند. (۶) ولی نکته اینجا است که جناب محمد

ص: ۹۶

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۱۸۷.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۱۸۳.

۳- معجم رجال الحدیث، ج ۱۵، ص ۳۸۳.

۴- معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۹۹ و ۱۰۲.

۵- مستدرک علم الرجال، ج ۳، ص ۴۳.

۶- همان، شماره ۳۹۶۲.

بن اسماعیل برمکی که شخصیت ثقه ای می باشد، از او روایت نقل کرده است؛ یعنی اگرچه ایشان مجهول است، ولی متن حدیث آنقدر مشهور و مورد پذیرش بوده است که جناب محمد

بن اسماعیل، تلقی به قبول نموده و این حدیث را نقل می نماید. ولی به هر حال، روایت از جانب ایشان دچار ضعف است و راوی توثیق نشده است.

نتیجه

این حدیث از ناحیه مظفر بن احمد و حسن بن محمد بن صالح، ضعیف است و قابل استناد نیست و بر فرض توجیه آخرین راوی، حدیث، هم چنان، از ناحیه مظفر بن احمد ضعیف و غیرقابل استناد است.

اما با توجه به اینکه سند حدیث قبل، صحیح بود، ضعف سند این حدیث را جبران می کند؛ لذا متن حدیث قابل استناد می باشد. البته این بدین معنی نیست که شخصیت جناب مظفر بن احمد و حسن بن محمد بن صالح توثیق شده باشند، بلکه مجهول بودن شخصیت آنها به قوت خود باقی است. بحث دلالت حدیث در آخر می آید.

۴. حدثنا ابوطالب المظفر بن جعفر بن المظفر العلوی السمرقندی قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود عن عمرو بن شمر عن جابر بن یزیدی الجعفی عن جابر بن عبد الله الأنصاری قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: إن ذا القرنين كان عبداً صالحاً جعله الله عز وجل حجه على عباده فدعا قومه الى الله و أمرهم بتقواه فضربوه على قرنه فغائب عنهم زماناً... حتى قيل: مات أوهلك بأى وادء سلك، ثم ظهر و رجع الى قومه فضربوه على قرنه الآخر و فيكم من هو على سنته و انّ الله عز و جل مكن لذي القرنين فى الارض... و جعل له من كل شىء سبيلاً، و بلغ المغرب و المشرق و انّ الله تبارك و تعالى سيجرى سنته فى القوائم عجل الله تعالى فرجه الشريف من ولدى....(۱)

ص: ۹۷

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۹۴، ح ۴؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ح ۳۱، ص ۳۲۲.

جابر بن عبدالله انصاری گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود: «ذوالقرنین بنده صالحی بود که خدای تعالی او را بر بندگانش حجت قرار داد و او قومش را به خدای تعالی فراخواند و آن ها را به تقوای الهی فرمان داد، ولی آن ها ضربتی بر سر او زدند و او زمانی از دیدگان آن ها غایب شد تا به غایتی که گفتند او در سرزمینی مرده یا هلاک شده است! سپس آشکار گردید و به نزد قومش بازگشت و آن ها ضربتی دیگر به طرف دیگر سر او زدند و در میان شما کسی هست که بر سنت او باشد. خدای تعالی ذوالقرنین را در زمین مقتدر کرد و وسیله هر کاری را به او داد و او به مغرب و مشرق رسید و خدای تعالی روش او را در قائم علیه السلام از فرزندان من جاری می سازد...» (۱).

بررسی سند

مظفر بن جعفر بن المظفر

آیت الله خویی (رحمه الله) می فرمایند: «ایشان از مشایخ مرحوم صدوق است و نام ایشان را با «رضی الله عنه» یا «رضوان الله تعالی علیه» همراه می کرده است» (۲). جناب آقای نمازی نیز در مستدرکات می گوید: «به احتمال قوی، ایشان با مظفر بن جعفر بن محمد یکی است؛ در این صورت او شیخ اجازه تلعبیری است» و آن را مساوی با وثاقت ایشان می داند. (۳) جناب مازندرانی هم در منتهی المقال به کثرت نقل مرحوم صدوق از ایشان اشاره دارد و همانند جناب آقای نمازی دو

ص: ۹۸

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۹۴، ح ۴.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۱۷۸، ش ۱۲۴۰۴.

۳- مستدرک علم الرجال، ج ۷، ص ۴۳۴، ش ۱۴۹۹۱ و ۱۴۹۹۲.

نتیجه

شیخ اجازه بودن برای تلعهکبری که استاد شیخ مفید (رحمه الله) بوده و کثرت روایت مرحوم صدوق از او - که در دقت نقل کم نظیر است - و این که او از مشایخ اجازه شیخ مفید است، کمتر از وثاقت نیست؛ پس وثاقت ایشان ثابت است. لذا روایت از نظر ایشان بدون ایراد می باشد.

جعفر بن محمد بن مسعود

آیت الله خویی (رحمه الله) می فرماید: «شیخ طوسی در رجال، ایشان را فاضل قلمداد نموده و هم چنین ابن قولویه از ایشان روایت نقل می کند و شیخ طوسی (رحمه الله) ایشان را جزء «من لم یرو عنهم علیه السلام» آورده است.» (۲)

با توجه به تصریح شیخ طوسی (رحمه الله) - که او را فاضل دانسته است - و توثیق ابن قولویه به نظر می آید که راوی جزء ممدوحین باشد، و در این صورت، روایت از جانب ایشان ایراد ندارد؛ ولی اگر فاضل بودن و توثیق ابن قولویه را قبول نکنیم و این عبارت را مثل مرحوم خویی دال بر توثیق ندانیم، ایراد باقی است.

عمرو بن شمر

مرحوم تستری در قاموس الرجال (۳) و مرحوم آیت الله خویی تضعیف مرحوم نجاشی را قبول و دفاعی از این شخصیت نمی کنند. ولی تأییداتی که مرحوم آقای خویی می آورند هم قابل توجه است. این تأییدات عبارتند از:

ص: ۹۹

۱- منتهی المقال، ج ۶، ص ۲۶۸، ش ۲۹۹۰.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۱۲۱، ش ۲۲۸۲.

۳- قاموس الرجال، ج ۸، ص ۱۰۸، ش ۵۴۹۵.

اول: اعتماد شیخ مفید (رحمه الله) به روایات ایشان.

دوم: توثیق ابن قولویه بر او، به خاطر نقل روایت از ایشان.

سوم: نقل علی بن جعفر در تفسیر قمی از ایشان.

چهارم: توثیق محدث نوری در جلد سوم مستدرک.

پنجم: نقل اجلاء از ایشان که پنج نفر از اصحاب اجماع باشند.

ششم: کثرت روایات ایشان در کتب روایی که بالغ بر ۱۶۷ روایت می باشد. (۱)

به نظر می آید اگر توثیقات شیخ مفید، ابن قولویه و علی بن جعفر را معارض با تضعیف نجاشی بدانیم، کثرت روایات و نقل اجلاء از او، در وثاقت ایشان کفایت کند و برخی از رجالیون (۲) همین مقدار را در وثاقت یک راوی کافی می دانند.

جابر بن یزید جعفی

مرحوم تستری در قاموس الرجال، بعد از آوردن بحث های مفصلی راجع به شخصیت ایشان؛ قائل به وثاقت او شده و او را از اجلا دانسته است. (۳) همچنین آیت الله خویی (رحمه الله) ایشان را توثیق نموده اند. (۴)

جابر بن عبدالله انصاری

آیت الله خویی (رحمه الله) در رابطه با ایشان می فرمایند: «جلالت مقام جابر آن قدر واضح و معلوم است که نیازی به بررسی حواشی در رابطه با ایشان نیست». (۵)

ص: ۱۰۰

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱۳، ص ۱۰۶، ش ۸۹۲۲.

۲- نتقیح المقال، ج ۱۴، ص ۲۱۳.

۳- قاموس الرجال، ج ۲، ص ۵۳۲، ش ۱۳۴۶.

۴- معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۲۵، ش ۲۰۲۵.

۵- معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۱۵، ش ۲۰۱۸.

این روایت هم از نظر سند، موثق و قابل استناد برای بحث مورد نظر می باشد و بحث دلالتی در آخر می آید.

۵. حدثنا الشریف ابوالحسن علی بن موسی بن احمد العلوی قال: حدثنا ابوعلی محمد بن همام، قال: حدثنا احمد بن محمد النوفلی، قال: حدثنا احمد بن هلال عن عثمان بن عیسی الکلابی، عن خالد بن نجیح، عن حمزه بن حرمان، عن ایبه (حرمان بن اعین) عن سعید بن جبیر قال سمعت سید العابدین علی بن الحسین علیه السلام یقول: فی القائم من سنن من الانبیاء سنه من أبینا آدم و سنه من نوح و سنه من ابراهیم و سنه من موسی و سنه من عیسی و سنه من ایوب و سنه من محمد صلی الله علیه و آله و سلم؛ فأما من آدم و نوح طول العمر، و اما من ابراهیم فخفاء الولاده و اعتزال الناس و اما من موسی فالخوف و الغیبه... (۱)

سعید بن جبیر گوید: از امام زین العابدین علیه السلام شنیدم که می فرمود: «در قائم ما سنت هایی از انبیاء وجود دارد؛ سنتی از پدرمان آدم علیه السلام، سنتی از نوح، سنتی از ابراهیم، سنتی از موسی، سنتی از عیسی، سنتی از ایوب و سنتی از محمد صلی الله علیه و آله و سلم. اما از آدم و نوح، طول عمر؛ از ابراهیم، پنهانی ولادت و کناره گیری از مردم، و اما از موسی، خوف و غیبت... (۲)

ص: ۱۰۱

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۲۱؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ح ۴، ص ۲۱۶.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۱، ص ۵۹۰، ح ۳.

علی بن موسی بن احمد بن ابراهیم

آیت الله خویی (رحمه الله) می فرماید: «ایشان از مشایخ مرحوم صدوق می باشند»^(۱).

در اینکه آیا صرف مشایخ اجازه بودن دلالت بر وثاقت راوی می کند یا خیر، اقوال مختلف است.

اول: مرحوم امام (رحمه الله) و مرحوم خویی (رحمه الله) می فرمایند: هیچ اثری بر شیخ اجازه بودن مترتب نیست و نیاز به بررسی دارد.

دوم: مرحوم محمد تقی مجلسی، بهبهانی، محدث بحرانی و مرحوم مامقانی^(۲) قائل به وثاقت مشایخ اجازه هستند.

سوم: برخی علما، مشایخ اجازه معروف را ثقه می دانند؛ همانند: شهید ثانی، صاحب معالم، شیخ بهایی، مرحوم میرداماد، سید بحر العلوم و سید حسن صدر.

چهارم: علامه مجلسی و سید حسن صدر شیخ اجازه بودن را نشانه حسن حال و دال بر مدح می دانند.^(۳)

در نتیجه، اعتماد یا عدم اعتماد بر مشایخ اجازات، بستگی به مبنا دارد. در ضمن کلمه «الشریف» در ابتدای روایت می تواند دلالت بر اعتماد بیشتر مرحوم صدوق بر راوی داشته باشد. والله العالم.

محمد بن همام

آیت الله خویی (رحمه الله) جناب محمد بن همام را با محمد بن ابی بکر همام بن سهیل

ص: ۱۰۲

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۱۸۷، ش ۸۵۲۹.

۲- تنقیح المقال، ج ۳، ص ۹۶.

۳- پژوهشی در علم رجال، ص ۳۶۳.

متحد می دانند^(۱) و در رابطه با شخصیت محمد بن ابی بکر همام بن سهیل می گویند: «جناب نجاشی (رحمه الله) او را از بزرگان اصحاب و متقدمین آنان می داند. همچنین ایشان دارای منزلتی عظیم و کثیر الحدیث است؛ علاوه بر آن، شیخ طوسی (رحمه الله) تصریح بر وثاقت ایشان دارند.»^(۲)

احمد بن محمد النوفلی

شخصیت ایشان در کتب رجالی مهم آمده؛ ولی در رابطه با او هیچ مدح یا ذمی وارد نشده است.^(۳) در نتیجه ایشان مجهول می باشند.

احمد بن هلال

آیت الله خویی (رحمه الله) می فرمایند: «در اینکه ایشان فاسد العقیده بوده، شکی نیست؛ ولی فساد عقیده، ضرری به حجیت خبر نمی زند. لذا وثاقت او بعد از صالح الروایه خواندن نجاشی نسبت به او فی نفسه ثابت است، علاوه بر اینکه در سند کامل الزیارات و تفسیر قمی هم آمده است. در نتیجه ظاهراً احمد بن هلال ثقه است.^(۴) ولی نظر محققان درباره او به خاطر لعن و نفرین حضرت، هم چنان منفی است؛ اگرچه کلام او را قبول کنند.

عثمان بن عیسی

آیت الله خویی می فرمایند: «جناب نجاشی، ایشان را از بزرگان واقفه بر امام کاظم علیه السلام می داند که بعداً توبه کرده و اموال را به امام رضا علیه السلام تسلیم نموده است.»

ص: ۱۰۳

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۳۲۳، ش ۱۱۹۶۰.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۲۳۲، ش ۹۹۶۷.

۳- معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۳۲۲، ش ۹۱۶؛ قاموس الرجال، ج ۱، ص ۶۴۹، ش ۵۸۶.

۴- معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۳۵۸، ش ۱۰۰۵ و در بعضی نسخ ج ۳، ش ۱۰۰۸.

ایشان توقف او را قبول کرده ولی درباره توبه کردن او مردد است؛ چون روایت آن ضعیف می باشد با این حال، ایشان فساد عقیده را باعث عدم حجیت روایت نمی دانند؛ به علاوه اینکه وجود او در سند کامل الزیارات و تفسیر قمی و اعتماد شیخ طوسی به او و قول ابن شهر آشوب مبنی بر اینکه او از اصحاب اجماع است، بر وثاقت او کفایت می کند. (۱) در نتیجه از ناحیه ایشان هم ایرادی به سند روایت وارد نیست.

خالد بن نجیح

آیت الله خویی (رحمه الله) می فرمایند: «وثاقت او ثابت نیست». اما اشاره به چند تأیید دارند که ذکر آنها مهم است؛ از جمله نقل اجلا- از او، همانند: ابن ابی عمیر و صفوان. دیگری کتاب او که جزء منابع من لایحضره الفقیه است و مرحوم صدوق فرموده اند: «از کتبی که اعتماد کامل بر آنها داشتم استفاده کردم». (۲) پس با نقل اجلا و اعتماد مرحوم صدوق به او - که توثیق ایشان بلامعارض است - وثاقت او را ثابت می کند.

جناب آقای نمازی در مستدرکات روایاتی غیر از آنچه آیت الله خویی در معجم اشاره کرده، آورده و ممدوح بودن و جلالت خالد بن نجیح را ثابت نموده اند. (۳) در نتیجه با دو نکته مرحوم خویی و کلام جناب نمازی، وثاقت راوی ثابت است و روایت از ناحیه ایشان بلا اشکال می باشد.

ص: ۱۰۴

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۱۲۰، ش ۷۶۱۰.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۳۶، ش ۴۲۱۷.

۳- مستدرکات علم الرجال، ج ۳، ص ۳۱۸، ش ۵۲۷۳.

آیت الله خوئی (رحمه الله) می گویند: «شیخ طوسی (رحمه الله) در رجال، ایشان را از اصحاب امامان صادقین علیهما السلام می دانند و با توجه به نقل اجلا، چون صفوان و ابن ابی عمیر از او و اعتماد شیخ صدوق بر او، برخی قائل به وثاقت حمزه بن حمران شده اند». اما بنابر مبنای مرحوم آقای خوئی، این شرایط برای توثیق کفایت نمی کند؛^(۱) ولی جناب آقای نمازی در مستدرکات ایشان را ممدوح می دانند^(۲) و جناب مازندرانی نیز به خاطر نقل اجلا از حمزه بن حمران، ایشان را ثقه می دانند و به صحیح دانستن روایات ایشان توسط علامه به عنوان مؤید دیگری اشاره می کنند.^(۳) در نتیجه به نظر می آید نقل اجلا و اعتماد مرحوم صدوق و علامه دال بر وثاقت جناب حمزه بن حمران باشد.

حمران بن اعین

آیت الله خوئی (رحمه الله) روایات متعددی در وصف ایشان می آورند و در آخر می گویند: «اگرچه بسیاری از آنها ضعیف است، ولی همان مقدار کم باقی مانده برای اثبات وثاقت ایشان کفایت می کند. علاوه بر اینکه ایشان حواری صادقین علیهما السلام می باشد. سید بحر العلوم در فوائد الرجالیه هم ایشان را از فضلا و بزرگان شیعه و از حاملین قرآن می دانند».^(۴)

در نتیجه جناب حمران بن اعین ثقه است.

ص: ۱۰۵

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۲۶۶، ش ۵۰۳۷.

۲- مستدرکات علم الرجال، ج ۳، ص ۲۷۲، ش ۵۰۳۷.

۳- منتهی المقال، ج ۳، ص ۱۲، ش ۱۰۱۱.

۴- معجم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۲۶۰، ش ۴۰۱۷.

آیت الله خویی (رحمه الله) ایشان را از بهترین یاران امام سجاد علیه السلام می دانند و از کثی نقل می کنند که در ابتدای امامت امام سجاد علیه السلام ایشان جزء پنج یاور باقی مانده برای آن حضرت بودند و شدت عشق او به اهل بیت علیهم السلام آن قدر عمیق بود که در مجلس حجاج بن یوسف، وقتی از او درباره فضیلت خلفا سؤال شد، چنان کوبنده و زیبا جواب داد که هر کور دلی، عشق او به علی بن حسین علیه السلام را فهمید و همین کلمات نورانی شهادت او را رقم زد. (۱)

برای همین سعید بن جبیر نزد رجالیون آنقدر عظمت دارد که بدون حاشیه از کنار آن گذشته و او را از بهترین شیعیان در دوره اختناق سفاکی چون حجاج بن یوسف دانسته اند. لذا ایشان هم از روات بزرگ شیعه به شمار می آیند.

\$\$نتیجه

اولاً به نظر می آید در سندی که نه راوی دارد، وجود یک راوی مجهول که هیچ ذمی درباره او نشده است قابل جبران باشد؛ چرا که ناقل روایت از او محمد بن همام است که شخصیت معروف و بزرگی است. ثانیاً بر فرض عدم قبول این توجیه، با توجه به یکی بودن مضمون این روایت با چهار روایت دیگر قطعاً این ضعف، قابل جبران و متن حدیث قابل استناد می باشد.

با بررسی سند روایات ذکر شده، تقریباً مشکل سندی حل شد و از سویی، با قطع نظر از سند آنان، روایات دیگری از اهل بیت علیهم السلام وارد شده که مضمون آن ها با مضمون این روایات، مطابقت دارد و متن این روایات را تأیید و تقویت

ص: ۱۰۶

می کند.

اگرچه آن روایات، شباهت ها و سنت هایی غیر از غیبت در انبیاء را برای امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بیان کنند. بعضی از این منابع عبارت اند از: ۱. کمال الدین، (۱) الامامه و التبصره، (۲) الغیبه نعمانی، (۳) الدلائل الامامه، (۴) الغیبه شیخ طوسی (رحمه الله). (۵)

نتیجه

با توجه به تواتر روایات و مضمون واحد در تمامی آنها و تکیه بر اجرای سنت انبیای الهی در زندگی امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به سراغ بحث دلالت روایات می رویم.

سنت در قرآن کریم، با الفاظ و صیغه های مختلفی وارد شده که عبارت است از: «سنن»، «سنه»، «سنتنا»، «سنه الاولین»، «سنه الله».

سنت یعنی طریق و روشی که غالباً یا دائماً جریان دارد. این طریق معمول و مسلوک، گاهی طریق و روش گذشتگان و گاهی طریق و سنت الهی است.

طریق گذشتگان را قرآن این گونه بیان کرده است: «لایؤمنون» به و قد خلت سنه الاولین؛ (۶) کافران، [به قرآن] ایمان نمی آورند؛ سنت و طریق گذشتگان نیز چنین بوده است. (۷)

قرآن کریم، طریق و سنت الهی را نیز به دو صورت آورده و گاهی درباره

ص: ۱۰۷

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۸؛ ص ۱۴۴؛ ح ۱۱، ص ۱۵۲، ح ۱۴؛ ص ۳۱۷ ح ۱ و ۴؛ ص ۳۲۶، ح ۶؛ ص ۳۲۹، ح ۱۱ و ص ۳۵۰، ح ۴۶.

۲- الامامه و التبصره، ص ۹۴، ح ۸۴ و ص ۱۰۹، ح ۹۵.

۳- الغیبه، نعمانی، ص ۱۶۸، ح ۵ و ص ۱۸۰، ح ۱۲.

۴- دلائل الامامه، ص ۴۷۰، ح ۴۶۰ و ص ۵۳۱ ح ۵۱۰ و ۵۱۱.

۵- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۵۹ ح ۵۵؛ ص ۶۰ ح ۵۷؛ ص ۳۲۲ ح ۲۷۵ و ص ۴۲۶ ح ۴۰۸.

۶- حجر (۱۵)، آیه ۱۳.

۷- المیزان، ج ۱۲، ص ۱۴۱.

مخالفان و مشرکان و گاهی درباره پیامبران و صالحان جاری دانسته است. گروه اول، مانند «الآن تأتیهم سنه الاولین» و (۱) گروه دوم، مانند «سنه الله فی الذین خلوا من قبل» (۲) که مقصود، پیامبران و رسولان گذشته است.

در روایات مذکور به نظر می آید منظور از «سنن الأنبیا» همین معنا باشد؛ یعنی شیوه، راه و روش زندگی پیامبران سابق که یکی از آن ها، غیبت و پنهان شدن از دیدگان مردم است. این غیبت ها، یا به دستور خدای عزوجل بوده و یا به جهت ترس از دشمنان خدا انجام گرفته است و این گونه غیبت ها، برای برخی پیامبران هم به وقوع پیوسته است.

در چهار روایت از پنج روایت مذکور، اشاره به مطلق انبیای الهی است؛ لذا هر پیامبری که غیبت داشته را در هر صورتی که بوده است، شامل می شود. اما روایت چهارم و روایات دیگری که نشانی آن داده شد، اشاره به پیامبر خاصی دارد؛ مانند ذالقرنین، موسی، عیسی و یوسف که هر کدام در دورانی از امت خود غیبت داشته اند؛ و حضرت این ویژگی را به همراه خواهد داشت.

بدین ترتیب، مقصود از سنن انبیا یا سنت پیامبر خاصی که در حق حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف جاری می شود، غیبت های طولانی و دوری از مؤمنان، بلکه همگان است؛ که مرحوم صدوق به پاره ای از آنان به خوبی اشاره نموده اند. (۳)

نتیجه

به نظر ما اجرای سنن انبیا در رابطه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف علت تام برای

ص: ۱۰۸

۱- کشف (۱۸)، آیه ۵۵.

۲- احزاب (۳۳)، آیه ۱۷.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲۵۴؛ تا ظهور، ج ۱، علل غیبت.

غیبت نیست؛ چرا که در این صورت، جبر به نظر می آید، یعنی وقتی خداوند تصمیم به اجرای این سنت در امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف گرفته است، دیگر انسان ها چه نقشی در به وجود آمدن غیبت داشته اند و حال آنکه علت غیبت امام زمان، انسان ها و عملکرد آنها بوده است.

اگر گفته شود روایت دوم، تصریح بر علت بودن دارد، عرض می شود که این روایت در حقیقت، بیانگر فایده غیبت است نه علت آن و پاسخ امام صادق علیه السلام برای قانع شدن سدیر و فطرت پرسشگر شیعیانی است که بعدها می آیند و چنین سؤالی دارند تا بدانند غیبت یک سنت الهی بوده است، و مختص امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نیست.

سخن آخر اینکه انبیای الهی در موقع خطر و حفظ جان غیبت کرده اند؛ امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف هم، چنین است و در حقیقت، علت غیبت، حفظ جان است. پس علت غیبت، اجرای سنن انبیای الهی نیست؛ بلکه خوف از قتل است. مثل حضرت موسی و ابراهیم که خانه به خانه دنبال آنان بودند تا در خردسالی یا در شکم مادر آنان را به قتل برسانند؛ ولی خداوند متعال با غیبت (یعنی بودن در بین مردم و شناخته نشدن) آنها را حفظ کرد. البته در این باب استثناء هم وجود دارد؛ مثلاً غیبت جناب یونس علیه السلام که برای خوف از قتل نبوده، بلکه برای دوری از مردم و عذاب الهی بوده است.

۱. علت غیبت، خواست خداوند است یا عمل مردم؟

اشاره

می توان به این پرسش، دو پاسخ داد:

اول: ابتدا اشاره ای مختصر به نحوه خلقت پروردگار عالم می شود، تا پاسخ

مناسبتی ارائه شده باشد. برای این قسمت، بهتر دیدم که از کلمات نورانی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نهج البلاغه استفاده کنم، آنجا که حضرت می فرمایند:

«... عالماً بها قبل ابتدائها، محیطاً بحدودها و انتهائها، عارفاً بقرائنها و أضاءها (اجنائها)؛ (۱)»

خداوند پیش از آنکه موجودات را بیافریند، از تمام جزئیات و جوانب آنها آگاهی داشت؛ حدود و پایان آنها را می دانست و از اسرار درون و بیرون پدیده ها با خبر بود.»

با توجه به این مقدمه، فهم این مطلب آسان به نظر می آید که خداوند متعال مسیر حرکت موجودات عالم را از اول خلقت تا روز قیامت با تمام جوانب آن دانسته است. یکی از مهم ترین اتفاقاتی که قرار است در مسیر حرکت موجودات محقق شود، برخورد آنان با فرستادگان الهی است. البته خداوند رحمان و رحیم، بهترین راه ها را برای به مقصد رسیدن انسان ها قرار داده است، اگر چه به آزار و اذیت و شهادت فرستادگان او تمام شود.

همچنین روایاتی که اهل بیت علیهم السلام در رابطه با غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بیان کرده اند برگرفته از همان علم خداوند به حرکت بشر می باشد، و این طور نیست

ص: ۱۱۰

که اراده الهی به اجباری بودن غیبت تعلق گرفته باشد و انسان‌ها مستحق آن نبوده باشند. منتهی لطف خداوند ایجاب می‌کند که ما را از نتیجه کردار خودمان با خبر کند تا ما علاوه بر اصلاح مسیر حرکت، ایمان خود را مستحکم کنیم و در این برهه، دچار تزلزل و سردرگمی نشویم.

این دور اندیشی اهل بیت علیهم السلام برای این است که دشمنان ما نگویند غیبت حضرت جزء اسلام نیست و شیعیان، آن را به وجود آورده‌اند و ما بتوانیم در پاسخ بگوییم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امامان از ابتدای اسلام به آن خبر داده‌اند. لذا اهل بیت علیهم السلام با این روایات، ما را از شبهات فراوان رهایی دادند و این، خود، چراغ هدایت و مسیر حقیقت شد. در نتیجه مشخص گشت که نه تنها خداوند متعال عامل غیبت نیست، بلکه یادآوری‌های خداوند، راه نجات و لطف او به شیعیان بوده است تا خود را برای ایام غیبت، آماده کنند.

دوم: خداوند متعال بهترین انسان‌ها را به عنوان فرستادگان خود قرار داد و از آنجا که فرموده است: «كُتِبَ لَكُمْ فِي اَمْوَالِكُمْ و انْفُسِكُمْ...» (۱) قطعاً در مال و جانتان آزمایش خواهید شد.»، بالاترین آزمایش‌ها را برای اولیای خود قرار داده، که در قرآن به دو صورت بیان شده است. در برخی موارد، خداوند می‌خواهد پیامبران الهی را آزمایش کند، همانند ابراهیم علیه السلام که خداوند درباره ماجرای ذبح اسماعیل می‌فرماید: «انّ هذا لهو البلاء المبین»؛ (۲) این ابتلاء، همان امتحان آشکار بود. در مواردی دیگر چنین نیست، بلکه این انسان‌ها هستند که شرایطی سخت و دشوار را برای انبیای الهی آماده می‌کنند، و این شرایط، بستری می‌شود برای امتحان الهی و

ص: ۱۱۱

۱- آل عمران (۳)، آیه ۱۸۶.

۲- صافات (۳۷)، آیه ۱۰۶.

صبر و تحمل پیامبران. لذا وقتی قوم ابراهیم گفتند: «حَرِّقوه و انصروا آلہتکم ان کنتم فاعلین»؛ (۱) ابراهیم را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید، اگر بر رضای خدایان کاری خواهید کرد» واضح است که آتش را خداوند برای ابراهیم فراهم نکرد، بلکه

مردم ظالم چنین کاری کردند؛ ولی همان، بستری برای سنجش ابراهیم شد و در قبولی ابراهیم علیه السلام همین بس که آتش برای او به گلستان تبدیل شد: «قلنا یا نارُ کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم». (۲) در رابطه با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هم امتحان از نوع دوم است؛ یعنی وقتی انسان های ظالم تصمیم بر قتل آخرین ذخیره الهی گرفتند و او هیچ یآوری برای مبارزه نداشت و کودکی بیش نبود، خود خداوند دست به کار شد و آخرین ذخیره خود را نگهداری کرد. پس اگر چه خداوند، با غیبت، امام را محافظت می کند، ولی این بستر را ظالمان و حاکمان به وجود آوردند، و خداوند، آن را محل آزمایش ولیّ خودش و دیگر مؤمنین قرار داد.

نتیجه

خداوند، عامل غیبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف نیست؛ بلکه وقتی جان آخرین ذخیره خود را در خطر دید با غیبت، او را محافظت کرد، و این غیبت سنتی از انبیای پیشین است که باعث امتحان پیامبران الهی و مؤمنین بوده است.

البته منظور از امتحان حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف این است که ایشان هر چقدر هم که غیبتشان طولانی شود، راضی به رضای خداوند هستند و هیچ گاه زودتر از زمانی که خداوند بخواهد، درخواست ظهور نمی کند.

ص: ۱۱۲

۱- انبیاء (۲۱)، آیه ۶۸.

۲- انبیاء (۲۱)، آیه ۶۹.

اشاره

در پاسخ به این پرسش، باید به دو نکته اشاره نمود:

اول: وجود چندین روایت مبنی بر اجرای غیبت انبیای الهی در زندگی حضرت

مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بدین معنی نیست که غیبت ایشان از هر لحاظ شبیه غیبت انبیاء است، بلکه همان طور که توضیح داده شد، به منظور آگاهی دادن به شیعیان است تا بدانند برای انبیای الهی نیز غیبت هایی بوده است و غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را غیر قابل تصور فرض نکنند و گمان نکنند که فقط آنها با غیبت، امتحان می شوند؛ بلکه امت های قبل هم چنین امتحاناتی را پشت سر گذرانده اند.

شباهت دیگر، در چگونگی زندگی حضرت در غیبت است، که در روایات آمده همانند حضرت یوسف زندگی می کنند. یعنی شیعیان باید بدانند که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف مانند حضرت عیسی عروج نکرده؛ بلکه در بین مردم است و با آنها زندگی می کند، ولی شناخته نمی شود.

دوم: درباره تفاوت غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف با غیبت انبیای الهی به مواردی می توان اشاره کرد که عبارت اند از:

۱. مدت زمان و طولانی بودن غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف که در تاریخ بشر بی سابقه است.

۲. در تمام عالم، غیر از وجود مقدس امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هیچ پیامبر یا حجّت دیگری از طرف خداوند وجود ندارد؛ ولی اقوامی که انبیای آنها دچار غیبت شدند، عادتاً از انبیای اقوام دیگر بهره می بردند و یا همان قومی که پیامبرشان غایب بوده است از اوصیای آن پیامبران برخوردار بوده اند. ولی در غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف چنین نیست، چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آخرین پیامبر و حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف هم

آخرین وصی می باشند.

۳. حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف آخرین ذخیره الهی است و باید برای محقق شدن وعده الهی باقی بماند؛ لذا تا زمانی که یاران ایشان تکمیل نشود و آمادگی عمومی در

مردم به وجود نیاید، ظهوری در کار نیست. ولی در رابطه با انبیای الهی، وقتی مردم از کردار خود پشیمان می شدند - اگرچه دوباره ناسپاسی می کردند، مانند بنی اسرائیل - خداوند ولی خود را به میان آنها باز می گرداند.

۴. انبیای الهی به صورت عادی با مردم دیگر زندگی می کردند و گاهی ازدواج کرده و تشکیل زندگی می دادند؛ ولی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف چنین نیست. لذا فرمودند: «لابد له فی غیبه من عزله... و ما بثلاثین من وحشه؛(۱) در غیبت حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف از گوشه نشینی و تنهایی گریزی نیست و سی نفر از ابدال همراه حضرت هستند و وحشت و تنهایی را از او دور می کنند.» یعنی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف همانند حضرت موسی علیه السلام در میان قوم دیگری قرار نگرفته است تا بتواند به راحتی به زندگی خود ادامه دهد.

در رابطه با این حدیث، شاید این سؤال مطرح شود که مگر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از تنهایی و وحشت دارند؟

ابتدا از کلمات نورانی خود حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف پاسخ می دهیم. آنجا که فرمود: «غم و اندوه و ناراحتی ما برای شما است نه خودمان، چون که خداوند با ما است و ما نیازی به غیر از او نداریم، و حق نیز با ماست و وحشتی از توقف دیگران و تنهایی نداریم».(۲) بنابراین وحشت گفته شده، وحشتی است که ما انسان ها در

ص: ۱۱۴

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۴۰، ح ۱۶.

۲- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۸۵، ح ۲۴۵.

تنهایی برای خودمان تصور می کنیم و روایت می فرماید با وجود این افراد، آن وحشت هم موجود نیست، اگرچه در نزد حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اصلاً چنین وحشتی قابل تصور نمی باشد. در حقیقت، این روایت به این سؤال پاسخ می دهد که آیا

در این مدت طولانی، حضرت از تنهایی وحشت نمی کند؟ و پاسخ این است که خیر؛ با وجود آن سی نفر در کنار حضرت، ایشان تنها نیستند.

اگرچه ما در مقام بحث از مکان زندگی حضرت و ازدواج ایشان نیستیم، ولی کسانی که از علم رجال و حدیث اطلاع دارند و متون برآمده از سخنان اهل بیت علیهم السلام را می دانند، تردیدی در پوشالی بودن داستان جزیره خضراء نمی کنند. همچنین در زمان غیبت صغری که نواب اربعه با حضرت ارتباط فراوان داشتند، سخنی در این باره وجود نداشت و حال آنکه اگر چنین امر مهمی محقق شده بود، قطعاً در این شصت و نه سال باید ذکری به میان می آمد؛ در حالی که برعکس، فقط سخن از خفا و پنهانی و تنهایی حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف است.

۵. غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف دارای دو مرحله است، غیبت صغری و غیبت کبری، در حالی که غیبت انبیای الهی، فقط یک مرحله داشته است. علاوه بر آن، از روایات برمی آید که غیبت کبری از نظر سختی و سرگردانی، هم برای امام معصوم علیه السلام و هم شیعیان، منحصر به فرد می باشد و هیچگاه فرستادگان الهی این چنین دست نیافتنی نبوده اند.

نتیجه

غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در اصل وقوع با غیبت انبیای الهی شباهت دارد، ولی از نظر خصوصیات و ویژگی ها با آنها متفاوت است. اجرای سنن، علت حدوثنی

نیست؛ بلکه فایده غیبت و علت غایی است. اما اگر این توجیه را در مقابل تصریح روایت دوم نپذیریم و علت بودن اجرای سنن را قبول کنیم، این سؤال باقی ماند که این سنت بعد از چند سال، اجرا شده؛ پس چرا حضرت هم چنان ظهور نمی کند در نتیجه با این فرض هم این علت محدثه می باشد، ولی علت مبقیه نیست؛ یعنی طولانی شدن غیبت، دلیل یا دلایل دیگری دارد.

دوم: عهده دار نبودن بیعت

روایات

با توجه به اینکه روایات این باب فراتر از حد استفاضه است و روایات صحیح السنند هم در میان آنان فراوان است، از بحث سندی تک تک روایات بی نیاز هستیم؛ (۱) ولی برای اثبات وجود روایات صحیح السنند در بین این روایات، به سه روایت پرداخته می شود، تا با اطمینان بیشتر به توضیح دلیل دوم پردازیم.

۱. حدثنا محمد بن أحمد الشیبانی رضی الله عنه قال: حدثنا محمد بن جعفر الکوفی قال: حدثنا سهل بن زیاد الآدمی قال: حدثنا عبد العظیم بن عبد الله الحسنی رضی الله عنه، عن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابيطالب علیهم السلام، عن أبيه، عن آبائه، عن أمير المؤمنين علیهم السلام قال: للقائم منا غیبه أمدھا طویل كأنی بالشیعه یجولون جولان النعم فی غیبتہ، یطلبون المرعی فلا یجدونه، ألا فمن ثبت منهم علی دینه ولم یقس قلبه لطول أمد غیبه إمامه فهو معی فی درجتی یوم القیامه ثم قال علیه السلام: إن القائم

ص: ۱۱۶

منا إذا قام لم يكن لاحد في عنقه بيعه فلذلك تخفى ولادته و يغيب شخصه (۱).

عبدالعظيم حسنی از امام جواد علیه السلام و ایشان از آباء بزرگوارشان و آنان از

امیرالمؤمنین علیه السلام چنین کرده اند: «برای قائم ما غیبتی است که مدّتش طولانی است. گویا شیعه را در دوران غیبت او می بینم که جولان می دهند مانند جولان چهار پایان، چرا گاه را می جویند اما آن را نمی یابند. بدانید هر که در آن دوران در دینش استوار باشد و قلبش به واسطه طول غیبت امامش سخت نشود، در روز قیامت هم درجه من است». سپس فرمود: «هنگامی که قائم ما قیام کند بیعت احدی بر گردن او نیست و به این دلیل است که ولادتش پنهان است و شخص او غایب می شود». (۲)

بررسی سند حدیث

محمد بن احمد شیبانی

آیت الله خوئی (رحمه الله) می فرماید: «ایشان از مشایخ مرحوم صدوق بوده و هنگام روایت کردن، مرحوم صدوق درباره او چنین می فرمایند: «روی عنه مترضیاً علیه». (۳)

با توجه به مطالب گذشته صرف ترضی ارزش ندارد. ولی اگر شیخ اجازه مرحوم صدوق باشد طبق مبنا ثقة است (۴) «و الا ایشان ضعیف هستند».

محمد بن جعفر الکوفی

ص: ۱۱۷

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۰۳، ح ۱۴.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۱، ص ۵۶۳.

۳- معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۵۸، ش ۱۰۱۹۲.

۴- تنقیح المقال، ج ۳، ص ۶۸ و ۹۶.

همان طور که در حدیث سوم از اجرای سنن انبیاء آمد ایشان توثیق شده اند.

سهل بن زیاد الآدمی

در رابطه با این شخصیت اختلاف نظر است؛ بعضی او را تضعیف کرده اند و

بعضی دیگر توثیق؛^(۱) البته تصریح بر تضعیف بیش از تصریح بر توثیق است؛ ولی طبق مبنای کثرت حدیث می توان امید به وثاقت جناب سهل بن زیاد داشت.^(۲) جناب آقای نمازی در مستدرکات مطالب کامل تری برای اثبات توثیق سهل بن زیاد می آورند که عبارتند از:

۱. کثرت روایت مشایخ ثلاث در کتب اربعه از ایشان، خصوصاً مرحوم کلینی (رحمه الله) با تمام دقت نظری که داشته اند، در کتب اربعه بیش از دو هزار روایت از ایشان آورده است.

۲. علامه مجلسی در وجیزه فرموده اند: «چون ایشان از مشایخ اجازه است، از نظر من ضعفی ندارد».

۳. ایشان از مشایخ اجازه کتاب ایوب است که از منابع کتب اربعه است.

۴. روایات متعدد مرحوم کلینی از ایشان بدون واسطه.

ص: ۱۱۸

۱- آیت الله خویی (رحمه الله) بعد از مباحث طولانی در ترجمه این شخصیت و قبول مؤیدات توثیق، هم چون توثیق، ایشان توسط شیخ طوسی در رجال، قسمت اصحاب امام هادی علیه السلام؛ تصریح وحید بهبهانی به توثیق او؛ کثرت روایات که ۲۳۰۴ روایت از ایشان نقل شده و اکثر آنها در کتب اربعه است؛ روایت اجلاً هم چون مرحوم کلینی، صدوق، ابن قولویه و شیخ طوسی... از او؛ با شیخ اجازه بودن برای بعضی از بزرگان هم چون مرحوم کلینی و صدوق؛ بودن او در اسناد کامل الزیارات و تفسیر علی بن ابراهیم، به جهت آنکه از نظر مبنایی این توثیقات مگر دو مورد اخیر را قبول ندارند، هیچ کدام از این توثیقات را نمی پذیرند و تضعیف مرحوم نجاشی را معارض با توثیق ابن قولویه و علی بن ابراهیم می دانند. (معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۳۳۷).

۲- تنقیح المقال، ج ۱۴، ص ۲۱۳.

۵. بنا بر احادیث ایشان، عده ای از اصحاب فتوی داده اند.

۶. ضعفی در احادیث ایشان و غلوی در اعتقاد ایشان یافت نمی شود.

۷. مرحوم مامقانی ایشان را حسن دانسته و محدث نوری بر وثاقت ایشان

تصریح کرده است. (۱)

نکته

مهمترین عامل ضعف جناب سهل بن زیاد، تضعیف مرحوم نجاشی است که مستند به اخراج سهل بن زیاد توسط احمد بن محمد بن عیسی از قم می باشد، و دلیل آن اتهام غلو و کذب است؛ معنای غلو نزد علمای متأخر متفاوت از علمای متقدم است و این از واضحات است. در این باره اشاره ای به توضیحات آیت الله سبحانی در کتاب «علم الرجال» داریم که می فرمایند:

جناب وحید بهبهانی در رابطه با این مسئله می گوید: «بدان بسیاری از قدما خصوصاً قمی ها و ابن غضائری در تعریف ائمه علیهم السلام و شأن و منزلت و عصمت و کمالات آنها نظرات خاصی داشتند که تعدی از آن را غلو و ارتفاع از عقیده قلمداد می کردند. حتی آنها نفی سهو از اهل بیت علیهم السلام را غلو می دانستند و مطلق تفویض امور از سوی خداوند به آنها و اعتقاد به اعمال خارق العاده قدرت عظیم اهل بیت و... را ارتفاع در عقیده و غلو می دانستند. در حالی که از مسلمات نزد علمای معاصر است». (۲) با این توضیحات مهم ترین عامل تضعیف جناب سهل بن زیاد متزلزل است.

ص: ۱۱۹

۱- مستدرک علم الرجال، ج، ص ۱۷۵، ش ۶۷۲۱.

۲- علم الرجال، ص ۴۲۹.

از آنجا که مهم ترین دلیل تضعیف ایشان، اخراج از قم توسط قمی ها است و معنای غلو نزد قدماء با متأخرین متفاوت است و نیز وجود مؤیدات فراوانی که

ذکر شد، به نظر می آید وثاقت جناب سهل بن زیاد ثابت باشد و این حدیث از ناحیه ایشان ایرادی ندارد.

جناب عبدالعظیم حسنی هم از بزرگترین شیعیان است و قبر او آشیانه شیعیان حقیقی بوده است.

این روایت از نظر سند در صورت ثقه بودن شیعیانی که اولین راوی حدیث است مشکلی ندارد. بحث دلالتی بعد از اتمام سند احادیث در ادامه می آید.

۲. محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن ابن ابی عمیر عن هشام بن سالم عن ابی عبدالله علیه السلام قال: یقوم القائم ولیس لاحد فی عنقه عهد ولا عقد ولا بیعه. (۱)

هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: «قائم قیام خواهد کرد در حالی که از هیچ کس بر گردن او قرار داد و پیمان و بیعتی نیست». (۲)

سند

محمد بن یحیی

آیت الله خویی (رحمه الله) می فرماید: «از محمد بن یحیی ۵۹۸۵ حدیث نقل شده است.

ص: ۱۲۰

۱- کافی، ج ۱، ص ۴۰۳؛ الغیبه، نعمانی، ص ۱۵۱، ح ۴.

۲- الغیبه، نعمانی، ص ۲۷۲، ح ۴۶.

البته تمیز آنها به راوی و مروی عنه است. وایشان را محمد بن یحیی ابوجعفر، شیخ مرحوم کلینی می دانند، که همان محمد بن یحیی العطار است که مرحوم

نجاشی هم ایشان را توثیق نموده اند»^(۱).

احمد بن محمد

آیت الله خویی می فرماید: «به این عنوان ۷۱۶۴ روایت است که تمیز آنها به راوی و مروی عنه است»^(۲). ایشان، او را احمد بن محمد بن عیسی الاشعری دانسته که یکی از عالمان بزرگ شیعه و از ثقات می باشند.

حسین بن سعید

آیت الله خویی (رحمه الله) ایشان را حسین بن سعید بن حماد، اهل اهواز و از موالیان علی بن الحسین علیه السلام می دانند که ثقه می باشد. همچنین بنا بر نظر شیخ طوسی در رجال، در ۵۰۲۶ روایت، عنوان حسین بن سعید آمده است، البته نیاز به بررسی دارد که چند مورد برای جناب حسین بن سعید بن حماد است^(۳). که تمیز آن به راوی و مروی عنه است^(۴).

ص: ۱۲۱

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۷، ش ۱۱۹۷۷ و ص ۳۰، ش ۱۱۹۸۲. ایشان را از موالیان امام سجاد علیه السلام و ثقه می داند و می فرماید: «ایشان از امام رضا علیه السلام و از امام جواد علیه السلام روایت نقل کرده است». رک: الفهرست، ص ۱۱۳.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۱۹۴، ش ۷۷۷.

۳- معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۲۴۳، ش ۳۴۱۵.

۴- ممکن است این سؤال به ذهن بیاید که چگونه حسین بن سعید که از اصحاب امام کاظم و امام رضا و امام جواد علیه السلام است از موالیان امام سجاد علیه السلام می باشد؟ در پاسخ عرض می شود جناب کلباسی در سماء المقال در ترجمه «محمد بن عمر بن عبدالعزیز» معروف به «الکشی» می گوید: «حسن و حسین دو پسر سعید بن حماد بن سعید موالی علی بن الحسین علیه السلام هستند». اما به نظر می آید که باید می گفت «من موالی علی بن الحسین علیه السلام» چون در ترجمه حسن و حسین بن سعید - که جداگانه در کتب رجال آمده - هر دو را از موالیان امام سجاد علیه السلام نامیده اند و از این رو عبارت کشی صحیح نیست. یعنی عبارت صحیح این است: «انهما ابن سعید بن حماد بن سعید من موالی علی بن الحسین علیهما السلام» مرحوم کلباسی در پاسخ می گوید: «به احتمال قوی این نسبت در کلام کشی که گفت «موالی علی بن الحسین علیهما السلام» از باب نسبت دادن لقب پدر و جد به پسر و نوه می باشد که در کلام عرب چیز غریبی نیست». بنابراین اجداد آنها از موالیان امام سجاد علیه السلام هستند و به همین خاطر این اسم روی نسل آنها باقی مانده است و حسین بن سعید را هم، در کتب رجال به عنوان موالی امام سجاد علیه السلام نام برده اند. رک: سماء المقال فی علم الرجال، ابوالهدی کلباسی، ج ۱، ص ۶۹، ص ۸۶.

ایشان از اصحاب اجماع و از مشایخ ثقات هستند.

هشام بن سالم

آیت الله خویی (رحمه الله) می فرمایند: «جناب نجاشی در رابطه با هشام بن سالم می گوید: ثقه ثقه و شیخ مفید می فرمایند: او از رؤسا و اعلام شیعه است که حلال و حرام از او گرفته می شد و هیچ طعنی در رابطه با او نیست»^(۱) لذا وثاقت ایشان - همان طور که رجالیون دیگر هم تصریح دارند - از واضحات است و بر آن اضافه کنیم کثرت روایت او را که ۶۶۳ روایت است و نقل اجلا هم چون ابن ابی عمیر و صفوان که وثاقت بالاتری را برای ایشان بیان می نماید.

نتیجه

این حدیث از احادیث صحیح است و علامه مجلسی در مرآه العقول به این حدیث که می رسد می فرماید: «صحیح» یعنی در سند حدیث، بهترین ها هستند.^(۲) بنابراین روایت از نظر سند صحیح و بحث دلالتی آن در ادامه خواهد آمد.

۳. و آخرین جماعه، عن جعفر بن محمد بن قولویه و ابی غالب الزراری

ص: ۱۲۲

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۲۹۷، ش ۱۳۳۳۲.

۲- مرآه العقول، ج ۴، ص ۵۷.

(وغيرهما) عن محمد بن يعقوب الكليني، عن إسحاق بن يعقوب قال: سألت محمد بن عثمان العمري رحمه الله أن يوصل لي كتابا قد سئلت فيه عن مسائل أشكلت

على، فورد التوقيع بخط مولينا صاحب الدار عليه السلام أما ما سألت عنه أرشد الله وثبتك من أمر المنكرين لي من أهل بيتنا وبنی عمنا، فاعلم أنه ليس بين الله عزوجل وبين أحد قرابه، ومن أنكرني فليس مني، وسبيله سبيل ابن نوح عليه السلام . وأما سبيل عمي جعفر وولده، فسبيل إخوه يوسف على نبينا وآله وعليه السلام ... إنه لم يكن أحد من آبائي إلا وقد وقعت في عنقه بيعه لطاغية زمانه، وإني أخرج حين أخرج ولا يبعه لاحد من الطواغيت في عنقي...^(۱)

اسحاق بن يعقوب گفته است: از محمد بن عثمان بن عمری (رحمه الله) درخواست کردم تا نامه ای را - که در آن مسائلی که مورد اشکال من بود پرسیده بودم - به حضرت حجت علیه السلام برساند. پس توقيع شريف به خط مولا صاحب الزمان، وارد شد، به این ترتیب که: «اما آنچه را که پيرامون اشخاصی از اهل بيت ما و پسر عموهایی که منکر امامت من هستند، سؤال کردی - خداوند تو را ارشاد کرده و ثابت قدم بفرماید - بدان که بين خداوند عزوجل و احدی قرابت و نزدیکی و فامیلی وجود ندارد و کسی که منکر [ولایت و امامت] من باشد، از ما نیست و راهش همان راه و روش پسر نوح علیه السلام است. و اما راه و روش عمویم جعفر و فرزندانش، همان راه و روش برادران يوسف علیه السلام است.....هیچ کدام از پدران من نبوده اند مگر این که در گردنشان بیعت طاغوت زمانشان بوده است [به جهت این که ایشان مأمور به تقیه بوده اند] ولی من وقتی قیام کنم، بیعت هیچ یک از

ص: ۱۲۳

۱- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۹۲، ح ۲۴۷.

أخبرني جماعه

با صرف نظر از بحث طولانی درباره «جماعت» که چه کسانی هستند، جهت رعایت اختصار فقط به این نکته اشاره می شود که قطعاً در جماعت مذکور جناب محمد بن محمد بن النعمان وجود دارند. (۲) و تمام اصحاب رجال، ایشان را توثیق نموده اند. (۳) لذا یقیناً جماعتی که شیخ طوسی (رحمه الله) از آنان روایت نقل می کند، نه تنها ایرادی به سند روایت وارد نمی کنند، بلکه نشانه قوت حدیث هستند؛ چرا که حداقل بعضی افراد آن ثقه اند.

جعفر بن محمد بن قولویه: ایشان از ثقات و بزرگان اصحاب امامیه می باشند. (۴)

ابی غالب زراری: ایشان هم مورد توثیق علمای رجال می باشند. (۵)

محمد بن یعقوب کلینی: ایشان مؤلف کتاب شریف کافی است که اهمیت کتاب و اهتمام عالمان دین به آن، نشانه عظمت و وثاقت کامل ایشان می باشد.

اسحاق بن یعقوب: مرحوم تستری اشاره به مطلبی زیبا و جالب دارند که ما هم به همان اکتفا می کنیم. ایشان می فرمایند: «اسحاق بن یعقوب از محمد بن عثمان عمری می خواهد که سؤالات و مشکلات ایشان را به محضر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

ص: ۱۲۴

۱- الغیبه، ترجمه مجتبی عزیزی، ص ۵۱۵، ح ۲۴۷.

۲- پژوهشی در علم رجال، ص ۴۰۸.

۳- قاموس الرجال، ج ۹، ص ۵۵۲، ش ۷۲۴۴.

۴- فهرست، ص ۹۱، ش ۱۴۱.

۵- معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۷۶، ش ۲۲۶۳.

برسانند، و از ناحیه حضرت توقیعی در جواب سؤالات ایشان می آید، که در آخر آن آمده است: «والسلام علیک یا اسحاق بن یعقوب، و علی من اتبع الهدی».

مرحوم تستری جلد اول از قاموس را با همین سلام از کمال الدین تمام می کنند. که قطعاً این جمله دلالت بر وثاقت و عدالت تام او می کند.

\$\$نتیجه

این حدیث هم از سندی عالی برخوردار می باشند.

۴. وبهذا الاسناد (الدقاق و الشیبانی معاً، عن الأسدی، عن النخعی، عن النوفلی عن حمزه بن حرمان، عن ابیه، عن سعید بن جبیر) قال: قال علی بن الحسین سید العابدین علیهما السلام: القائم منا تخفی ولادته علی الناس حتی یقولوا: لم یولد بعد، لیخرج حین یخرج ولیس لاحد فی عنقه بیعه (۱).

از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده است که فرمودند: «ولادت قائم ما بر مردم پنهان است تا جایی که بگویند: هنوز متولد نشده است و آن برای این است که وقتی ظهور کند، بیعت کسی بر گردنش نباشد» (۲).

۵. حدثنا محمد بن موسی بن المتوکل رضی الله عنه قال: حدثنا محمد بن یحیی العطار، عن محمد بن عیسی بن عبید، عن محمد بن أبی عمیر، عن سعید بن غزوان، عن أبی بصیر، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: صاحب هذا الامر تعمی ولادته علی (هذا) الخلق لئلا یکون لاحد فی عنقه بیعه إذا خرج (۳).

ابوصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرد که آن حضرت فرمود: «ولادت صاحب

ص: ۱۲۵

۱- کمال الدین وتمام النعمه، ص ۳۲۲، ح ۶.

۲- کمال الدین وتمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۱، ص ۵۹۲، ح ۵.

۳- کمال الدین وتمام النعمه، ص ۴۷۹، ح ۱، و ص ۴۸۰، ح ۵.

الأمر بر این خلق پوشیده است؛ برای اینکه وقتی ظهور کند بیعت احدی بر

گردنش نباشد» (۱).

۶. حدثنا أبي رحمه الله قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن يعقوب بن يزيد، والحسن بن ظريف جميعا، عن محمد بن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: يقوم القائم عليه السلام وليس لاحد في عنقه بيعه (۲).

هشام بن سالم از امام صادق عليه السلام روایت می کند که ایشان فرمود: «قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف قیام کند و بیعت هیچ کس بر گردنش نباشد» (۳).

۷. حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق رضی الله عنه قال: حدثنا أحمد بن محمد الهمدانی قال: حدثنا علي بن الحسن بن علي بن فضال، عن أبيه، عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليهما السلام أنه قال: كَأني بالشيعة عند فقدهم الثالث من ولدي كالنعم يطلبون المرعى فلا- يجدونه، قلت له: ولم ذاك يا ابن رسول الله؟ قال: لان إمامهم يغيب عنهم، فقلت: ولم؟ قال: لثلا يكون لاحد في عنقه بيعه إذا قام بالسيف (۴).

حسن بن علی بن فضال از امام رضا علیه السلام روایت می کند که ایشان فرمودند: «گویا شیعیان را می بینم که در فقدان سومین نفر از فرزندانم مانند چهارپایان در طلب چراگاه برآیند، اما آن را نیابند». گفتم: «ای فرزند رسول خدا! برای چه؟» فرمود: «برای آن که امامشان از آن ها نماند». گفتم: «برای چه؟» فرمود: «برای

ص: ۱۲۶

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۲۳۱، ح ۱.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۰، ح ۳؛ الامامه و التبصره، ص ۱۱۶، ح ۱۰۷ و ۱۰۶.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۲۳۱، ح ۳ و ۲.

۴- الامامه و البقره، ص ۴۸۰، ح ۴ و شیخ صدوق. علل الشرایع، ج ۱، ح ۶، ص ۲۴۵.

آن که چون با شمشیر قیام کند، بیعت هیچ کس بر گردش نباشد» (۱).

۸. حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد قال: حدثنا علي بن الحسن، قال: حدثنا عبد الرحمن بن أبي نجران، عن علي بن مهزيار، عن حماد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر اليماني قال: سمعت أبا جعفر (عليه السلام) يقول: «إن لصاحب هذا الأمر غيبتين وسمعته يقول: لا يقوم القائم ولا أحد في عنقه بيعه» (۲).

ابراهیم بن عمر یمانی گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرماید: «همانا صاحب این امر را دو غیبت است» و نیز شنیدم می فرماید: «قائم قیام نمی کند در حالی که برای کسی بر گردن او بیعتی باشد» (۳).

۹. حدثنا علي بن الحسين قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، قال: حدثنا محمد بن حسان الرازي، قال: حدثنا محمد بن علي الكوفي، عن إبراهيم بن هاشم، عن حماد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر اليماني، عن أبي عبد الله (عليه السلام) أنه قال: «يقوم القائم وليس في عنقه بيعه لا أحد» (۴).

ابراهیم بن عمر یمانی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود: «قائم در حالی قیام می کند که بیعت هیچ کس بر گردن او نیست» (۵).

۱۰. حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي السمرقندي رضى الله عنه قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود، عن ابيه قال: حدثنا جبرئيل بن احمد، عن موسى ابن جعفر البغدادي قال: حدثني الحسن بن محمد الصيرفي، عن حنان بن سدير، عن

ص: ۱۲۷

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۲۳۲.

۲- الغیبه، نعمانی، ص ۱۷۱.

۳- الغیبه، ترجمه محمدجواد غفاری، ص ۲۴۵، ح ۳.

۴- الغیبه، نعمانی، ص ۱۹۱.

۵- الغیبه، ترجمه محمدجواد غفاری، ص ۲۷۱، ح ۴۵.

ایه سدير بن حكيم، عن أبيه، عن أبي سعيد عقيصا قال: لما صالح الحسن بن علي عليه السلام

معاويه بن ابي سفيان دخل عليه الناس... اما علمتم انّ الخضر عليه السلام لما خرق السفينه و اقام الجدار و قتل الغلام كان ذلك سخطاً لموسى بن عمران اذ خفى عليه وجه الحكمة في ذلك، و كان ذلك عند الله تعالى ذكره حكماً و صواباً، اما علمتم انه ما منّا احد الا و يقع في عنقه بيعه لطاغيه زمانه الا القائم الذي يصلى روح الله عيسى بن مريم عليه السلام خلفه، فانّ الله عزوجل يخفى ولادته، و يغيب شخصه لئلا يكون لأحد في عنقه بيعه اذا خرج، ذلك التاسع من ولد أخى الحسين بن سيده الإمام، يطيل الله عمره في غيبته ثم يظهره بقدرته في صوره شاب دون أربعين سنه ذلك ليعلم ان الله على كل شيء قدير» (1).

ابو سعيد عقيصا گوید: وقتی امام حسن عليه السلام با معاويه مصالحه کرد، مردم به نزد او آمدند و بعضی از آن ها امام را به واسطه بيعتش مورد سرزنش قرار دادند. امام عليه السلام فرمود: «وای بر شما، چه می دانید که من چه کردم؟ به خدا سوگند این عمل برای شیعیانم از آن چه که آفتاب بر آن بتابد و غروب کند بهتر است. آیا نمی دانید که من امام مفترض الطاعه شما هستم و به نص رسول خدا عليه السلام یکی از دو سرواران جوانان بهشتم؟» گفتند: آری، فرمود: «آیا می دانید که وقتی خضر عليه السلام کشتی را سوراخ کرد و دیوار را بپا داشت و آن جوان را کشت، این اعمال موجب خشم موسی بن عمران گردید، چون حکمت آن ها بر وی پوشیده بود؟ اما آن اعمال نزد خدای تعالی عین حکمت و صواب بود؟ آیا می دانید که هیچ یک از ما ائمه نیست جز آن که بيعت سرکش زمانش بر گردن اوست مگر قائمی که روح

ص: ۱۲۸

الله عیسی بن مریم پشت سر او نماز می خواند؟ خداوند ولادت او را مخفی می سازد و شخص او نهان می شود تا آنگاه که خروج کند بیعت احدی بر گردن او نباشد. او از فرزندان برادریم حسین است و فرزند سرور کنیزان. خداوند عمر او را در دوران غیبتش طولانی می گرداند، سپس با قدرت خود او را در صورت جوانی که کمتر از چهل سال دارد، ظاهر می سازد تا بدانند که خداوند بر هر کاری توانا است»^(۱).

توضیح

همانطور که عرض شد، احادیث از حد استفاضه بیشتر است، ولی جهت اعتماد کامل تر به این احادیث، سه مورد را بررسی سندی کردیم تا اگر راویان ضعیفی در احادیث دیگر باشد با این سه روایت، حداقل متن آنان مورد پذیرش واقع شود. جهت پژوهش بهتر، متن روایات را آوردیم ولی آن روایاتی که از نظر سند و متن خیلی شباهت داشتند را آدرس داده، و به یک مورد اکتفا کردیم.

بررسی دلالت

معنای لغوی و شرعی بیعت

بیعت و مبیعت، به معنای هم عهدی و عقد بستن با یکدیگر به کار می رود. چنانکه در مجمع البحرین آمده است: «مبیعت، معاهده و معاهده است، گویا هر کدام از دو طرف بیعت، آنچه نزدش هست را به دیگری واگذار کرده، و خود را

ص: ۱۲۹

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۱، ص ۵۸۱، ح ۲.

کاملاً در اختیار طرف مقابل قرار می دهد.»^(۱)

و جناب فراهیدی می گوید: «والبیعه: الصَّفقه علی ایجاب البیع و علی

المبايعه والطاعه (وقد) تبایعوا علی کذا؛^(۲) بیعت یعنی دست روی دست گذاشتن به انگیزه بیعت و اطاعت و پیروی از یک چیز خاص».

جناب موسوی می گوید: «با توجه به این معنا، بیعت کننده ملتزم شده و عهد محکم و پیمان استوار بسته است به اینکه شخصی را که با وی بیعت نموده با جان و مال خود یاری کند و از هیچ چیز در راه یاری و نصرت او دریغ ننماید.»^(۳)

در این صورت اگر امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف غایب باشند، کسی بر گردن ایشان حقی نخواهد داشت که به پاس آن ملزم به رعایت او باشد، چنانکه فرعون به حضرت موسی علیه السلام گفت: «ألم تُرَبِّکَ فینا ولیدأً ولَبِثتَ فینا من عُمرک سنین؟»^(۴) آیا ما تو را میان خودمان از بچگی تربیت نکردیم و تو مقداری از عمر خود را میان ما نگذرانیدی؟» مشکل بیعت برای پیامبر (ص) هم وجود داشت؛ لذا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند: «اگر ترس از آن نبود که بگویند: محمد صلی الله علیه و آله و سلم قوم خود را دعوت کرد و ایشان او را خدمت و نصرت کردند، و چون ظفر یافت و به مقصود رسید ایشان را از میان برداشت، هر آینه بسیاری را به هلاکت می رساندم.»^(۵) از این رو، دشمنان نمی توانند با زور و تهدید، امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را همانند امیرالمؤمنین علی علیه السلام و امام حسن مجتبی علیه السلام بیعت وادارند. چنانکه امام حسن علیه السلام فرمودند: «هیچ یک

ص: ۱۳۰

۱- مجمع البحرین، ج ۲، ص ۳۴۵، ذیل بیع.

۲- کتاب العین، ج ۱، ص ۲۰۸، ذیل بیع.

۳- مکیال المکارم، ج ۲، ص ۳۳۲.

۴- شعراء (۲۶)، آیه ۱۸.

۵- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۴۱، ح ۱۲۳.

از ما نیست، مگر آنکه در گردن او بیعتی است برای طاعی زمان خود، مگر آن قائمی که عیسی بن مریم پشت سر او نماز می گذارد»^(۱).

به نظر می آید «لم یکن لأحد فی عنقه بیعه» در تمام روایات به این معنا باشد که التزام به بیعت با کفار، با قیام حضرت و گستراندن عدالت در تمام جهان منافات دارد و در آن صورت، دست حضرت برای اقدامات کامل و نتیجه ای که وعده حتمی الهی است باز نخواهد بود و باید با عده ای از ظالمان سازش داشته باشد. لذا غیبت بهترین راهکار برای این آسیب است؛ چرا که وقتی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در غیبت است، نیازی به بیعت با حاکمان ظالم نخواهد داشت.

نتیجه

دلالت تمام روایات بر معنای مورد نظر، تام می باشد. در قسمت بعد به این مطلب پرداخته می شود که تأثیر این موضوع در به وجود آمدن غیبت به چه میزان است؟ به عبارت دیگر، آیا این مسئله باعث تحقق و ادامه دار شدن غیبت شده است تا موظف به رفع آن باشیم یا عوامل دیگری در تحقق غیبت تأثیر داشته و هم آن ها مانع ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشند؟

نقد و نظر

در این قسمت به میزان تأثیر این عامل در غیبت پرداخته می شود. البته این نکته لازم به ذکر است که قصد ما عرضه نظرات بزرگان دین و محققان معاصر می باشد و اگر نتیجه ای را هم ذکر می کنیم، برداشت شخصی از نظرات عالمان دین

ص: ۱۳۱

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۱۶؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۳۲، ح ۱.

است و قصد ما آغاز سرشاخه هایی برای پژوهش های جدید با نگاه های جدیدتر می باشد.

در میزان تأثیر این عامل به مواردی چند اشاره می شود:

۱. در مرحله اول برای فهم معنای بیعت، دقت در متون روایات، ما را بهترین

راهنما است.

روایات سه دسته هستند؛ گروه اول فقط اشاره به عدم وجود بیعتی بر عهده حضرت در هنگام ظهور و قیام دارند. (۱) گروه دوم اشاره به اختفاء ولادت دارد تا بیعتی بر عهده حضرت نباشد و (۲) گروه سوم، روایاتی هستند که تصریح بر علت بودن این عامل برای غیبت دارند. (۳)

۲. آنچه از اکثر روایات به دست می آید، این است که وقتی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور می نمایند، بیعت هیچ حاکم ستمگری را بر عهده ایشان ندارد. در بیان عالمان دین در معنای بیعت گذشت که وجود بیعت، حرکت جهانی و عدالت گستر حضرت را با مشکلاتی همراه می کند و غیبت، بهترین راه برای عدم بیعت با حاکمان ظالم است. و البته روایاتی هم تصریح بر علت بودن این مسئله برای غیبت دارند. این موارد در حقیقت برای باور داشت دوران سخت و غیرقابل تحمل غیبت است تا برای دوستداران اهل بیت علیهم السلام پاسخ های معقول و مورد پسند برای آنان وجود داشته باشد و از فتنه ها و سرگردانی ها نجات یابند. البته نظر کامل تر بعد از ارائه سخنان دانشمندان و عالمان خواهد آمد.

ص: ۱۳۲

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۰.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۱۶، ۳۲۲ و ۴۷۹.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۰، ح ۴.

۳. نظر عالمان: در این زمینه نیز کارگشا می باشد:

۳-۱. مرحوم کلینی با ذکر تنها یک روایت، به سرعت از این عامل عبور می کند و حاصل آن روایت هم خبر دادن از عدم بیعت بر عهده حضرت در هنگام ظهور است. پس تصریحی بر علت بودن این عامل ندارند؛ بلکه اگر بگوییم این عامل را از فواید غیبت می دانند، شاید سخن گزافی نباشد؛ چرا که لازمه عدم بیعت، وجود غیبت است.

۳-۲. جناب محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب ارزشمند غیبت، فقط به دو روایت اشاره دارند و در حالی که به عواملی چون «خوف از قتل» و «امتحان شیعیان» به عنوان دلیل غیبت می پردازند، بدون هیچ سخنی از کنار این دو روایت مرتبط با عدم بیعت عبور می کنند. مضمون این دو روایت نیز خبر از عدم عهد و پیمان بر عهده حضرت در هنگام ظهور است. لذا اگر که این عوامل را دلیل بدانند، خیلی جزئی و فرعی به آن نظر دارند. بنابراین ایشان برای غیبت علل متعدد آورده اند که یکی از آن ها عدم بیعت است.

۳-۳. مرحوم صدوق در کتاب شریف کمال الدین و تمام النعمه بیش ترین روایات از بحث «عدم بیعت» را آورده اند. روایات مرحوم صدوق، هم حالت خبر دارند و هم تصریح به علت بودن این عامل. به نظر می آید که شیخ صدوق این عامل را علت غیبت می دانند؛ اگر چه جناب آقای غروی، از محققین معاصر به بیانات مرحوم صدوق، عنوان «حکمت غیبت» داده اند و آن را حکمت ثانوی و تنزیلی دانسته و علت اصلی را از نظر مرحوم صدوق، خوف از قتل بیان

ص: ۱۳۳

کرده اند.^(۱) ولی به نظر ما صرف آوردن روایات در نزد مرحوم صدوق (رحمه الله) دال بر علت دانستن این مورد است؛ چنان که مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی چنین روشی را دنبال کرده است.

۴. شیخ مفید و سید مرتضی به این علت اشاره ندارند و شیخ طوسی هم در

کتاب الغیبه فقط یک روایت با این مضمون آورده است و اگرچه آن روایت، تصریح بر علت بودن این عامل دارد، ولی خود شیخ طوسی (رحمه الله) تصریح کرده اند که هیچ علتی جز ترس از قتل، مانع ظهور نیست؛ این علل را فرعی و زیر مجموعه علت اصلی می دانند.^(۲) لذا اگر هم این علت را مؤثر در غیبت بدانند، به اصل غیبت ربطی نمی دهد، چون غیبت بر اثر خوف از قتل به وجود آمده است و به نظر می آید از این بیان، فایده بودن این عامل، ظاهر باشد؛ اگر چه قرار نیست جای مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) تصمیم بگیریم.

۵. علامه مجلسی در شرح روایت از کافی می فرماید: «گویی این روایت اشاره به علل غیبت و فواید آن دارد» و با توضیحی که قبل از این بحث، در رابطه با بیعت داده اند، واضح است که ایشان، این عامل را فایده غیبت می دانند و مباحث قبل - که در رابطه با خوف از قتل بود - را علت می شمرند.^(۳)

۶. جناب ملا صالح مازندرانی هم در شرح این روایت، این عامل را سببی از اسباب یا مصلحتی از مصالح غیبت می دانند که تعبیر ما از مصلحت، همان فایده غیبت است. البته، ما هم با اینکه فایده، اثری در غیبت داشته است، موافق هستیم؛

ص: ۱۳۴

۱- مجله انتظار موعود، مرکز تخصصی مهدویت، ش ۷، مقاله محمد هادی یوسفی غروی.

۲- مجله انتظار موعود، مرکز تخصصی مهدویت، ش ۷، مقاله محمد هادی یوسفی غروی.

۳- مرآة العقول، ج ۴، ص ۵۷.

ولی بحث در این است که ما قائل به این هستیم که عوامل خاصی باعث غیبت شده اند و حالا که غیبت ایجاد شده است، فوایدی بر آن مترتب شده است که بسیار معقول و مورد پذیرش است و سختی غیبت را بر انسان مؤمن آسان می نماید. (۱)

۷. جناب دکتر حبیب الله طاهری بر فایده غیبت بودن این عامل تصریح دارند

و می گویند: «در امان بودن حضرت از بیعت با حاکمان ظالم و اینکه در هنگام ظهور با احدی پیمان همراهی نبسته باشند، از فواید غیبت است». (۲)

۸. جناب آقای محمد فاکر میبیدی نیز این عامل را علت اصلی غیبت نمی داند و می گوید: «این علت عدم حضور حضرت است و بین عدم حضور و عدم ظهور فرق است و علل غیبت، علت عدم ظهورند نه حضور». (۳) به نظر می آید ایشان ظهور را مساوی قیام دانسته که نتیجه آن عدم بیعت است؛ ولی صرف حضور که قیامی به همراه نداشته باشد، منافات با عدم بیعت ندارد. اما باید توجه داشت که سیره حاکمان ظالم غیر از این بوده است، یعنی حتی حضور بدون قیام اهل بیت علیهم السلام را هم تحمل نمی کردند.

نتیجه

به نظر ما اگر این عامل را فایده غیبت بدانیم بهتر است و اگر هم که آن را عامل بدانیم، قطعاً علت محدثه و مبقیه غیبت نخواهد بود؛ زیرا لازمه عدم بیعت، خوف از قتل است و در حقیقت، به خاطر آن حضرت مجبور به بیعت خواهد شد. لذا عدم بیعت دلیل جزئی و فرعی خواهد است.

ص: ۱۳۵

۱- شرح کافی، ملا صالح مازندرانی، ج ۶، ص ۲۷۰.

۲- سیمای آفتاب، ص ۹۰.

۳- مجله انتظار موعود، ش ۱۱ و ۱۲، مقاله محمد فاکر میبیدی.

اول: خوف و ترس از قتل

اشاره

این علت نزد عموم عالمان و بزرگان به عنوان علت غیبت پذیرفته شده، و در علت بودن آن کسی شک نکرده است و حتی کسانی که «امتحان مردم» را دلیل بسیار مهم غیبت دانسته یا حکمت الهی را راز اصلی غیبت عنوان کرده اند، در علت بودن این عامل برای غیبت تردید ندارند. منتهی در اصلی یا فرعی بودن آن اختلاف است که در پایان روایات مورد بررسی قرار می گیرد.

طبق روال بحث، نخست چند روایت را بررسی کامل کرده و متن روایات دیگر را ذکر می کنیم و روایات مشابه را در پاورقی آدرس می دهیم. در نتیجه هر روایتی که ذکر می شود، به یک نکته جدید اشاره دارد و همان باعث ذکر روایات متعدد شده است. لازم به ذکر است که روایات کافی شریف بر روایات کتب دیگر مقدم دانسته شد، مگر آنکه سند کتاب های دیگر صحیح تر باشد.

روایات

۱. الحسين بن احمد عن احمد بن هلال قال: حدثنا عثمان بن عيسى عن خالد بن نجیح عن زراره بن اعين قال: قال ابو عبد الله عليه السلام: لا بد للغلام من غيبه قلت: و لم؟ قال: يخاف - و او ما بيده الى بطنه - و هو المنتظر و هو الذی يشك الناس في ولادته فمنهم من يقول: مات ابوه و لم يخلف و منهم من يقول: ولد قبل موت ابيه بستين قال زراره: فقلت: و ما تامرني لو ادركت ذلك الزمان؟ قال: ادع الله بهذا

اللهم عرفني نفسك فانك ان لم تعرفني نفسك لم اعرف نبيك اللهم عرفني نبيك فانك ان لم تعرفني نبيك لم اعرفه قط اللهم عرفني حجتك فانك ان لم تعرفني حجتك ضللت عن ديني» قال احمد بن الهلال: سمعت هذا الحديث منذ ست و خمسين سنه.(۱)

زراره بن اعين گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «آن جوان، به ناچار باید غیبت کند». گفتم: برای چه؟ فرمود: «می ترسد» و با دستش اشاره به شکمش کرد. سپس فرمود: «اوست منتظر و اوست که مردم در ولادت او شک دارند. برخی گویند در شکم مادر است (در هنگام وفات پدرش)، برخی گویند پدرش مرده و جانشنی ندارد و برخی گویند دو سال پیش از مرگ پدرش به دنیا آمده است».

پس من گفتم: اگر من این زمان را درک کردم چه دستوری به من می دهید؟ فرمود: «به درگاه خدا این دعا را بخوان: «خدایا! خود را به من بشناسان، زیرا اگر تو خود را به من نشناسانی تو را نخواهم شناخت. بار خدایا پیغمبرت را به ما بشناسان، زیرا اگر تو پیغمبر خود را به من نشناسانی من او را نخواهم شناخت. بار خدایا! حجت خود را به من بشناسان، زیرا اگر تو حجت را به من نشناسانی، من در دینم گمراه می شوم».

احمد بن هلال گوید: من حدود سال ۵۶ این حدیث را شنیده ام.(۲)

بررسی سند حدیث

این حدیث از هفت طریق نقل شده است؛ منتهی به علت اینکه این حدیث از

ص: ۱۳۷

۱- کافی، ج ۱، ص ۴۰۳.

۲- اصول کافی، ترجمه محمدباقر کمره ای، ج ۲، ص ۵۸۱، ح ۲۹.

نظر متن، اضافات حدیث سوم را ندارد، هر دو صورت آورده شده است تا بررسی کامل تری صورت پذیرفته باشد. ما در این قسمت سند حدیث اول را بررسی می کنیم.

حسین بن احمد

با توجه به اینکه آیت الله خوئی (رحمه الله) حسین بن احمد را مشترک بین چند نفر دانسته و شناخت ایشان را مبتنی بر شناخت راوی و مروی عنه کرده است،^(۱) به نظر می آید، ایشان فرزند احمد بن هلال باشد و در رابطه با این شخصیت در کتب رجالی بحث خاصی نیامده است،^(۲) مگر نقل شخصیتی چون مرحوم کلینی از ایشان، که آن هم بسیار محدود می باشد. مرحوم آقای خوئی هم بحث خاصی در رابطه با حسین بن احمد بن هلال ندارند و دلیل ما بر ابن احمد دانستن او کلام آیت الله خوئی (رحمه الله) است که حسین بن احمد از احمد بن هلال، روایت نقل می کند^(۳) و با بررسی کتب رجال دیگر، چنین ویژگی در هیچ شخص دیگری یافت نشد و البته تنها مؤید ما، نقل اجلاً هم چون مرحوم کلینی و ابن ابی عمیر از حسین بن احمد است که با توجه به عدم تضعیف راوی چه بسا دال بر وثاقت باشد. البته عالمانی چون امام خمینی (رحمه الله) و مرحوم بهبهانی کثرت روایت ثقه از فردی را دال بر وثاقت او می دانند،^(۴) که در این مورد کارایی ندارد چون تعداد روایات او اندک است. بنابراین وثاقت راوی ثابت نیست.

ص: ۱۳۸

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۱۸۸، ش ۳۲۷۸.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۱۹۴، ش ۳۲۹۹.

۳- معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۱۸۸، ش ۳۲۷۸.

۴- پژوهشی در علم رجال، ص ۳۹۰.

ترجمه این شخصیت قبلاً گذشت و سعی شد که ضعف از او برداشته شود، مگر آنکه انحراف او از زمان امام عسگری علیه السلام ثابت باشد که در این صورت او از گمراه ترین انسان ها می باشد. (۱) ولی چون متن روایت متعدد است، صحت متن روایت کماکان پابرجا است.

عثمان بن عیسی

اگر چه ایشان از بزرگان واقفیه است، ولی مرحوم آیت الله خویی وثاقت ایشان را ثابت می دانند که تفصیل این بحث در ذیل روایات گذشته آمد. (۲)

خالد بن نجیح

آیت الله خویی (رحمه الله) ارتفاع در عقیده را که به ایشان نسبت داده شده، با استناد به روایات نمی پذیرند؛ اما وثاقت او را هم - اگر چه به نقل اجلا، هم چون ابن ابی عمیر و صفوان و عثمان بن عیسی از او تصریح می کنند - بنابر مبنای خود، حتی دال بر حسن بودن هم نمی دانند تا چه رسد به وثاقت. در نتیجه بنابر مبنای مرحوم آقای خویی، ایشان ثقه نیستند. (۳)

اما بنابر مبنای کسانی که نقل اجلا را دال بر وثاقت راوی می دانند، ایشان ثقه است (۴) و به روایت از جهت ایشان، ایرادی وارد نیست.

ص: ۱۳۹

-
- ۱- تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۱۶۳.
 - ۲- معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۱۲۰، ش ۷۶۱۰.
 - ۳- معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۳۵، ش ۴۲۱۲.
 - ۴- پژوهشی در علم رجال، ص ۳۹۰.

به وثاقت و جلالت ایشان در عموم کتب رجالی تصریح شده است. (۱)

نتیجه

به نظر ما می توان به سند این روایت اعتماد کرد؛ چون مرحوم کلینی به آن اعتماد نموده است. ولی برفرض تضعیف سند این حدیث، با وجود روایات صحیح دیگر اعتماد به متن حدیث بلا مانع است. لذا در استناد به این حدیث مانعی بر سر راه نیست. واگر چه مرحوم علامه مجلسی در مرآه العقول این روایت را ضعیف شمرده است، (۲) ولی تضعیف ایشان راجع به وجود روایت قوی تر است نه ضعف و ساقط شدن این روایت. بنابراین متن موثوق به است. (۳)

۲- و بهذا الاسناد عن احمد بن محمد بن محمد بن عیسی عن ابی بکیر عن زراره قال: سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول: ان للقائم غيبه قبل ان يقوم انه يخاف - و او ما بیده الی بطنه - یعنی القتل. (۴)

زراره گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: «به راستی قائم علیه السلام پیش از آن که قیام کند غیبی دارد، زیرا او می ترسد» - و با دستش، اشاره به شکمش کرد و فرمود - یعنی از کشته شدن. (۵)

ص: ۱۴۰

۱- معجم رجال الحدیث، ص ۲۱۸، ش ۴۶۶۲.

۲- علامه مجلسی می فرماید: «همین که احمد بن هلال می گوید این کلام را خودم شنیدم، یعنی قطعاً این حدیث از نظر او صحیح است و کذب و خطایی در آن راه ندارد و ثانیاً می گوید این حدیث را حدود سال ۵۶ شنیدم، یعنی حتی قبل از ولادت امام عسکری علیه السلام و این دلالت بر عدم وضع حدیث دارد». مرآه العقول، ج ۴، ص ۵۹.

۳- مرآه العقول، ج ۱، مقدمه، ص ۲۲.

۴- کافی، ج ۱، ص ۴۰۱.

۵- اصول کافی، ترجمه محمدباقر کمره ای، ج ۲، ص ۵۷۵، ح ۱۸.

وقتی به دو روایت قبل برگردیم، مقصود از «بهذاالاسناد» را پیدا می‌کنیم، که آن، «عده من اصحابنا» است و جناب نجاشی در شرح حال مرحوم کلینی می‌فرماید: «کل ما کان فی کتابی عده من اصحابنا عن احمد بن محمد بن عیسی، فهم محمد بن یحیی و علی بن موسی الکمیدانی و داوود بن کوره و احمد بن ادريس و علی بن ابراهیم بن هاشم». (۱) و کسی در وثاقت «محمد بن یحیی» و «احمد بن ادريس» و «علی بن ابراهیم» شک ندارد. (۲) با توجه به مطالب ذکر شده، به این نتیجه می‌رسیم که اطمینان کامل به «عده من اصحابنا» در کتاب شریف کافی حاصل است.

احمد بن محمد بن عیسی الاشعری

آیت الله خویی (رحمه الله) می‌فرماید: «به وثاقت و عظمت ایشان تمام علمای بزرگ رجال تصریح دارند». (۳)

محمد بن عیسی

آیت الله خویی (رحمه الله) ایشان را توثیق کرده و کثیر الروایه می‌دانند که ۱۰۹۲ روایت از ایشان نقل شده است. (۴)

عبدالله بن بکیر

آیت الله خویی (رحمه الله) در کتاب معجم، ایشان را توثیق کرده و کثیر الروایه

ص: ۱۴۱

۱- رجال نجاشی، ص ۳۷۸، رقم ۱۰۲۶.

۲- پژوهشی در علم رجال ص ۴۰۴.

۳- معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۲۹۶، ش ۸۹۸.

۴- معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۸۶، ش ۱۱۵۰۰.

می دانند. از ایشان ۳۳۴ روایت آمده است. البته این وثاقت را به استناد توثیق بزرگانی چون شیخ طوسی و شیخ مفید و علی بن ابراهیم و کشی بیان می کنند. (۱) ترجمه زراره نیز در حدیث اول گذشت.

نتیجه

تمام راویان این حدیث شریف، از ثقات و اجلاء می باشند و استناد به این روایت از نظر سند مانعی ندارد. البته نقل این نکته بجا است که مرحوم علامه مجلسی در مرآه العقول این حدیث را «موثق كالصحيح» می داند (۲) و این مطلب، بر اطمینان ما به این روایت می افزاید.

۳- علی بن ابراهیم عن الحسن بن موسی الخشاب عن عبدالله بن موسی عن عبد الله بن بکیر عن زراره قال: سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول: ان للغلام غيبه فبل ان يقوم: قال: قلت: و لم؟ قال: يخاف - و او ما بيده الى بطنه - ثم قال: يا زراره و هو المنتظر و هو الذی يشك في ولادته منهم من يقول: مات ابوه بلا خلف و منهم من يقول: حمل و منهم من يقول: انه ولد قبل موت ابيه بسنتين و هو المنتظر غير ان الله عزو جل يحب ان يمتحن الشيعة فعند ذلك يرتاب المبطلون قال: قلت: جعلت فداك ان ادركت الزمان ای شيء اعمل؟ قال: يا زراره اذا ادركت هذا الزمان فادع بهذا الدعاء «اللهم عرفني نفسك فانك ان لم تعرفني نفسك لم اعرف نبيك اللهم عرفني رسولك فانك ان لم تعرفني رسولك لم اعرف حجتك اللهم عرفني حجتك فانك ان لم تعرفني حجتك ضللت عن ديني» ثم قال: يا زراره لا بد من

ص: ۱۴۲

۱- معجم رجال الحديث، ج ۱۰، ص ۱۲۲، ش ۶۷۳۴.

۲- مرآه العقول، ج ۴، ص ۵۲.

قتل غلام بالمدينه قلت: جعلت فداك أليس يقتله جيش السفيناني؟ قال: لا ولكن يقتله جيش آل بني فلان يجييء حتى يدخل المدينه فيأخذ الغلام فيقتله فاذا قتله بغيا و عدوانا و ظلما لا يمهلون فعند ذلك توقع الفرج ان شاء الله. (۱)

زراره گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «برای آن جوان، پیش از قیام و ظهورش غیبتی حتمی است» گفتم: چرا؟ فرمود: «بیم دارد»، و به شکم خود اشاره کرد، سپس فرمود: «ای زراره اوست که انتظارش را باید کشید، اوست که در ولادتش تردید شود، برخی گویند پدرش بی جانشین از دنیا رفت، برخی گویند در شکم مادر بود که پدرش را از دست داد و برخی گویند دو سال پیش از مرگ پدر به دنیا آمد. اوست منتظر. خداوند عزوجل دوست دارد شیعه را بیازماید. در این جا است ای زراره که باطل خواهان مردد شوند» گفتم: قربانت شوم، اگر به این دوره رسیدم چه باید انجام دهم؟ فرمود: «ای زراره! وقتی به این دوره رسیدی، این دعا را بخوان: «بار خدایا! خودت را به من بشناسان، زیرا اگر تو خود را به من نشناسانی، من رسول تو را نخواهم شناخت بار خدایا! رسول خود را به من بشناسان، زیرا اگر رسول خود را به من نشناسانی، حجت تو را نخواهم شناخت. بار خدایا! حجت خود را به من بشناسان، زیرا اگر تو حجت خود را به من نشناسانی در دینم گمراه گردم».

سپس فرمود: «ای زراره! به ناچار باید در مدینه پسر بچه ای کشته شود». گفتم: قربانت شوم، همان نیست که لشکر سفینانی او را بکشند؟» فرمود: «نه، به خدا قسم او را آل فلانی می کشند. بیاید تا وارد مدینه شود و آن پسر بچه را

ص: ۱۴۳

بگیرد و به قتل رساند، چون از راه خود سری و دشمنی و ستم او را به قتل رساند، دیگر مهلت آنان به سر آید. در این هنگام توقع فرج داشته باش ان شاءالله» (۱).

بررسی سند حدیث

علی بن ابراهیم

نه تنها ایشان ثقه هستند، بلکه بزرگانی هم چون آیت الله خویی، رجال در اسناد کتاب تفسیر ایشان را نیز ثقه می دانند، مگر افراد شاذی از آنها که رجالیون بزرگ بر تضعیف آنان تصریح کرده باشند.

حسن بن موسی الخشاب

آیت الله خویی (رحمه الله) می فرماید: «مرحوم نجاشی، ایشان را از اصحاب امامیه و مشهور و کثیر العلم می دانند و علاوه بر آن، وجود ایشان در اسناد تفسیر قمی دلالت بر وثاقت جناب حسن بن موسی می نماید» (۲). جناب نمازی در مستدرکات نیز بنابر نقل مرحوم ما مقانی بر این وثاقت اشاره دارند. (۳)

عبد الله بن موسی

این شخصیت را آیت الله خویی (رحمه الله) موثق می دانند، چون در اسناد تفسیر قمی وجود دارد. (۴)

ولی اگر «عبد الله بن موسی بن جعفر علیه السلام» باشند - کما اینکه چنین احتمالی را مرحوم خویی داده اند - اگر چه شیخ مفید در ارشاد، کلامی دال بر عظمت و

ص: ۱۴۴

۱- اصول کافی، ترجمه محمدباقر کمره ای، ج ۲، ص ۵۶۳، ح ۵.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۱۵۷، ش ۳۱۶۸.

۳- مستدرکات علم الرجال، ج ۳، ص ۶۰.

۴- معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۳۵۱، ش ۷۱۷۹.

بزرگی فرزندان امام کاظم علیه السلام آورده است، ولی آیت الله خوئی آن را دال بر وثاقت راوی نمی دانند. (۱) ایشان، هم چنین کلام شیخ مفید در اختصاص - مبنی بر عظمت عبدالله بن موسی - به خاطر اشکال در انتساب اختصاص به شیخ مفید نمی پذیرند.

اما باید گفت که آقا بزرگ تهرانی (رحمه الله) در الذریعه، اختصاص را تألیف شیخ مفید دانسته و مستندات از نسخ اصلی این کتاب را آورده است. (۲) البته جناب نمازی در مستدرکات، کلام شیخ مفید را قبول کرده و آن را دال بر جلالت و وثاقت ایشان دانسته است. (۳)

نتیجه

با توجه به اینکه در سند روایت مورد بحث، عبدالله بن موسی وجود دارد، ما مشکلی از ناحیه ایشان نداریم، چون در سند تفسیر قمی نیز موجود است و بر فرض اینکه ایشان، عبد الله بن موسی بن جعفر باشد، با توجه به کلام آقا بزرگ تهرانی و مستندات ایشان مبنی بر وجود نسخه اصلی این کتاب به خط شیخ مفید و تصریح شیخ مفید (رحمه الله) بر وثاقت و عظمت جناب عبدالله بن موسی بن جعفر علیه السلام، باز وثاقت راوی ثابت است و روایت از ناحیه ایشان قابل استناد است.

عبد الله بن بکیر و زراره بن اعین

ترجمه این دو شخصیت در مباحث قبلی گذشت و گفته شد هر دو از بزرگان و اجلای راویان احادیث امامیه می باشند.

ص: ۱۴۵

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۳۵۱، ش ۷۱۸۰.

۲- الذریعه، ج ۱، ص ۳۵۸، ش ۱۸۹۰.

۳- مستدرکات علم الرجال، ج ۵، ص ۱۱۷، ش ۸۷۹۲.

نتیجه: سند این حدیث بلا اشکال است؛ چون تمام شخصیت‌ها ثقه هستند و

استناد به آن بلا مانع است؛ علاوه بر آنکه طریق مرحوم صدوق در کمال الدین در رابطه با این حدیث صحیح است و آن روایت که از نظر متن، شبیه این روایت است از سندی بسیار عالی برخوردار می‌باشد و افرادی چون احمد بن محمد بن یحیی العطار، سعد بن عبد الله، احمد بن محمد بن عیسی، عثمان بن عیسی الکلابی، خالد بن نجیح و زراره بن اعین که همگی از ثقات رواه شیعه می‌باشند، در آن حضور دارند. پس استناد به این روایت که دو سند صحیح دارد بلا مانع می‌باشد.

۴- الحسین بن محمد و غیره عن جعفر بن محمد عن علی بن العباس بن عامر عن موسی بن هلال الکندی عن عبدالله بن عطاء عن ابی جعفر علیه السلام قال: قلت له: ان شیعته بالعراق کثیره و الله ما فی اهل بیتک مثلک فکیف لا تخرج؟ قال: فقال: یا عبدالله بن عطاء قد اخذت نفرش اذنیك للنوکی ای والله ما انا بصاحبکم قال: قلت له: فمن صاحبنا؟ قال: انظروا من عمی الناس ولادته فذاک صاحبکم انه لیس منا احد یشار الیه بالاصبع و یمضغ باللسن الامات غیظا او رغم انفه. (۱)

عبدالله بن عطا گوید: به امام باقر علیه السلام گفتم: در شیعیان شما در عراق بسیارند و به خدا قسم، در خاندان خودتان همانندی برای شما نیست. پس چرا خروج نمی‌کنید؟ فرمود: «ای عبدالله بن عطا! تو گوش خود را به اختیار احمق‌ها نهادی؟ آری به خدا، من صاحب الامر شما نیستم» گفتم: پس صاحب الامر ما کیست؟ فرمود: «بینید چه کسی ولادتش از مردم نهان است؛ پس او صاحب الامر شما است. حقیقت مطلب این است که از ما ائمه کسی نیست که انگشت نما شود و

ص: ۱۴۶

۱- کافی، ج ۱، ح ۲۶، ص ۴۰۳؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۴۲؛ الغیبه، شیخ طوسی، ص ۳۳۳؛ الغیبه، نعمانی، ص ۱۶۶.

بر زبان ها بیفتد، جز آن که در حال ناراحتی یا به ناحق بمیرد»^(۱).

به نظر می آید معنای جمله آخر چنین باشد: «جز آن که یا از روی ظلم کشته شود و یا به واسطه زهر به شهادت برسد».

الحسین بن محمد

ایشان، حسین بن محمد الاشعری، از مشایخ مرحوم کلینی می باشند و حدود ۸۵۹ حدیث از او نقل شده است.^(۲) آیت الله خویی در ترجمه ابن عامر، ایشان را توثیق می نماید.^(۳) در نتیجه ایشان از مشایخ مرحوم کلینی و از ثقات راویان احادیث شیعه به شمار می روند. این نکته لازم به ذکر است که وقتی وثاقت ایشان ثابت باشد، نیاز به بررسی عبارت «و غیره» نیست.

جعفر بن محمد

با توجه به اینکه جعفر بن محمد، مشترک بین افراد متعددی است باید رجوع به راوی و مروی عنه کرد. آیت الله خویی در ترجمه «حسین بن محمد بن عامر» - که شخصیت قبل است -، می فرماید: «روی عنه جعفر بن محمد بن قولویه ابوالقاسم».^(۴) بنا بر این جناب «جعفر بن محمد» در سند این حدیث «ابن قولویه ابوالقاسم» می باشد، که مرحوم آیت الله خویی در ذیل «جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی» ایشان را از عالمان بزرگ شیعه و صاحب تصانیف متعدد، از جمله کامل الزیارات می داند و نه تنها مؤلف، بلکه رجال واقع در سند این کتاب را هم

ص: ۱۴۷

۱- اصول کافی، ترجمه محمدباقر کمره ای، ج ۲، ص ۵۸۱، ح ۲۸.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۷۲، ش ۳۶۰۱.

۳- معجم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۷۶، ش ۳۶۱۵.

۴- معجم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۷۷، ش ۳۶۱۵.

به شهادت ابن قولویه ثقه معرفی می کنند(۱) (البته در استناد این سخن به مرحوم خوئی (رحمه الله) تزلزل وجود دارد).

علی بن العباس بن عامر

آیت الله خوئی (رحمه الله) اتحاد ایشان را با «علی بن العباس» و او با «علی بن العباس الجراذینی» را بعید نمی دانند. ایشان، جراذینی را به استناد کلام مرحوم نجاشی ضعیف و اهل غلو می داند. (البته قبلاً بحث شد که غلو نزد متقدمین و متأخرین متفاوت است) و بعد اشاره به تضعیف ابن غضائری می کنند و آن را نمی پذیرند.(۲)

لذا اگر این اتحاد را نپذیریم هیچ ذم و مدحی در رابطه با ایشان نیست، ولی یک مؤید وجود دارد و آن، نقل ابن قولویه از اوست و نقل اجلا- حدافل دلالت بر حسن بودن او دارد در دیگر کتب رجالی هیچ اشاره ای به اتحاد ایشان با «الجراذینی» یا «الخراذینی» نشده است.(۳)

نتیجه: بنابر این اگر متحد نباشد، مدح و ذمی ندارد، ولی اگر متحد باشد قطعاً ضعیف است.

موسی بن هلال الکندی

آیت الله خوئی (رحمه الله) فقط از ایشان همین یک روایت را نقل می کنند.(۴) در کتب رجالی دیگر هم اسم ایشان نیامده است. فقط جناب نمازی از او به اسم «موسی بن هلال الضبی» نام آورده و اشاره به همین یک حدیث کرده است.(۵)

ص: ۱۴۸

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۱۰۶، ش ۲۲۵۴.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۶۸، ش ۸۲۲۳ و ۸۲۲۴.

۳- قاموس الرجال، ج ۷، ص ۴۹۸، ش ۵۱۸۱؛ مستدرکات علم الرجال، ج ۵، ص ۳۹۳، ش ۱۰۱۱۹.

۴- معجم رجال الحدیث، ج ۹، ص ۷۸، ش ۱۲۸۵۶.

۵- مستدرکات علم الرجال، ج ۸، ص ۳۵، ش ۱۵۴۱۰.

نتیجه: روایت از جانب این شخص هم دچار اشکال است.

عبد الله بن عطاء

آیت الله خوئی (رحمه الله) عبد الله بن عطاء را مشترک بین چند نفر می داند. (۱) ایشان، «عبد الله بن عطاء بن ابی رباح» را از اصحاب امام باقر علیه السلام دانسته و او را با «عبد الله بن عطاء المکی» متحد دانسته است که او هم از اصحاب امام باقر علیه السلام می باشد. با این حال، او را توثیق نمی کنند. (۲) اما به نظر می آید مدح جناب کشی در اینکه او عارف، نجیب و از اصحاب امام باقر علیه السلام بوده است و اینکه شیخ طوسی (رحمه الله) ایشان را از اصحاب امام سجاد علیه السلام می داند، حسن بودن عبد الله بن عطاء را ثابت می کند. (۳)

جناب تستری (رحمه الله) «عبد الله بن عطاء بن ابی رباح» را توثیق می کنند و دلیل ایشان، کلام مرحوم کشی و روایت او از امام باقر علیه السلام است. (۴) به نظر می رسد که ایشان «عبد الله بن عطاء التمیمی» را می گویند. احتمالاً «التمیمی»، «المکی» و «ابی الریاح» اشتباه شده است؛ لذا او را با «عبد الله بن عطاء ابی رباح» و «عبد الله بن عطاء المکی» یکی، و همه را در صحابی امام باقر علیه السلام بودن مشترک می دانند. (۵) و همچنین، مرحوم تستری «عبد الله بن عطاء الهاشمی» را با موارد سابق یکی دانسته و او را از خواص اصحاب امام باقر علیه السلام می داند که بعد از شهادت امام باقر علیه السلام متواری شد و بعد جنازه او را پیدا کردند که توسط دشمنان اهل بیت علیه السلام به

ص: ۱۴۹

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۲۵۴، ش ۶۹۸۹.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۲۵۵، ش ۶۹۹۱ و ص ۲۵۷، ش ۶۹۹۴.

۳- معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۲۵۵.

۴- قاموس الرجال، ج ۶، ص ۵۱۵، ش ۴۴۱۵.

۵- قاموس الرجال، ج ۶، ص ۵۱۷، ش ۴۴۱۶ و ص ۵۱۸، ش ۴۴۱۹.

نتیجه: جناب عبدالله بن عطا با توضیحات کامل علامه تستری از اصحاب خاص امام باقر علیه السلام و از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده و مورد تأیید اهل بیت است، و این در وثاقت ایشان کفایت می کند. البته رحلت ایشان بنا بر کلام مرحوم تستری در زمان جعفر بن سلیمان بوده است؛ یعنی در زمان امام صادق علیه السلام، که منافاتی با متواری شدن ایشان بعد از شهادت امام باقر علیه السلام ندارد.

نتیجه

در این روایت دو راوی مجهول وجود دارد؛ اما تشابه متن حدیث با احادیث دیگر، دال بر خوف از قتل، ضعف سند را جبران می کند؛ (۲) ولی اگر فقط همین روایت بود قطعاً آن را کنار می گذاشتیم، مگر آنکه هم چون مرحوم علامه مجلسی، تمام روایات کافی را قبول داشته باشیم. (۳)

۵. حدثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی رضى الله عنه قال: حدثنا علي ابن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن صالح بن السندی، عن يونس بن عبد الرحمن قال: دخلت على موسى بن جعفر عليهما السلام فقلت له: يا ابن رسول الله أنت القائم بالحق؟ فقال: أنا القائم بالحق ولكن القائم الذى يطهر الارض من أعداء الله عزوجل ويملاها عدلا كما ملئت جورا وظلما هو الخامس من ولدى له غيبه يطول أمدها خوفا على نفسه، يرتد فيها أقوام ويثبت فيها آخرون. ثم قال: طوبى لشيعتنا،

ص: ۱۵۰

۱- قاموس الرجال، ج ۶، ص ۵۱۱، ش ۴۴۲.

۲- البته منظور، عمل به متن حدیث است نه توثیق رجال موجود در سند حدیث و شکی نیست که آنها در ضعف خود باقی می مانند.

۳- مرآة العقول، ج ۱، ص ۲۲.

المتمسكين بحبلنا في غيبه قائمنا، الثابتين على موالاتنا والبراءه من أعدائنا، أولئك منا ونحن منهم، قد رضوا بنا أئمه، ورضينا بهم شيعه، فطوبى لهم، ثم طوبى لهم، وهم والله معنا في درجاتنا يوم القيامه. (۱)

يونس بن عبدالرحمن گوید: بر موسی بن جعفر وارد شدم و گفتم: ای فرزند رسول خدا! آیا شما قائم به حق هستید؟ فرمود: «من قائم به حق هستم، ولیکن نه آن قائمی که زمین را از دشمنان خدا پاک سازد و آن را از عدل و داد آکنده سازد، چنانکه پر از ظلم و جور شده باشد. او پنجمین نفر از فرزندان من است و او را غیبتی طولانی است؛ زیرا بر نفس خود می هراسد و اقوامی در آن غیبت مرتد شده و اقوامی دیگر در آن ثابت قدم خواهند بود».

سپس فرمود: «خوشا بر احوال شیعیان ما که در غیبت قائم ما به رسته ما متمسک، و بر دوستی ما و بیزاری از دشمنان ما ثابت قدم هستند. آن ها از ما و ما از آنها ایم. آن ها ما را به امامت و ما نیز آنان را به عنوان شیعیان خود پذیرفته ایم. پس خوشا بر احوال آن ها و خوشا بر احوال آن ها. به خدا سوگند، آنان در روز قیامت هم درجه ما هستند» (۲).

۶. وبهذا الاسناد، عن محمد بن مسعود قال: حدثني عبد الله بن محمد بن خالد قال: حدثني أحمد بن هلال، عن عثمان بن عيسى الرواسي، عن خالد بن نجیح الجواز، عن زراره قال: قال أبو عبد الله عليه السلام، يا زراره لا بد للقائم من غيبه؟ قلت: ولم، قال: يخاف على نفسه - وأوماً بیده إلى بطنه - (۳).

ص: ۱۵۱

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۶۱، ح ۵.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۴۳، ح ۵.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۱، ح ۷.

زراره گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: «ای زراره! گریزی از غیبت قائم نیست». گفتم: برای چه؟ فرمود: «بر جان خود می ترسد» و با دست به شکمش اشاره کرد. (۱)

۷. وبهذا الاسناد، عن محمد بن مسعود قال: حدثني محمد بن إبراهيم الوراق قال: حدثنا حمدان بن أحمد القلانسي، عن أيوب بن نوح، عن صفوان بن يحيى، عن ابن بكير، عن زراره قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: إن للقائم غيبه قبل أن يقوم، قال: قلت: ولم؟ قال: يخاف - وأوماً بيده إلى بطنه-. (۲)

زراره گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: «برای قائم، پیش از قیامش غیبتی است». گفتم: برای چه؟ فرمود: «می ترسد» و با دست به شکمش اشاره کرد. (۳) و در حدیث دیگری اضافه دارد و زراره می گوید منظور حضرت، ترس از قتل است.

۸. حدثنا محمد بن علي ماجيلويه رضي الله عنه قال: حدثني عمي محمد بن أبي القاسم، عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن أيوب بن نوح، عن صفوان بن يحيى عن ابن بكير، عن زراره، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: للقائم غيبه قبل قيامه، قلت: ولم؟ قال: يخاف علي نفسه الذبح. (۴)

زراره از امام صادق علیه السلام روایت کرده که ایشان فرمود: «برای قائم پیش از قیامش غیبتی است». گفتم: برای چه؟ فرمود: «می ترسد ذبحش کنند». (۵)

۹. وروی أن فی صاحب الامر علیه السلام سنه من موسى عليه السلام، قلت

ص: ۱۵۲

- ۱- کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۲۳۳، ح ۷.
- ۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۱، ح ۸ و ۹؛ الغیبه، نعمانی، ص ۱۷۶.
- ۳- کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۲۳۳، ح ۸.
- ۴- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۱؛ الغیبه، شیخ طوسی، ص ۳۳۲.
- ۵- کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۲۳۴، ح ۱۰.

وما هی؟ قال: دام خوفه وغیبه مع الولاه إلى أن أذن الله تعالی بنصره. (ولمثل ذلك اختفی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی الشعب تاره، وأخرى فی الغار، وقعد أمير المؤمنین علیه السلام عن المطالبه بحقه). (۱)

روایت شده که امام علیه السلام فرمودند: «سنتی از موسی علیه السلام در وجود امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است» عرض کردم: آن سنت چیست؟ فرمودند: «ادامه دار بودن ترس و پنهان شدنش از دشمنان و سلاطین تا زمانی که خداوند به ایشان اجازه قیام بدهد و او را نصرت و یاری فرماید. به همین دلیل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شعب ابی طالب و غار پنهان شد و نیز خانه نشینی امیرالمؤمنین علیه السلام از مطالبه حق مسلم خود به همین علت بود». (۲)

البته روایت دیگری را هم مرحوم شیخ طوسی ذکر کرده است که پاسخ مناسبی به علت ترس حضرت مهدی علیه السلام از مرگ می باشد و روایت چنین است:

امام صادق علیه السلام می فرمایند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پنج سال تمام، رسالتش را کتمان کرد و به خاطر ترس پنهان شد و رسالتش را ظاهر نکرد. در حالی که علی علیه السلام و خدیجه علیها السلام در محضر ایشان بودند. تا آنکه خداوند متعال به ایشان دستور داد تا آنچه را که مأمور شده، اعلان کند. آنگاه ظاهر شد و رسالتش را آشکار فرمود». (۳)

۱۰. وروی أحمد بن محمد بن عیسی الاشعری، عن محمد بن سنان، عن محمد بن یحیی الخثعمی، عن ضریس الكناسی، عن أبی خالد الکابلی فی حدیث له اختصرناه قال: سألت أبا جعفر علیه السلام أن یسمی القائم حتی أعرفه باسمه، فقال:

ص: ۱۵۳

۱- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۳۳۲.

۲- الغیبه، ترجمه مجتبی عزیزی، ص ۵۸۳، ح ۲۷۵.

۳- الغیبه، ترجمه مجتبی عزیزی، ص ۵۸۳، ح ۲۷۶.

يا ابا خالد! سألتني عن أمر لو أن بنى فاطمه عرفوه لحرصوا على أن يقطعوه بضعه

بضعه. (۱)

أبو خالد كابلی حدیثی دارد که ما مختصرش کردیم، او گفته است: «از امام باقر علیه السلام خواهش کردم که نام قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف را ببرد تا من آن حضرت را به نام مبارکشان بشناسم. حضرت فرمودند: ای ابا خالد! اگر حتی اولادش هم ایشان را بشناسند، نسبت به او حریص شده و وی را پاره پاره می کنند.» (۲)

این خبر دلالت دارد بر احاطه علمی امام علیه السلام بر حوادث و اعتقادات مردم در آینده که اکثر مردم نسبت به حضرت، بغض و کینه خواهند داشت؛ آن چنان که حتی بسیاری از اولاد و ذراری فاطمه علیها السلام نسبت به ایشان بغض دارند.

۱۱. وبهذا الاسناد، عن محمد بن علی، عن أبيه، قال: حدثنا علی بن سلیمان الزراری، عن علی بن صدقه القمی رحمه الله قال: خرج إلى محمد بن عثمان العمری رضی الله عنه ابتداء من غیر مسأله لیخبر الذین یسألون عن الاسم: إما السکوت والجنه، وإما الکلام والنار، فإنهم إن وقفوا علی الاسم أذاعوه، وإن وقفوا علی المكان دلوا علیه. (۳)

علی بن صدقه قمی گفته است: بدون آنکه سؤالی پرسیده شده باشد، توقیعی از ناحیه مبارکه حضرت برای محمد بن عثمان عمری (رحمه الله) صادر شد که در آن به کسانی که از اسم حضرت سؤال کرده بودند، هشدار داده شده بود. مضمون آن

ص: ۱۵۴

۱- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۳۳۳.

۲- الغیبه، ترجمه مجتبی عزیزی، ص ۵۸۴، ح ۲۷۸.

۳- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۳۶۴.

توقيع این است: «یا سکوت و بهشت، یا کلام و جهنم»^(۱) یعنی یا سکوت کنند و نام

ایشان را نپرسند و وارد بهشت شوند و یا اینکه پرسند و اسم شریف حضرت را بر سر زبان‌ها بیاورند و وارد جهنم شوند. چون اگر آن‌ها بر اسم حضرت آگاه شوند آن را شایع کرده و منتشر می‌سازند و اگر چنانچه به مکان او دسترسی پیدا کنند، مردم را به آنجا راهنمایی می‌کنند.

۱۲. وروی محمد بن عبدالله الحمیری، عن أبيه، عن محمد بن عيسى، عن سليمان بن داود المنقري، عن أبي بصير قال: سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: في صاحب هذا الامر [أربع] سنن من أربعة أنبياء: سنه من موسى عليه السلام، وسنه من عيسى عليه السلام، وسنه من يوسف عليه السلام. وسنه من محمد صلى الله عليه وآله، فأما سنه من موسى عليه السلام فخائف يترقب، وأما سنه من يوسف عليه السلام فالغيبه، وأما سنه من عيسى عليه السلام فيقال: مات ولم يمّت، وأما سنه من محمد صلى الله عليه وآله وسلم فالسيف. ^(۲)

ابی بصیر گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «در وجود صاحب این امر، چهار سنت از سنت‌های انبیاء وجود دارد: سنتی از موسی علیه السلام، سنتی از عیسی علیه السلام، سنتی از یوسف علیه السلام و سنتی از محمد صلی الله علیه و آله و سلم و اما سنت و ویژگی موسی علیه السلام این است که او ترسیده و منتظر است، اما سنت و ویژگی یوسف علیه السلام عبارت است از غیبت و پنهان شدن، اما سنت و ویژگی عیسی علیه السلام این است که گفته می‌شود او مرده است در حالی که نمرده و زنده می‌باشد و اما سنتی که از

ص: ۱۵۵

۱- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۶۳۳.

۲- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۴۲۴.

محمد صلی الله علیه و آله و سلم است، قیام با شمشیر است»^(۱).

۱۳. حدثنا عبد الواحد بن عبد الله بن يونس، قال: حدثنا أحمد بن محمد بن رباح، قال: حدثني أحمد بن علي الحميري، عن الحسن بن أيوب، عن عبد الكريم

ابن عمرو الخثعمي، عن أحمد بن الحارث، عن المفضل بن عمر قال: سمعته يقول - يعني أبا عبد الله (عليه السلام) - : قال أبو جعفر محمد بن علي الباقر (عليهما السلام): إذا قام القائم [عليه السلام] قال: ففررت منكم لما خفتكم فوهب لي ربي حكما وجعلني من المرسلين. هذه الأحاديث مصداق قوله: إن فيه سنه من موسى، وإنه خائف يتربق.^(۲)

از مفضل بن عمر روایت شده است که شنیدم - امام صادق علیه السلام - می فرمود: «امام باقر علیه السلام فرموده است: «چون قائم علیه السلام قیام کند گوید: از نزدتان گریختم چون از شما بیمناک بودم. پس پروردگارم به من حکومت ارزانی داشت و مرا از مرسلین قرار داد». این احادیث مصداق فرمایش آن حضرت است که: «همانا در او شیوه ای از موسی است که آن عبارت است از نگران بودن و گوش به زنگ داشتن»^(۳).

۱۴. حدثنا علي بن أحمد البندنجي، عن عبيد الله بن موسى العلوي العباسي عن محمد بن أحمد القلانسي، عن أيوب بن نوح، عن صفوان بن يحيى، عن عبد الله ابن بكير، عن زرارة قال: سمعت أبا جعفر (عليه السلام) يقول: إن للقائم - (عليه السلام)

ص: ۱۵۶

۱- الغيبة، ترجمه مجتبی عزیزی، ص ۷۳۳، ح ۴۰۸.

۲- الغيبة، نعمانی، ص ۱۷۴.

۳- الغيبة، ترجمه محمدجواد غفاری، ص ۲۵۰، ح ۱۲.

- غيبه، ويججده أهله، قلت: ولم ذلك؟ قال: يخاف - وأوماً بیده إلى بطنه - (۱).

زراره گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرماید: «همانا قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف را غیبتی است، و خاندانش او را (به علت ترس از کشته شدنش) انکار می کنند». عرض کردم: آن (غیبت) به چه منظوری است؟ فرمود: «می ترسد» و در این حال، آن حضرت با

دست خود به شکمش اشاره فرمود. (۲)

۱۵. وأخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد قال: حدثنا علي بن الحسن التيملي، عن العباس بن عامر بن رباح، عن ابن بكير، عن زراره قال: سمعت أبا جعفر الباقر (عليه السلام) يقول: إن للغلام غيبه قبل أن يقوم، وهو المطلوب تراثه، قلت: ولم ذلك؟ قال: يخاف - وأوماً بیده إلى بطنه - يعني القتل. (۳)

زراره گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: «همانا آن جوان (قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف) را پیش از آن که قیام کند غیبتی خواهد بود و او کسی است که میراث او مطالبه می شود». (شاید به گمان این که از دنیا رفته است) عرض کردم: آن (غیبت) برای چیست؟ فرمود: «می ترسد» و با دست خود به شکم خویش اشاره فرمود، یعنی از کشته شدن. (۴)

روایات دیگر، همین خوف را با عباراتی همانند: «همانا آن آواره رانده شده یکه و تنها و جدا از خانواده که خون پدرش خواسته و ستانده نشده است» (۵) و «صاحب این امر، همان رانده شده آواره است که خون خواهی پدرش نشده و

ص: ۱۵۷

۱- الغيبه، نعماني، ص ۱۷۶.

۲- الغيبه، ترجمه محمدجواد غفاری، ص ۲۵۲، ح ۱۸.

۳- الغيبه، نعماني، ص ۱۷۷.

۴- الغيبه، ترجمه محمدجواد غفاری، ص ۲۵۳، ح ۲۰.

۵- الغيبه، ترجمه محمدجواد غفاری، ص ۲۵۳، ح ۲۲ و ۲۳.

کینه عمویش را دارد و جدا از خانواده خویش است» بیان کرده اید. (۱)

بررسی دلالت حدیث

در ابتدا یادآوری این نکته لازم به نظر می‌رسد، که از منظر عقل و شرع،

حفظ جان واجب است و این مطلب از بدیهیات احکام اسلام است. خداوند می‌فرماید: «و انفقوا فی سبیل الله و لا تلتقوا بایدیکم الی التهلکة و احسنوا ان الله یحب المحسنین»؛ (۲) و از مال خود در راه خدا انفاق کنید (لیکن نه به حد اسراف) و خود را در مهلکه و خطر نیفکنید و نیکویی کنید که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد».

لذا اگر زندگانی تمامی انبیای الهی و اهل بیت علیهم السلام را مطالعه کنیم، خواهیم دید که حتی یک نفر از آن بزرگواران، برای کشته شدن، خود را در اختیار دشمن قرار نداده است، مگر در صورت اجبار و قبول مرگ با عزت و دوری از ذلت، که نمونه‌های فراوان دارد.

پس حفظ جان از واجبات عقلی و شرعی اسلام است و در شرح غیبت، بعضی بزرگان بر این امر تصریح کرده‌اند که حفظ جان واجب است برای مثال، جناب سید مرتضی در المقنع فی الغیبه می‌فرماید: «دوری جستن از ضررها بر هر کس عقلاً و شرعاً واجب است». (۳) و شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب الغیبه می‌فرماید: «در صورت ترس از قتل، غیبت بر حضرت واجب است». (۴)

ص: ۱۵۸

۱- الغیبه، ترجمه محمدجواد غفاری، ص ۲۵۳، ح ۲۴.

۲- بقره (۲)، آیه ۱۹۵.

۳- امامت و غیبت در دیدگاه علم کلام، ترجمه المقنع فی الغیبه، ص ۵۶.

۴- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۹۰.

جهت رعایت اختصار به همین مقدار از نظرات بزرگان بسنده می شود.

اما دلالت روایات در بیان اینکه ترس از قتل، عامل اصلی غیبت باشد، کامل و واضح است که به مواردی از آنها اشاره می شود.

۱- در روایات متعددی، وقتی از علت غیبت حضرت سؤال می شود، اهل بیت علیهم السلام

فرمودند: «یخاف- و اشار بیده الی بطنه و عنقه». در تمام کتب روایی این جمله به خطر کشته شدن ترجمه شده است. به عنوان مثال، علامه مجلسی (رحمه الله) می فرماید: «یعنی اگر ظاهر شود شکم او را پاره می کنند». بنابر این دلالت اکثر روایات بر «خوف از قتل»، تام و کامل است. (۱)

۲- در عبارت «یخاف علی نفسه الذبح»، (۲) دلالت کلمه «ذبح» بر کشته شدن بسیار ظاهر است و بیان آن این است که حضرت از ذبح شدن توسط دشمنان می ترسند.

۳- عبارت «لوان بنی فاطمه عرفوه لحرصوا علی ان یقطعوه بضعه بضعه» (۳) اشاره به شدت بغض و کینه افراد بسیاری دارد که اگر دست آنها به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف برسد او را تکه تکه می کنند. بنابر این دلالت این روایت هم کامل است.

۴- در چند روایت، عبارت «ففررت منکم لما خفتکم» (۴) آمده و این جمله را حضرت موسی علیه السلام بعد از آگاهی یافتن از نقشه فرعونیان در بر قتل رساندن ایشان

ص: ۱۵۹

۱- مرآة العقول، ج ۴، ص ۳۹، ح ۵.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۱.

۳- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۳۳۳.

۴- شعرا (۲۶)، آیه ۲۱.

فرموده اند. لذا وقتی حضرت موسی علیه السلام یقین پیدا کرد که فرعونیان قصد دارند ایشان را به قتل برسانند، از میان آنان فرار کرد. این روایات می فرمایند که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف غایب می شود در حالیکه جمله حضرت موسی را زمزمه می کند. بنابراین دلالت این روایات بر خوف از قتل کامل است. (۱)

بعضی اصطلاحات کنایی هم در روایات آمده است که دلالت بر خوف از قتل

دارند:

۱- «ان وقفوا علی الاسم اذا عوه، و ان وقفوا علی المكان دلواعلیه؛ (۲)

اگر مردم بر اسم حضرت اطلاع پیدا کنند، اسم ایشان را در جامعه منتشر، و دشمن را به مکان حضرت راهنمایی می کنند. در نتیجه دشمنان به مکان حضرت دست پیدا می کند. «دلواعلیه» یعنی بر حضرت تسلط پیدا می کنند. لذا در کتب لغت آمده است: «کالبازی یدل علی صیده» (۳) یعنی دشمنان به گونه ای بر حضرت تسلط پیدا می کنند که ایشان کاملاً در چنگال خونین آنان قرار می گیرد. و تاریخ اهل بیت علیهم السلام نشان داده است که وقتی آن سفاکان بر یک امام دست پیدا می کردند از هیچ جنایتی کوتاهی نمی کردند.

۲- «انه لیس منا احد یشارالیه بالاصبع و یمضغ باللسن الامات غیظاً اورغم أنفه» (۴)

در این روایت هم اهل بیت علیهم السلام فرموده اند: هیچ یک از ما اهل بیت نیست،

ص: ۱۶۰

۱- الغیبه، نعمانی، ص ۱۷۴.

۲- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۳۶۴، ج ۳۳۱.

۳- معجم مقاییس اللغه، ج ۲، ص ۲۵۹.

۴- کافی، ج ۱، ص ۴۰۳.

مگر اینکه وقتی مورد توجه قرار گرفت و روی زبان‌ها افتاد، قتل او رقم می‌خورد، آن هم یا به کشتن با کینه و نفرت (مثل امام حسین علیه السلام) یا با مسمومیت»..

۳- « دام خوفه و غيبته مع الولاه الی ان اذن الله تعالى بنصره» (۱)

این حدیث شریف استمرار غیبت را در صورت استمرار خوف بیان می‌کند. با توجه به اینکه مرحوم شیخ طوسی در ذیل این روایت، برای بیان علت ترس، اشاره

به مخفی شدن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در غار ثور می‌کنند، مشخص می‌شود که این خوف یعنی خوف از قتل؛ چرا که وقتی مشرکان تصمیم بر قتل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گرفتند، حضرت به غار ثور پناه بردند. بنا بر این دلالت این عبارت هم بر خوف از قتل، تمام است.

نتیجه

با بررسی متن روایات مشخص شد که تمام روایات از نظر دلالت کامل هستند، منتهی بعضی روایات تصریح بر این مطلب دارند و در برخی روایات از کنایه استفاده شده است.

نقد و نظر

اکنون نوبت پرداختن به این سؤال است که تأثیر این علت در غیبت چقدر است؟ و نظر عالمان دین در رابطه با این علت چیست؟

در رابطه با قسمت اول باید گفت: از توضیحات دلالتی روایات این نتیجه

ص: ۱۶۱

۱- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۳۳۲.

حاصل شد که ترس از مرگ، هم علت محدثه و هم علت مبقیه برای غیبت است.

این که در روایات می فرماید: «ان للغلام غیبه»^(۱) اشاره به این دارد که برای جوان غیبتی است و علت آن خوف از قتل است و این علت از همان ابتدا به سراغ حضرت می آید. صریح تر از این کلام، روایاتی است که می فرماید: «به محض شنیدن اسم و سرزبان افتادن نام ایشان، دشمنان با بغض و کینه ایشان را به قتل می رسانند»^(۲).

بنابراین، روایات، ترس از قتل از آغاز ولادت عامل به وجود آمدن اختفا و

سپس غیبت را حاصل تداوم این علت بیان می کنند و در ادامه روایاتی است که استمرار این علت را برای امتداد غیبت بیان می نماید. آنجا که آمده است: «یطول امدها خوفاً علی نفسه»^(۳) و همچنین عبارت: «دام خوفه و غیبه مع الولاه»^(۴)

همانطور که از ظاهر کلمات مشخص است، این روایات به استمرار این علت برای غیبت و در نتیجه استمرار غیبت دلالت می کنند؛ یعنی زمانی حضرت ظهور می کنند که این علت نباشد.

در این میان، روایاتی وجود دارد که از بیان علت غیبت توسط حضرت حکایت می کنند؛ منتهی آن در هنگام ظهور است؛ آنجا که می فرمایند: «ففررت منکم لما خفتکم»^(۵). گویا حضرت بعد از ظهور و هنگام قیام، این آیه را تلاوت می کنند و این حکایت از پایان غیبت در هنگام پایان این علت دارد. از آنجا که تا

ص: ۱۶۲

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۴۵.

۲- کافی، ج ۱، ص ۴۰۳، ح ۲۶.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۶۱.

۴- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۳۳۲.

۵- الغیبه، نعمانی، ص ۱۷۴.

زمان ظهور امام عصر عجل الله تعالى فرجه الشريف این علت استمرار دارد، این روایات، پایان این علت را هم بیان می کنند.

اما قسمت دوم سؤال: تقریباً تمام علما از این عامل به عنوان علت غیبت نام برده اند و حتی کسانی مثل مرحوم کلینی و نعمانی - که علت غیبت را بیشتر آزمایش مردم می دانند - روایات متعددی آورده و تصریح کرده اند که این عامل، علت غیبت است هم چنین در همه کتاب هایی که از علل غیبت، سخن به میان آمده است، اگر این عامل از مهم ترین ادله شمرده نشده، به عنوان یک دلیل، مورد بحث واقع شده است. بنده با جستجویی که در کتب قدیم و جدید انجام

دادم، کتابی را نیافتم که از این علت، سخن به میان نیاورده باشد. در پایان به سخنان چندی از بزرگان دین اشاره می کنیم:

۱- اگر چه مرحوم کلینی در کافی، باب مستقلی را به روایاتی اختصاص داده است که غیبت را آزمایش الهی می دانند، اما به روایاتی که به خوف از قتل اشاره کرده اند نیز پرداخته است؛ یعنی از پنج روایت، سه روایت بیانگر این مطلب است. (۱)

۲- مرحوم نعمانی روایات متعددی را در این باب آورده اند که بیانگر اهمیت این علت از نظر ایشان است و علاوه بر روایاتی از کتاب کافی که خوف از قتل را علت غیبت می دانند؛ سه روایت جدید آورده اند که بعد از ظهور، خود امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشريف علت غیبت را ترس از قتل بیان می کنند و می فرمایند: «وقتی بر جانم از شما ترسیدم، از میان شما فرار کردم» این در نوع خود بی نظیر است. (۲)

ص: ۱۶۳

۱- کافی، ص ۳۷۶.

۲- الغیبه، نعمانی، ص ۱۷۹-۱۸۰.

۳- مرحوم صدوق ذیل حدیث یونس بن عبدالرحمن اشاره کرده اند که ترس از مرگ یکی از دلایل غیبت است. و ایشان به زمان امام کاظم علیه السلام اشاره کرده و توضیح داده اند که وقتی از هشام بن حکم سؤال شد که امام تو کیست؟ گفت: صاحب این قصر، امیر المؤمنین است. اما با این حال، او را تعقیب کردند تا به امام او دست پیدا کنند و تا وقتی که جنازه بی جان او را در بازار کوفه یافتند، دست از او برداشتند. یعنی می خواستند امام او را پیدا کنند و به شهادت برسانند. البته مرحوم صدوق این علت را علت تام نمی دانند؛ بلکه آن را یکی از علل غیبت

برمی شمردند. (۱)

۴- شیخ مفید در کتاب فصول العشره - که در حقیقت، جواب ده شبهه در زمینه مهدویت - است به این سؤال اشاره کرده اند که چرا امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف غایب شدند؟ و می فرمایند: « غیبت، فعل خداوند نیست؛ بلکه فعل ظالمین است و چون برای جان حجت خدا تهدید بودند، خداوند، خداوند، برای حفظ آخرین ذخیره خود، لا-جرم او را با غیبت محافظت نمود». (۲)

۵- سید مرتضی می فرماید: «کارهای خداوند، همه دارای حکمت است، اگر چه بر ما پوشیده باشد و هم چنین، دوری جستن از ضررها بر هر فردی عقلاً و شرعاً واجب است و چون جان امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف در خطر بود و حاکمان ظالم، قصد جان حضرت را داشتند، غیبت برای ایشان شرعاً لازم بود». (۳)

۶- شیخ طوسی (رحمه الله) می فرمایند: «غیر از ترس از کشته شدن، هیچ علتی مانع از

ص: ۱۶۴

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۲۳۳، ح ۷-۱۰ و همان، ص ۴۶، جریان هشام بن حکم.

۲- فصول العشره، ص ۱۰۷.

۳- امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام، ترجمه المقنع، ص ۵۶.

ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نیست» و روایات فراوانی را در بیان این علت می آورند. (۱) ایشان در ذیل روایتی، استمرار غیبت را به استمرار خوف از قتل وابسته می دانند و عنوان می کنند که در صورت ترس از قتل، غیبت بر حضرت واجب است و سخن خود را به عمل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در شعب ابی طالب و پناه بردن به غار مستدرک می کنند. (۲)

نتیجه

در اینکه این عامل یکی از علل غیبت، است اتفاق نظر وجود دارد؛ منتهی در میزان تأثیر آن اختلاف است و به نظر می آید تنها شیخ طوسی (رحمه الله) است که این عامل را علت تام غیبت می دانند و برخی عالمان، مانند شیخ مفید و سید مرتضی آن را یکی از علل مهم غیبت برمی شمردند.

به نظر ما هم ترس از قتل یکی از دلایل مهم غیبت است؛ البته بعضی از علل دیگر هم همین اهمیت را دارند. از طرف دیگر اگر خوف از قتل برای حضرت وجود نداشت، وجوب غیبت از این نظر مطرح نبود؛ ولی علت های دیگر غیبت هم چنان پابرجا است و به همان خاطر، حضرت مجبور به غیبت بود، مثل آزمایش مردم یا عدم بیعت با حاکم جائز که از اهمیت خاصی برخوردارند. البته نبودن زمینه پذیرش حکومت الهی در سراسر عالم هم به عنوان یک علت مهم مطرح است و این موارد ربطی به خوف از قتل ندارد؛ به عنوان نمونه برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی انبیای الهی، ترس از قتل وجود نداشت، ولی آنها هم موفق به

ص: ۱۶۵

۱- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۹۰.

۲- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۳۳۲، ح ۲۷۵.

گسترش عدالت بر سرتاسر عالم نشدند، لذا این تنها علت غیبت نمی تواند باشد، بلکه علل دیگری هم در ایجاد غیبت مؤثر است.

پاسخ به سوال

امام از چه چیزی می ترسد؟

از آنجا که مخفی شدن از ترس قتل، نمونه های متعددی در میان انبیای الهی و اهل بیت علیهم السلام دارد، برای پاسخ به این سؤال با مانع مواجه نخواهیم بود. مرحوم صدوق در این باره می فرمایند: «پس از مطالعه تاریخ زندگی حجت های خدا به این مطلب می رسیم که بعضی از انبیای الهی، رسالتی آشکار و برخی رسالت پنهان داشته اند، چنانکه امام صادق علیه السلام به عبدالحمید می فرمایند: «ای عبدالحمید! برای خدا رسولانی آشکار و رسولانی پنهان است. زمانی که از خدا به حق رسولان آشکار، چیزی خواستی، از او به حق رسولان پنهان نیز بخواه.» ایشان در ادامه به ولادت و زندگی مخفی حضرت ابراهیم و حضرت موسی علیه السلام اشاره کرده، فلسفه این پنهان شدن را ترس از کشته شدن قبل از انجام رسالت معرفی نموده و این حکمت را در طول رسالت انبیای الهی تا زمان امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف پایدار دانسته است. (۱)

هم چنین سید مرتضی (رحمه الله) در پاسخ این سؤال می فرماید: «از آنجا که مبارزه با طغیانگران و ستمگران و اجرای حدود الهی یکی از مهم ترین وظایف امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است و این کار، با تمکن و قدرت ایشان در جامعه امکان پذیر می باشد، لذا دشمنان حضرت در مقابل او ایستادگی می کنند و وقتی حضرت بر جان خود

ص: ۱۶۶

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۴۱، عنوان اثبات غیبت و حکمت آن.

ترسید، غیبت بر او واجب می شود و پنهان شدنش لازم است، همانطور که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای حفظ جان مبارکش، یک بار در شعب ابی طالب با وجود سختی های بسیار پنهان گشت و یک بار نیز در غار مخفی شد. علاوه بر اینکه مسئولیت این پنهان شدن و غیبت بر عهده کسانی است که او را مجبور به اختفا و استتار نموده اند. و اینکه پدران آن بزرگوار چنین عملی نکردند، از این رو بود که آنان همواره در تقیه بوده و از تظاهر به امام بودن سرباز می زدند و امامت و پیشوایی را از خود نفی می کردند. در حالی که وقتی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ظهور کنند، مأمور به قیام با شمشیر هستند و همه را به امامت خویش فرا می خوانند و با مخالفان به مبارزه برمی خیزند» (۱) استدلال شیخ طوسی (رحمه الله) نیز تقریباً شبیه همین کلام سید مرتضی (رحمه الله) است. (۲)

تا اینجا مشخص شد که اولاً پنهان شدن از خوف قتل، مختص امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف نیست. ثانیاً: اینکه انسان خودش را در معرض قتل قرار ندهد مورد پسند عقل و شرع، و بلکه از نظر اسلام واجب است و ثالثاً: این خوف با ترس ظاهری متفاوت است؛ چرا که به بیان حضرت آیت الله جوادی آملی (زید عزه)، «ترس برخاسته از بستر خود دوستی، که سبب گریز از خطر در مسیر حفظ دین و مکتب گردد، ضعف نفسانی و صفتی ناپسند و در مقابل شجاعت است، اما خوفی که سبب حفظ جان آدمی و هدر نشدن و بی اثر نمودن شود، ممدوح و عاقلانه، بلکه واجب است، زیرا مهم آن است که نثار خون نتیجه دهد و به ثمر بنشیند». (۳)

ص: ۱۶۷

۱- امامت و غیبت از دیدگاه کلام، ترجمه المقنع، ص ۵۵ و ۶۰.

۲- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۳۳۲، ص ۲۷.

۳- امام مهدی موجود موعود، ص ۱۲۸.

ایشان همچنین می فرمایند: «ترس امام زمان از کشته شدن، به مثابه ترس از مردن نیست. چنانکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام یک بار بدون هیچ هراسی در بستر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خوابید، با آنکه می دانست چهل مرد مسلح قصد حمله به خانه پیامبر دارند و چگونه از مرگ بهراسد، که خود به عثمان بن حنیف نگاشت: «لو تظاهرت العرب علی قتالی لما ولیت عنها؛ اگر تمام عرب در صفی یگانه به جنگم آیند، هرگز به آنها پشت نخواهم کرد. ولی همین علی علیه السلام در اوضاع خاصی از خطر کردن و هدر دادن جان خویش و خاندان مکرم و یاران اندکش حذر کرد.»

بسیاری از بزرگان معاصر که به چرایی خوف از قتل پرداخته اند نیز چنین

عقیده هستند؛ از جمله آیت الله صافی گلپایگانی (۱) آیت الله مصباح، (۲) و بزرگان دیگر که ترس امام زمان از کشته شدن را به خاطر مسئولیت عظیم ایشان می دانند و اینکه خوف حضرت عجل الله تعالی فرجه الشریف از به ثمر نرسیدن این رسالت عظیم است که منحصرأً به وجود ایشان بستگی دارد.

در آخر پاسخی دیگر را جهت فصل الخطاب بیان می کنیم.

خداوند در قرآن از غیبت بعضی انبیای الهی سخن به میان آورده است، مثل جناب موسی علیه السلام که خداوند می فرماید: «و جاء رجل من أقصى المدینه یسعی قال یا موسی ان الملائم یاتمرون بک لیقتلوك فاخرج انی لک من الناصحین؛ و در این حال مردی (مؤمن) از دورترین نقطه شهر آمد و گفت: ای موسی! رجال دربار فرعون در کار تو مشورت می کنند که تو را به قتل رسانند. به سرعت از شهر

ص: ۱۶۸

۱- امامت و مهدویت، ج ۳، ص ۱۲۵.

۲- آفتاب ولایت، ص ۱۲۱.

بگریز که من درباره تو بسیار مشفق و مهربانم» (۱) و همچنین می فرماید: «فخرج منها خائفاً يترقب» (۲) و نیز در رابطه با حضرت یوسف می فرماید: «اقتلوا يوسف او اطرحوه أرضاً؛ (۳) یوسف را بکشید یا در دیاری دور از پدر بیفکنید» که خداوند، همگی آنها را با پنهان کردن (غیبت) از خطر مرگ نجات داده است؛ لذا در امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف - که ولی الله و خلیفه او بر زمین است - آن خوف و ترسی که عموم انسان ها در حوادث هولناک پیدا می کنند، راه ندارد و از طرف دیگر، از آنجا که بناست، کار عالم به طور عادی و معمول حرکت کند، نه به صورت غیرعادی و معجزه آسا - چنانکه امام صادق علیه السلام می فرمایند: «جایجا کردن یک کوه از مکانش آسان تر است از برچیده شدن حکومتی که پایان آن نرسیده باشد» (۴) - و از سویی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف کسی است که تحقق وعده تمام انبیای الهی به وجود اوست (۵) و وعده حتمی خداوند، با وجود او به تحقق خواهد پیوست. (۶) و خداوند هرگز از وعده خود تخلف نخواهد کرد. (۷) پس چاره ای جزء زنده ماندن او تا زمان مشخص نیست.

ص: ۱۶۹

-
- ۱- قصص (۲۸)، آیه ۲۰.
 - ۲- قصص (۲۸)، آیه ۲۱.
 - ۳- یوسف (۱۲)، آیه ۹.
 - ۴- کافی، ج ۸، ح ۴۱۲، ص ۲۲۹.
 - ۵- «لقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر أن الأرض يرثها عبادي الصالحون؛ و به تحقیق، ما بعد از تورات در زبور (داود) نوشتیم که البته بندگان صالح من ملک زمین را وارث و متصرف خواهند شد» (انبیاء (۲۱)، آیه ۱۰۵).
 - ۶- «وعد الله الذين آمنوا منكم و عملوا الصالحات ليستخلفنهم في الأرض...؛ خداوند به کسانی که ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، وعده فرموده که قطعاً خلافت زمین به آنها داده خواهد شد» (نور (۲۴)، آیه ۵۵).
 - ۷- «و لن يخلف الله وعده...؛ خداوند هرگز از وعده خود تخلف نمی کند» (حج (۲۲)، آیه ۴۷).

حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از مرگ عادی نمی هراسد؛ بلکه خوف حضرت از به ثمر نرسیدن رسالت خویش است؛ چنانکه امیر المومنین علی علیه السلام در رابطه با این آیه شریفه: «فأوجس فی نفسه خیفه موسی؛ (۱) موسی علیه السلام خویشتن را ترسان یافت». فرمود: «او از جان خودش نترسید، بلکه از غلبه جهّال و حاکمان ظالم بر زمین و مغلوبیت مظلومین ترسید». (۲)

دوم: سلب نعمت امام از قوم ستمگر

اشاره

در برخی روایات به ظلم و جور ظالمان و رواج ستم بر مظلومان و رضایت

بسیاری از مردم به آن اشاره شده، و گفته شده است که وقتی در بین مردم جایگاهی برای امام باقی نمی ماند، امام مأمور به غیبت می شود و این به عهده آنانی است که این ظلم و جور را در جامعه رواج داده اند و باعث استضعاف امام معصوم علیه السلام شده اند. چنانکه مرحوم صدوق می فرمایند: «اگر امام معصوم هیچ امکان مناسبی برای تدبیر و رهبری نداشته باشد، خداوند او را در پشت پرده غیبت پنهان می کند تا اینکه مدتی بگذرد». (۳)

در بیان این علت، چهار روایت وجود دارد که پس از نقل آنها به بررسی سندی و دلالتی آنها خواهیم پرداخت.

۱. أخبرنا محمد بن همام ومحمد بن الحسن بن محمد بن جمهور جميعا، عن

ص: ۱۷۰

۱- طه (۲۰)، آیه ۶۷.

۲- نهج البلاغه، خ ۴، ص ۳۲.

۳- مجله انتظار موعود، شماره ۷، مقاله محمدهادی یوسفی غروی، ص ۱۸۷.

الحسن بن محمد ابن جمهور، قال: حدثنا أبي، عن بعض رجاله، عن المفضل بن عمر قال: قال أبو عبد الله (عليه السلام): خير تدرية خير من عشر ترويه، إن لكل حق حقيقه، ولكل صواب نورا، ثم قال: إنا والله لا نعد الرجل من شيعتنا فقيها حتى يلحن له فيعرف اللحن، إن أمير المؤمنين (عليه السلام) قال على منبر الكوفة: «إن من ورائكم فتنا مظلمه عمياء منكسفه لا ينجو منها إلا النومه، قيل: يا أمير المؤمنين وما النومه؟ قال: الذي يعرف الناس ولا يعرفونه. واعلموا أن الأرض لا تخلو من حجه لله عزوجل ولكن الله سيعمى خلقه عنها بظلمهم وجورهم وإسرافهم على أنفسهم ولو خلت الأرض ساعه واحده من حجه لله لساخت بأهلها ولكن الحجه يعرف الناس ولا يعرفونه كما كان يوسف يعرف الناس وهم له منكرون، ثم تلا: «يا حسره على العباد ما يأتيهم من رسول إلا كانوا به يستهزؤن».

(١)

ترجمه روایت و بررسی سند آن در ابتدای فصل دوم بحث شد. (٢)

٢. محمد بن يحيى عن جعفر بن محمد عن احمد بن الحسين عن محمد بن عبد الله عن محمد بن الفرغ قال: كتب الي ابو جعفر عليه السلام اذا غضب الله تبارك و تعالی على خلقه نخانا عن جوارهم. (٣)

محمد بن فرج گوید: امام باقر علیه السلام به من نوشت: «چون خداوند تبارک و تعالی بر خلقش خشم کند، ما را از کنار آن ها دور می کند». (٤)

ص: ١٧١

١- الغيبة، نعمانی، ص ١٤١.

٢- ر.ک: کتاب حاضر، فصل دوم، ص ٦٤، ح ٢.

٣- کافی، ج ١، ح ٣١، ص ٣٤٣.

٤- اصول کافی، ترجمه محمد باقر کمره ای، ج ٢، ص ٥٨٣، ح ٣١.

محمد بن یحیی

قبلاً درباره ایشان بحثی ارائه شد و مشخص گردید که ایشان ثقه می باشند.

جعفر بن محمد

آیت الله خویی به خاطر وجود او در سند تفسیر قمی و کامل الزیارات، وی را توثیق می کنند. (۱)

احمد بن الحسین

آیت الله خویی، ایشان را با توجه به وجود حضور در سند تفسیر قمی، ثقه می دانند. (۲) مرحوم صدوق در علل الشرایع، (۳) ایشان را «احمد بن الحسین بن عمر»

می دانند که آیت الله خویی وی را نیز ثقه و جلیل القدر معرفی می کنند. (۴)

محمد بن عبدالله

آیت الله خویی می فرمایند: «با توجه به وجود محمد بن عبد الله در سند تفسیر قمی، ایشان ثقه است». (۵) البته از ایشان، نود روایت در کتب اربعه موجود است که خود، می تواند مؤید دیگری برای وثاقت وی باشد. نقل افرادی چون صفوان و محمد بن یعقوب از او نیز مؤید دیگری برای وثاقت او است.

محمد بن الفرج

آیت الله خویی می فرمایند: «مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) تصریح بر وثاقت ایشان دارد و در کتب رجالی دیگر هم از ایشان بسیار تجلیل شده است. بنابراین ایشان

ص: ۱۷۲

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۶۴، ش ۲۲۴۱.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۹۶.

۳- علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۴۴.

۴- معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۱۰۶، ش ۵۳۲.

۵- معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۲۳۹، ش ۱۱۰۹۳.

نتیجه

راویان این حدیث، همگی ثقه هستند و استناد به این حدیث، صحیح می باشد. بنابر این، متن حدیث در خصوص دلالت بر مطلب مورد نظر، مطابق روایت قبل می باشد و چه بسا ضعف سند آن روایت را جبران کند. در نتیجه به هر دو روایت می توان استناد کرد.

۳. سعد، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن محمد بن خالد البرقي، عن حدثه، عن المفضل بن عمر الجعفي قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: أقرب ما يكون العباد من الله وأرضى ما يكون عنهم إذا افتقدوا حجه الله فلم يظهر لهم ولم يعلموا بمكانه،

وهم في ذلك يعلمون أنه لم تبطل حجه الله ولا- ميثاقه، فعندها توقعواالفرج صباحا ومساء، فإن أشد ما يكون غضب الله على أعدائه إذا افتقدوا حجته، فلم يظهر لهم. وقد علم أن أولياءه لا يرتابون، ولو علم أنهم يرتابون ما غيب (عنهم) حجته طرفه عين، ولا يكون ذلك إلا على رأس أشرار الناس. (۲).

مفضل بن عمر از امام صادق علیه السلام روایت کند که ایشان فرمود: «نزدیک ترین و پسندیده ترین حالت بندگان به خدای تعالی آنگاه است که حجت خدا مفقود گردد و بر بندگان آشکار نباشد و آنها مکانش را ندانند، اما به این مسئله واقف باشند که حجت ها و بینات الهی باطل نمی شود. در چنین زمانی صبح و شام متوقع

ص: ۱۷۳

۱- معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۱۲۷، ش ۱۱۵۶۴.

۲- الغيبة، شیخ طوسی، ص ۴۵۷؛ الامامه و التبصره، ص ۱۲۳؛ کافی، ج ۱، ص ۲۳۳؛ کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۱۰، ح ۱۰، و ص ۲، ح ۱۶.

فرج باشید. اما سخت ترین خشم خدای تعالی بر دشمنانش آنگاه است که حجت خدا مفقود گردد و بر بندگان آشکار نباشد، و خدای تعالی می داند که اولیایش شک نمی کنند و اگر می دانست که آنان شک می کنند، حجتش را چشم بر هم زدنی از آن ها غایب نمی کرد و این امر نمی باشد مگر به خاطر شریرترین افراد از مردم» (۱).

بررسی سند حدیث

سعد

ایشان سعد بن عبدالله است که آیت الله خوئی به استناد کلام مرحوم نجاشی،

ایشان را ثقه می دانند. (۲)

احمد بن محمد بن عیسی

ایشان هم از اجلای علمای شیعه است و در رابطه با ایشان فرموده اند: «لایروی الا عن ثقه». یعنی نه تنها خودش ثقه است، بلکه تنها از ثقه روایت نقل می کند؛ از این رو کسی که او از وی نقل روایت کند هم توثیق می شود. (۳)

محمد بن خالد البرقی

آیت الله خوئی ایشان را ذیل ترجمه «محمد بن خالد بن عبدالرحمن» آورده و بعد از بحث مفصل راجع به او، وی را به خاطر توثیق صریح شیخ طوسی (رحمه الله) و

ص: ۱۷۴

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۱۰، ح ۱۰.

۲- «قال النجاشی، سعد بن عبدالله بن ابي خلف الأشعری القمی أبو القاسم، شیخ هذه الطائفة و فقیها و وجهها» (معجم رجال الحدیث، ج ۹، ص ۷۷، ش ۵۰۵۸).

۳- معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۶۶.

هویت این شخصیت مشخص نیست و این راوی مجهول است. لذا سند روایت از ناحیه او با مشکل مواجه است.

مفضل بن عمر الجعفی

ایشان در روایات قبل، بحث و بررسی شد و گفته شد که آیت الله خویی بعد از مباحث طولانی ایشان را توثیق نموده اند. (۲)

نتیجه

سند حدیث ظاهراً از ناحیه «عمن حدیثه» ضعیف است؛ ولی مرحوم مجلسی

این حدیث را به دو سند دیگر آورده است؛ یکی از کمال الدین به سند: «ابی و ابن ولید معاً، عن سعد و الحمیری معاً، عن ابن عیسی عن ابن محبوب، عن محمد بن النعمان» (۳) و این افراد از اجلا و ثقات راویان شیعه هستند؛ لذا این سند بالاترین درجات برخوردار است. اما سند دیگر ایشان، اشکال سند فعلی را دارد، منتهی به این شرح است: «محمد بن عیسی عن بعض رجاله، عن المفضل بن عمر» و اگر چه، خود محمد بن عیسی ثقه می باشند، ولی «عن بعض رجاله» ضعیف دارد.

علامه مجلسی سند دیگری از کمال الدین می آوردند که آن هم کامل است و این چنین می باشد: «ابی و ابن الولید معاً، عن سعد و الحمیری معاً، عن ابراهیم بن

ص: ۱۷۵

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۷۱، ش ۱۰۷۱۵.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۳۰۳، ش ۱۲۵۸۵.

۳- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۵.

هاشم، عن محمد بن خالد، عن محمد بن سنان، عن المفضل بن عمر» (۱). راویان، این حدیث هم از ثقات به نظر می آیند. چون اکثر راویان، قبلاً بحث شده اند و ابراهیم بن هاشم و محمد بن سنان را هم آیت الله خویی (رحمه الله) توثیق نموده اند.

لذا چون سند این حدیث طرق متعدد دارد که دو طریق آن، صحیح هستند، هیچ مشکلی برای استناد ندارد.

۴- حدثنا احمد بن محمد بن يحيى العطار، عن ابيه، عن محمد بن احمد بن يحيى الاشعري، عن احمد بن الحسين بن عمر، عن محمد بن عبدالله، عن مروان الانباري، قال: خرج من ابي جعفر عليه السلام: ان الله اذا كره لنا جوار قوم نزعنا من بين اظهروهم. (۲)

مروان انباری می گوید: از امام باقر علیه السلام این کلام صادر شد: «خداوند وقتی

همسایگی طائفه ای را برای ما خوش نداشته باشد، از بین آشکارترین آن ها ما را بیرون می کشد.» (۳)

بررسی سند حدیث

احمد بن محمد بن یحیی و محمد بن یحیی

این دو شخصیت، قبلاً بحث و توثیق شده اند.

محمد بن احمد بن یحیی الاشعری

ایشان هم از بزرگان راویان شیعه و بسیار جلیل القدر هستند. (۴)

ص: ۱۷۶

۱- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۴۶.

۲- علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۴۴.

۳- علل الشرایع، ترجمه محمدجواد ذهنی، ج ۱، ص ۷۷۹، ح ۲.

۴- معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۴۸، ش ۱۰۱۸۱ و ۱۰۱۸۲.

ایشان هم از ثقات هستند که قبلاً درباره وی بحث شد.

محمد بن عبد الله

ایشان هم به بحث گذاشته شد و مشخص گشت که مرحوم آقای خوئی ایشان را موثق می دانند.

مروان الانباری

ایشان، محمد بن مروان الانباری است. مرحوم وحید بهبهانی می گوید: «روایت اشعری از او و عدم استثناء او، دلالت بر رضایت اشعری از او دارد که دال بر حسن ظاهر او است»^(۱). مرحوم آقای خوئی نیز اگر چه «مروان الانباری» را ترجمه کرده،^(۲) ولی نظر خاصی درباره او نداده اند.

نتیجه

اگر تأیید مرحوم وحید بهبهانی را به عنوان حسن ظاهر مروان الانباری قبول کنیم، روایت مشکل سندی ندارد و الا از نظر سند، ضعف دارد که در این صورت با متن روایات صحیح، جبران می شود. بنابر این استناد به این متن هم بلا مانع است.

بررسی دلالت حدیث

با توجه به اینکه امام معصوم علیه السلام به عنوان جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بزرگ ترین نعمت برای بشر است، پنهان بودن او از دیدگان و عدم حضور او در بین مردم، در حقیقت سلب بزرگ ترین نعمت از مردم است. چنانکه علامه مجلسی (رحمه الله) هم

ص: ۱۷۷

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۲۳۰، ش ۱۱۷۶۹.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۱۳۰، ش ۱۲۲۵۱.

می فرمایند: «غیبت امام، در حقیقت غضب خداوند بر خلق خود است». البته نه تمام مردم، بلکه گروهی که با امام دشمنی کرده اند؛ لذا ایشان می فرمایند: «این غضب الهی برای اکثر انسان ها است». (۱) و با نگاهی به تاریخ غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف مشخص می شود که گروه قلیلی از شیعیان در سامرا وجود داشتند، اما دستگاه و حاکم و تمام نظامیان و اکثر مردم از دشمنان اهل بیت علیهم السلام بودند که ظلم به اهل بیت علیهم السلام در طبیعت آنها بود به این اعمال شنیع، افتخار می کردند. بنابراین واضح است که غضب خداوند به مردمی است که همراه و یاور حاکم ظالم و دشمن اهل بیت علیهم السلام هستند. لذا هم عبارت روایت اول: «و لکن الله سيعمی خلقه عنها بظلمهم و جورهم و اسرافهم علی انفسهم» و هم عبارت روایت دوم: «اذا غضب الله تبارک و تعالی علی خلقه نحننا عن جوارهم» تصریح بر این مطلب دارد. اما متن روایت سوم: «فان اشد ما یكون غضب الله علی اعدائهم اذا افتقدوا حجته» اشاره به این

مطلب دارد که در زمان غیبت حجت الهی، شدیدترین غضب خداوند بر دشمنانش واقع می شود و این قطعاً به خاطر اعمال و رفتار آن ها است که باعث غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف شده اند و الا دلیلی ندارد که خداوند در عصر غیبت بر دشمنانش غضب بسیار داشته باشد.

روایت چهارم نیز شبیه روایت دوم است و استاد بزرگوار ما، حاج آقای طبسی در کتاب تظهور این روایت را ذیل این بحث آورده اند که خدا نمی خواهد امام در میان قوم ستمگر باشد. (۲) بنابر این دلالت این روایت هم تام و کامل است.

ص: ۱۷۸

۱- مرآة العقول، ج ۴، ص ۶۱.

۲- تظهور، ج ۱، ص ۱۴.

مشخص شد که یکی از دلایل پنهان شدن امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف طبق این روایات، رفتار و کردار ستمگران و حاکمان جور است و علت خشم خداوند بر آنان، قدر ندانستن وجود امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف از سوی ایشان می باشد.

نقد و نظر

در این قسمت به اهمیت این علت نزد عالمان دین و میزان تأثیر این علت در پیدایش غیبت پرداخته می شود.

اگر نیم نگاهی به تاریخ زندگی فرستادگان الهی و اوصیای بزرگوار آنان داشته باشیم، خواهیم دید که وقتی آنان توسط ستمگران به انزوا کشیده می شدند و جز ملامت و رنجش از اعمال ناشایست جاهلان چیز دیگری نصیب آنان نمی شد؛ متمایل به هجرت می شدند، و گاهی نیز مأمور به سکوت و ترک رسالت تا زمان

مقرر می گشتند.

مثلاً حضرت نوح می فرمایند: «افتح بینی و بینهم فتحاً ونجی و من معی من المؤمنین»؛ (۱) بار الها! بین من و قوم حکم فرما و به ما گشایشی عطا کن و من و مؤمنانی که با من همراه هستند را از شر قوم نجات ده».

هم چنین حضرت موسی می فرمایند: «رب نجنی من القوم الظالمین» (۲) بنابراین دور نمودن فرستادگان از قوم ستمگر، سنت خداوند است.

نکته بعدی میزان تأثیر این عامل در تحقق غیبت است که کسی متعرض این

ص: ۱۷۹

۱- شعراء (۲۶)، آیه ۱۱۸.

۲- قصص (۲۸)، آیه ۲۱.

قسمت نشده است. فقط بعضی از معاصرین به این عامل پرداخته اند و صرفاً به برخی از این روایات اشاره کرده اند، همانند استاد نجم الدین طوسی (زید عزه) (۱) و شیخ جواد خراسانی که در این قسمت از مطالب ایشان هم استفاده شده است. (۲) با این حال، در اینکه این روایات، صحیح‌السند هستند و تصریح به تأثیر این عامل در غیبت دارند، سخنی نیست؛ لذا می‌توان گفت که این علت از علل اصلی غیبت نیست، بلکه به عنوان یک علت فرعی محسوب می‌شود.

نکته سوم، در بیان نظر عالمان دین این است که - همانطور که عرض شد - از قدما مرحوم کلینی در کافی، مرحوم صدوق در کمال الدین، شیخ طوسی (رحمه الله) در الغیبه و مرحوم نعمانی در الغیبه، صرفاً اشاره ای به روایات کرده و هیچ توضیحی در رابطه با آن نداده اند. و برخی علمای معاصر (۳) هم این عامل را به عنوان یکی از

علل غیبت بحث کردند، منتهی در مقام بیان میزان تأثیر هر عامل نبوده اند تا از نظر آنان آگاه شویم؛ بلکه به آوردن روایات اکتفا نموده اند.

نتیجه

در اینکه این عامل در غیبت مؤثر است، شکی نیست؛ ولی در میزان تأثیر آن و اینکه آیا دلیل محدثه است یا مبقیه یا هر دو، جای بحث باقی می‌ماند.

سوم: خالی شدن صلب کافران از مؤمنان

در این قسمت سه روایت وجود دارد که اول سند روایات مورد بحث واقع می‌شود، سپس دلالت روایات مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

ص: ۱۸۰

۱- تا ظهور، ج ۱، ص ۱۴.

۲- مهدی منتظر، ص ۷۷.

۳- تا ظهور، ج ۱، ص ۱۴؛ مهدی منتظر، ص ۷۷.

۱- حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور، قال حدثنا الحسين بن محمد بن عامر عن عبد الله بن عامر عن محمد بن أبي عمير عن ذكره عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له ما بال أمير المؤمنين عليه السلام لم يقاتل مخالفيه في الأول، قال: لايه في كتاب الله تعالى «لو تزيلوا لعذبنا الذين كفروا منهم عذاباً أليماً» (۱) قال: قلت و ما معنى بتزاييلهم؟ قال عليه السلام: و دائع مومنون في اصلااب قوم كافرين و كذلك القائم عجل الله تعالى فرجه الشريف لهم يظهر ابداً حتى تخرج و دائع الله عزوجل فادا خرجت ظهر على من ظهر من اعداء الله عزوجل فقتلهم. (۲)

روای گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: چرا امیرالمؤمنین علیه السلام در ابتدا با مخالفین خود جنگ نکرد؟ فرمود: «به دلیل آیه ای که در قرآن کریم آمده و آن،

این است: «اگر جدا می شدند کافران را به سختی عذاب می کردیم». گوید: گفتم: مقصود از جدا شدن ایشان چیست؟ فرمود: «جدا شدن و دایع مؤمنی که در اصلااب قوم کافر وجود دارد. قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف نیز چنین است، او ظهور نمی کند تا آن که و دایع خدای تعالی خارج شوند و چون خارج شدند، قائم علیه السلام بر دشمنان آشکار خدای تعالی چیره می شود و آن ها را نابود می سازد.» (۳)

جعفر بن محمد بن مسرور

آیت الله خویی (رحمه الله) می فرماید: «ایشان از مشایخ مرحوم صدوق بوده و بعد از

ص: ۱۸۱

۱- فتح (۴۸)، آیه ۲۵.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۴۱؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۷.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۵۴۱.

اسم او «(رحمه الله) علیه» و گاهی «رضوان الله علیه» می آورده است» (۱) ولی ایشان این مطلب را دال بر توثیق راوی نمی داند.

مرحوم علامه تستری نیز می فرماید: «شیخ صدوق از ایشان بسیار روایت نقل کرده است و از او با عنوان «رضوان الله علیه» یاد کرده است» (۲).

مرحوم مامقانی «ترضی» و «ترحم» را دال بر وثاقت می داند. بنابراین، ایشان تنها بر مبنای قبول وثاقت مشایخ اجازه (۳)، توثیق می شوند. اگر این مبنا مورد پذیرش قرار نگیرد، نقل مرحوم صدوق از او می تواند به عنوان حسن حال راوی مورد پذیرش قرار گیرد. در غیر این صورت، راوی توثیق ندارد. و سند از ناحیه او دچار ضعف است.

الحسن بن محمد بن عامر

آیت الله خویی (رحمه الله) می فرماید: «ایشان همان «حسین بن محمد بن عمران بن ابی بکر الاشعری القمی» هستند که مورد توثیق رجالیون هستند» (۴).

عبدالله بن عامر

آیت الله خویی (رحمه الله) می فرماید: «ایشان عبدالله بن عامر بن عمران است و نجاشی او را از وجوه اصحاب امامیه و ثقه معرفی می کنند». بنابر این ایشان ثقه هستند» (۵).

محمد بن ابی عمیر

ابن ابی عمیر هم یکی از مشایخ ثلاث هستند که نه تنها خود، ثقه است، بلکه

ص: ۱۸۲

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۱۲۰، ش ۲۲۸۱.

۲- قاموس الرجال، ج ۲، ص ۶۸۴، ش ۱۵۳۶.

۳- تنقیح المقال، ج ۳، ص ۹۶.

۴- معجم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۷۶، ش ۳۶۱۵.

۵- معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۲۲۸، ش ۶۹۳۸ و ۶۹۴۱.

از هر کس که بلاواسطه نقل حدیث کند، او نیز قطعاً ثقه می باشد.

نتیجه

به نظر می رسد سند حدیث، موثق است و استناد به آن اشکالی ندارد.

۲- حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوی قال، حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود عن ابيه عن علي بن محمد عن احمد بن محمد عن الحسن بن محبوب عن ابراهيم الكوفي (كرخي) قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام - او قال له رجل - اصلحك الله الم يكن علي عليه السلام قوباً في دين الله عزوجل؟ قال عليه السلام بلى؟ قال فكيف ظهر عليه القوم و كيف لم يدفعهم و ما يمنعه من ذلك؟ قال آيه في كتاب الله عزوجل منعه؟ قال قلت و آيه آيه هي؟ قال قوله عزوجل «لوتزيلوا...» (۱) انه كان لله عزوجل و دائع مومنون في اصلاب قوم كافرين و منافقين فلم يكن علي عليه السلام ليقتل الالباء حتى يخرج الودائع فلما خرجت الودائع ظهر علي من ظهر فقاتله و كذلك قائمنا اهل البيت عجل الله تعالى فرجه الشريف لن يظهر ابداً

حتى تظهر و دائع الله عزوجل فاذا ظهرت ظهر علي من يظهر فقتله. (۲)

ابراهيم كوفي (كرخي) گوید: مردی به امام صادق علیه السلام گفت: آیا علی علیه السلام در دین خدای تعالی نیرومند نبود؟

فرمود: «آری، نیرومند بود». گفت: پس چرا آن قوم بر او غلبه کردند و چرا آن ها را دفع نفرمود و مانع کارهای ایشان نشد؟ فرمود: «آیه ای در کتاب خدای تعالی او را بازداشت، این سخن خدای تعالی که می فرماید: «اگر جدا می شدند، کافران را به سختی عذاب می کردیم». زیرا برای خدای تعالی، و دایع مؤمنی در

ص: ۱۸۳

۱- فتح (۴۸)، آیه ۲۵.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۴۱؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۹۲.

اصلا ب قوم كافر و منافق وجود دارد و على عليه السلام پدران را نمى كشت تا آن كه آن ودائع خارج شوند و چون آن ودائع خارج شدند بر آن ها غلبه فرمود و با ایشان كار زار كرد. و قائم ما اهل البيت نیز چنین است، ظهور نمى كند تا آن كه ودائع خدای تعالی ظاهر شود و چون آن ها ظاهر شدند بر آنان كه بايست، غلبه مى كند و آنان را نابود مى سازد» (۱).

بررسی سند حدیث

المظفر بن جعفر بن المظفر العلوی، جعفر بن محمد بن مسعود و محمد بن مسعود كه بحث گذاشته شدند و مشخص شد كه وثاقت مظفر بن جعفر به دلیل شیخ اجازه بودن برای مرحوم صدوق (رحمه الله) است (۲) و جعفر بن محمد بن مسعود را نیز عیاشی فاضل دانسته و اگر چه كسی او را ذم نكرده، ولی كسی هم او را توثیق

نكرده است. (۳)

على بن محمد

با توجه به اینکه على بن محمد بین افراد متعددی مشترك است، با استقراء فراوان این نتیجه به دست مى آید كه ایشان، على بن محمد فیروزان قمی است كه كثیر الروایه مى باشند و گفته شده كه در علم رجال تبحر داشته است. (۴) از آنجا كه قبلاً گفته شد كثیر الروایه بودن در صورت عدم ذم، دال بر وثاقت راوی است، (۵) بنابر این راوی مشکلی ندارد.

ص: ۱۸۴

- ۱- كمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۵۴۲.
- ۲- معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۱۷۸، ش ۱۲۴۰۴.
- ۳- معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۱۲۱، ش ۲۲۸۲.
- ۴- معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۱۵۸، ش ۸۴۵۱.
- ۵- تنقیح المقال، ج ۱۴، ص ۲۱۳.

به نظر می آید ایشان «احمد بن محمد بن عیسی» باشند که از حسن بن محبوب روایات بسیاری دارند. اما آیت الله خویی می فرماید: «علی بن محمد فیروزان از «احمد بن محمد بن خالد البرقی» روایت نقل می کرد». در هر صورت هر دو بزرگوار ثقه هستند و این شخصیت ضرری به روایت نمی زند.

حسن بن محبوب

ایشان عالمی جلیل القدر و ثقه بوده است؛ تا جایی که جناب کشی می فرماید: «من الفقهاء الذین اجمع اصحابنا علی تصحیح ما یصح عنه» (۱)

ابراهیم الکوفی (الکرخی)

چون اجلابی همچون صفوان، ابن ابی عمیر و حسن بن محبوب از ایشان نقل

حدیث کرده اند بنابر نظر بعضی رجالیون، همین دلالت بر وثاقت راوی می کند؛ خصوصاً اینکه الله خویی می فرماید: «اکثر روایات ایشان از ثقات واصحاب امامیه است» (۲). لذا با توجه به اینکه نه تنها ذم ندارد، بلکه مدح هم دارد، نقل اجلا دال بر وثاقت او می باشد.

نتیجه

این حدیث از نظر سند ایراد ندارد و استناد به آن - اگر از جعفر بن محمد بن مسعود بگذریم - بلامانع است. در تفسیر قمی هم این حدیث با سند متفاوت آمده که البته سند آن، ضعیف است ولی از باب قوت متن می توانیم به این حدیث

ص: ۱۸۵

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۸۹، ش ۳۰۷۰.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۲۲۴، ش ۱۵۸ و ص ۳۶۱، ش ۳۶۳.

تمسك كنيم.

۳- قال: حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي السمرقندي (رحمه الله)، قال: حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود عن ابيه قال: حدثنا جبرئيل بن احمد قال: حدثنا محمد بن عيسى بن عبيد: حسن بن يونس بن عبدالرحمن عن منصور بن حازم عن ابي عبد الله عليه السلام: قال في قول الله عزوجل: «لوتزيلوا لعذبنا الذين كفروا منهم عذاباً أليماً»: «لو أخرج الله عزوجل ما في اصلااب المومنين من الكافرين، و ما في اصلااب الكافرين من المومنين، لعذب الذين كفروا».(۱)

منصور بن حازم از امام صادق عليه السلام درباره تفسير اين آيه: «لو تزيلوا لعذبنا الذين كفروا منهم عذاباً أليماً»(۲) سؤال كرد. ايشان فرمود: «اگر خداوند كافران را از اصلااب مؤمنان و مؤمنان را از اصلااب كافران خارج می کرد، هر آينه كافران را

عذاب می نمود».(۳)

بررسی سند حديث

جبرئيل بن احمد

آيت الله خويي (رحمه الله) می فرمايد: «شيخ طوسي تصريح به كثر روایت ايشان از بزرگان دارد و كشي هم از او خيلي روایت نقل کرده و اعتماد بر او دارد، ولي اعتماد قدما دلالت بر وثاقت يا حسن حال راوی ندارد، چون شايد بر مبنای اصاله العدالة باشد».(۴) مرحوم علامه تستري نیز می فرمايد: «به طور قطع ايشان از مشايخ

ص: ۱۸۶

۱- البرهان، ج ۷، ص ۲۴۲ به نقل از كمال الدين و تمام النعمه، ص ۵۸.

۲- فتح (۴۸)، آيه ۲۵.

۳- كمال الدين و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۵۴۳.

۴- معجم رجال الحديث، ج ۴، ص ۳۲، ش ۲۰۴۶.

عیاشی می باشند.»(۱) لذا اعتماد قدما و شیخ اجازه بودن در وثاقت ایشان کفایت می کند.

محمد بن عیسی بن عبید

آیت الله خویی (رحمه الله) می فرماید: «ایشان را جناب نجاشی توثیق نموده اند». ایشان، هم چنین، نسبت ضعف برخی رجالیون به او را صحیح ندانسته اند. البته چون ایشان را با محمد بن عیسی بن عبید بن یقظین متحد می دانند، این موارد را در ذیل ابن یقظین آورده اند.(۲)

یونس بن عبدالرحمن

آیت الله خویی (رحمه الله) برای پاسخ به بعضی تضعیف ها و روایات دأمه، بیست و پنج صفحه راجع به ایشان بحث می کنند؛ در حالی که وثاقت راوی برای ایشان قطعی

بوده است؛ به خاطر تصریح شیخ طوسی (رحمه الله) و کلام نجاشی (رحمه الله) که می گوید: «كان وجهاً في اصحابنا متقدماً، عظیم المنزله». لذا جناب یونس بن عبدالرحمن بدون شك از ثقات هستند.(۳)

منصور بن حازم

آیت الله خویی (رحمه الله) می فرمایند: «جناب نجاشی می گوید: «منصور بن حازم ابو ایوب البجلی، کوفی، ثقه، عین، صدوق، من جمله اصحابنا و فقهایهم». بنابر این وثاقت راوی در حد اعلی ثابت است.(۴)

ص: ۱۸۷

۱- قاموس الرجال، ج ۲، ص ۵۶۴، ش ۱۳۶۱.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۱۷، ص ۱۱۰، ش ۱۱۵۰۸ و ص ۱۱۳، ش ۱۱۵۰۹.

۳- معجم رجال الحدیث، ج ۲۰، ص ۱۹۸، ش ۱۳۸۳۴.

۴- معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۳۴۵، ش ۱۲۶۷۲.

سند حدیث، صحیح و قابل استناد است. علاوه بر آن، متن این حدیث را احادیث صحیح السند دیگر تأیید می کنند.

بررسی دلالت حدیث

از آنجا که خداوند، نطفه برخی مؤمنان را در اصلاب کفار قرار داده است، این مؤمنان باید از اصلاب کفار خارج شوند.

در تفسیر نمونه درباره آیه ۲۵ سوره فتح (۱) آمده است: «از روایات متعددی

که از طرق شیعه و عامه ذیل آیه نقل شده است استفاده می شود که منظور از آن افراد با ایمانی بودند که در صلب کفار قرار داشتند. خداوند به خاطر آنها، این گروه از کفار را مجازات نکرد، یعنی خدا می داند که گروهی از فرزندان آنها در آینده با اراده و اختیار خود ایمان می آورند» (۲).

نمونه بارز مصادیق این آیه کریمه را در تاریخ به آسانی می توان یافت. آیت الله صافی (زیدعزه) در این باره می فرماید: «چه کسی پیش بینی می کرد که از صلب حجاج بن یوسف ثقفی، آن خونخوار ستمکار که نمونه او در بغض و کینه

ص: ۱۸۸

۱- «هم الذین کفروا و صدّوکم عن المسجد الحرام و الهدی معکوفاً ان یبلغ محله و لو لارجال مؤمنون و نساء مؤمنات لم تعلموهم ان تطوهم فتصیبکم منهم معره بغير علم لیدخل الله فی رحمته من یشاء لوتزیلوا لعذبتنا الذین کفروا منهم عذاباً الیما؛ آنها کسانی هستند که کافر شدند و شما را از مسجد الحرام باز داشتند، و مانع از رسیدن قربانی های شما به محل قربانگاه شدند، و اگر مردان و زنان مؤمن ناشناسی در میان مکه نبودند که جنگ شما سبب کشته شدن آنها شود و در نتیجه امر مکروهی گریبانگیر شما شود، (خداوند هرگز مانع این جنگ نمی شد). هدف این بود که خدا هر کسی را می خواهد در رحمت خود وارد سازد و اگر مؤمنان و کفار از هم جدا می شدند کافران را عذاب دردناکی می کردیم».

۲- تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۹۳.

به اهل بیت علیهم السلام و کشتار وحشیانه شیعیان نادر است، فرزندى به نام حسین بن احمد بن الحجاج، معروف به ابن حجاج شاعر و سخنور معروف شیعه و دوستار اهل بیت علیهم السلام پرورش یابد؟ آیا کسی چنین می پنداشت که از صلب سندی بن شاهک که قاتل موسی بن جعفر علیه السلام است، فرزندى (کشاجم) پدید آید که عمرش را به و مدیحه سرایی برای فضائل امیر المومنین علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام صرف کند؟^(۱) بنابراین خروج مؤمنین از صلب کفار امری مهم و ضروری به نظر می رسد و هر سه روایت بر اهمیت خروج مؤمنین از صلب کفار اشاره دارد. برداشت مفسرین گرامی و توجه به این معنا در ذیل آیه شریفه، مؤید استدلال ما به روایات می باشد.

نقد و نظر

در این قسمت به میزان تأثیر این عامل در به وجود آمدن غیبت و نظر عالمان

دین به آن می پردازیم.

در رابطه با مورد اول، متأسفانه کسی از قداماء به این علت پرداخته و بیانی در میزان تأثیر آن در ایجاد غیبت نداشته است؛ اما وجود آیه شریفه سوره فتح و روایات صحیح السند، دخیل بودن قطعی آن را در غیبت ثابت می کند.

خصوصاً عبارت «لن یظهر ابداً» بر این مطلب دلالت می کند که حضرت اصلاً ظهور نمی کند تا زمانی که این ودایع الهی در صلب کفار هستند. با این حال، اگر علت اصلی غیبت بود، قطعاً در کتب متعدد به آن پرداخته می شد. بنابراین این علت را می توان از علل فرعی و مؤثر در ایجاد غیبت دانست.

ص: ۱۸۹

در رابطه با نظر عالمان می توان گفت که در برخی از تفسیرها خصوصاً تفاسیر روایی چون البرهان و تفسیر قمی به این روایات پرداخته شده است. منتهی جناب بحرانی روایات خود را از کمال الدین و تفسیر قمی بیان می کند و به نظر می آید مؤلفین این کتب این عامل را علت غیبت می دانند، چون در بین قدما صرف آوردن روایت، مؤید نظر آن شخصیت می باشد. خصوصاً جناب بحرانی که سه روایت در این خصوص آورده اند و این، اهمیت بیشتر این علت نزد ایشان را می رساند.

نتیجه

روایات مذکور، تأثیر این عامل را ثابت می دانند و تأکید به آن دارند؛ با توجه به عبارت «لن يظهر ابداً» که بر عدم ظهور تا خروج این ودایع تأکید دارد و توجه مفسرین و شخصیتی چون مرحوم صدوق - که تمام روایات را ایشان نقل کرده است - نظر ما را تقویت می کند.

نکته پایانی گفتار

اشاره

مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی در تجرید جمله ای دارد که بسیار معروف و مشهور شده است و ما نسبت به آن نقدی داریم که خالی از لطف نیست و آن عبارت چنین است:

«وجوده لطف و تصرفه لطف آخر، و عدمه منا»^(۱)

اشکال اول به عبارت «عدمه منا» است که چنانکه در فصل اول بحث شد - با

ص: ۱۹۰

روایات متواتر اثبات می شود که حضرت در بین مردم وجود دارند، ولی شناخته نمی شوند و این با «عدم» نمی سازد. اما برخی کتب، این عبارت را به صورت «و غیبه منا» آورده اند که (۱) این عبارت، صحیح به نظر می رسد؛ چرا که حضرت وجود دارند ولی در غیبت به سر می برند. احتمالاً آن بزرگوار «غیبه منا» گفته باشند، ولی تصرف و خطا در نوشتار باعث تغییر آن شده باشد.

اشکال دوم هم به عبارت «عدمه (غیبه) منا» است که ما چنین نسبتی را به شیعیان قبول نداریم. چنانکه امام خمینی (ره) نیز بر این نظر است. در تقریرات اصول آیت الله سبحانی از قول امام خمینی (رحمه الله) در نقد کلام خواجه نصیر طوسی چنین آمده است: «اگر چه وجود امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف لطف است، ولی غیبت ایشان به خاطر مصالحی است که خداوند به آن آگاه است و به خاطر تقصیر ما نیست؛ چرا که شیعه در اقصی نقاط عالم، با مناجات با پروردگار عالم و تقاضا از خداوند، استدعای تعجیل در ظهور ایشان را دارند. پس آنها در به وجود آمدن

غیبت تقصیری ندارند تا اینکه غیبت از ناحیه آنها باشد.» (۲) ایشان روایات فراوان در لزوم حفظ شأن و احترام علمای شیعه را دلیل کلام خود می دانند.

دلایل دیگری هم وجود دارد؛ از جمله روایات فراوان درباره خوف از قتل و کلمات بزرگان دین در ذیل آن روایت که به اتفاق اشاره داشتند که این خوف برای امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف از جانب حاکمان ظالم و دشمنان سرسخت حضرت بوده است که همیشه در طول تاریخ بوده اند. لذا همانطور که گذشت شیخ صدوق در ذیل یکی از روایات فرمودند که هشام بن حکم بعد از معرفی اسم حاکم به عنوان امام

ص: ۱۹۱

۱- تهذیب الاصول، ج ۳، ص ۱۴۶.

۲- تهذیب الاصول، ج ۳، ص ۱۴۶.

از سوی حاکم عباسی مورد تعقیب قرار گرفت و هم شیخ طوسی (رحمه الله) فرمودند: «غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف همانند پنهان شدن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در شعب ابی طالب و غار حرا است که هر دو به خاطر ترس از دشمنان بوده است». هم چنین شیخ مفید (رحمه الله)، آن فقیه بزرگ، در فصول العشره پاسخ شبهه غیبت را چنین می فرماید:

«و خوفه علی نفسه من القوم الظالمین؛ (۱) علت غیبت به خاطر فعل ظالمین است نه فعل خداوند، همانطور که بیان شد، تمام تقصیر به ظالمین و دشمنان اهل بیت علیهم السلام برمی گردد و ربطی به شیعیان ندارد که بعد از غیبت در سرگردانی و حیرت و اندوه به سر می برند. مصائبی که شیعه در طول تاریخ غیبت کشیده است، آن هم به خاطر اعتقاد به غیبت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف، گویای این مطلب می باشد.

در زمان غیبت صغری و خصوصاً زمان شیخ مفید تا شیخ طوسی (رحمه الله)، بنابه نقل این بزرگان، روزی نبوده است که مصیبتی از جانب دشمنان اهل بیت علیهم السلام برای شیعیان طراحی نشده باشد. تا جایی که وقتی شیخ مفید رحلت می کند، بعضی از

آنها ابراز شادی می کنند و بساط فقاقت شیخ طوسی را از بغداد جمع می کنند و خانه و کتابخانه ایشان را آتش می زنند.

سؤال این جا است آیا این به خاک و خون کشیده شدگان در غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف مقصر هستند که تا پای جان هم در ولایت امام خود باقی ماندند؟

تأیید سخن خود را کلام نورانی امام صادق علیه السلام قرار می دهم که چنین می فرمایند: «... فان اشد ما یكون غضب الله علی اعدائه اذا افتقدوا حجته، فلم یظهر لهم. وقد علم ان اولیاءه لا یرتابون، ولو علم انهم یرتابون ما غیب (عنهم) حجته

ص: ۱۹۲

طرفه عین، و لایکون ذلک الا علی راس اشرار الناس» (۱).

آیا نوید از این بالاتر که غضب خداوند در غیبت برای دشمنان خداست که باعث غیبت حضرت شدند و خداوند می داند که مؤمنین پابرجا هستند و اگر تنها آنان بودند، خداوند، حتی یک لحظه هم ولی خود را غایب نمی کرد. بلکه این غضب یا غیبت فقط به خاطر تأدیب انسان های شرور و دشمنان خداوند است. این حدیث نورانی در اکثر کتب معتبر آمده است، آن هم با دو سند صحیح که هیچ ایرادی بر آن وارد نیست.

اما اگر علت غیبت ما هستیم، پس چرا روایات فراوانی از اهل بیت علیهم السلام بیانگر پاداش عظیمی برای شیعیان عصر غیبت است؟ آیا به صرف اعتقاد و باور به امام غایب و اطاعت از او باید بالاترین پاداش ها را شیعیان بدهند؟ اگر ما مقصر هستیم، پس این همه پاداش چه معنایی می تواند داشته باشد؟

برای اثبات این ادعا، بیان بعضی از روایات را لازم می دانم:

۱- پیامبر اکرم (ص): «... اولئک رفقانی و اکرم امتی علی؛ (۲) ایشان (شیعیان و معتقدین به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف) رفقای من و گرامی ترین امت نزد من هستند»

۲- امام سجاد علیه السلام: «ان اهل زمان غیبهه والقائلین بامامته و المنتظرین لظهوره افضل من اهل کل زمان لان الله تعالی ذکره اعطاهم من العقول و الافهام و المعرفة ما صارت به الغیبه عنهم بمنزله المشاهده...؛ (۳) مردم زمان غیبت آن امام، که به امامت او اعتقاد دارند و منتظر ظهور او هستند، از مردم هر زمانی برترند؛ زیرا

ص: ۱۹۳

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۳۳.

۲- کافی، ج ۱، ص ۱۸۶، ج ۳.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۱۹، ح ۲.

خداوند، عقل و فهم و معرفتی به آن ها داده است که غیبت نزد آنان به منزله مشاهده است.»

۳- امام صادق علیه السلام: «من مات منکم علی هذا الامر منتظراً کان کمن هو فی الفسطاط الذی للقائم عجل الله تعالی فرجه الشریف»؛ (۱) هر کس از شما از دنیا برود، در حالی که منتظر این امر (امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف) است، مانند کسی است که در خیمه گاه آن حضرت باشد.»

بنابراین غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف از جانب شیعیان دل سوخته نیست؛ بلکه از ناحیه دیگران است.

نتیجه

اگر چه غیبت حضرت از جانب شیعیان نیست، ولی نباید دست روی دست بگذاریم و شادی کنیم، بلکه همانطور که امام خمینی (رحمه الله) این نظر را داشتند و انقلاب کردند و صدای عدالت خواه امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را به جهانیان رساندند، ما هم باید با تلاش فراوان، آن راه را ادامه دهیم تا تمام مردم عالم پذیرای ولی الله الاعظم شوند.

البته گاهی کوتاهی از ناحیه شیعه بوده است و کسی منکر آن نیست؛ ولی این کوتاهی های جزئی باعث اصل غیبت نبوده است. و پیشنهاد ما این است که جمله مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی این چنین تغییر کند:

«وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و غیبتهم منهم.»

ص: ۱۹۴

اول: امتحان الهی

اشاره

در رابطه با این عامل، روایات در حد تواتر است و در تمام منابع اولیه مهدویت روایات متعددی وجود دارد. طبق گذشته، سند دو الی سه روایت را از کتاب شریف کافی بررسی می کنیم و اگر روایات باقیمانده دارای متن یا سند متفاوت باشند می آوریم و در غیر این صورت، صرفاً آدرس می دهیم تا از اطاله کلام جلوگیری شود.

با توجه به وجود پیچیدگی دلالت بعضی روایات، ناگزیر، دلالت اکثر روایات ذیل آن ها آورده می شود، تا در دقت و اتقان این پژوهش، کاستی به وجود نیاید. در آخر فصل هم نتیجه گیری کامل انجام خواهد شد.

روایات

۱- علی بن ابراهیم عن ابیه عن محمد بن خالد عن حدثه عن المفضل بن عمر و محمد بن یحیی عن عبدالله بن محمد بن عیسی عن ابیه عن بعض اصحابه عن المفضل بن عمر عن ابی عبدالله علیه السلام قال: أقرب ما یكون العباد من الله جل ذكره و أرضی ما یكون عنهم إذا افتقدوا حجه الله جل و عز و لم یظهر لهم و لم یعلموا مكانه و هم فی ذلك یعلمون انه لم تبطل حجه الله جل ذكره و لا- میثاقه فعندما فتوقعوا الفرج صباحا و مساء فان أشد ما یكون غضب الله علی اعدائه إذا افتقدوا حجه و لم یظهر لهم و قد علم ان أولیاه لا یرتابون و لو علم انهم یرتابون ما غیب

حجته عنهم طرفه عین و لا یكون ذلک إلا علی راس شرار الناس. (۱)

امام صادق فرمود:

«امام صادق علیه السلام فرمود: نزدیک ترین و پسندیده ترین حالت بندگان به خدای تعالی آنگاه است که حجت خدا مفقود گردد و بر بندگان آشکار نباشد و مکانش را ندانند و در آن حال بدانند که حجت ها و بینات الهی باطل نمی شود. در چنین زمانی صبح و شام متوقع فرج باشید. و سخت ترین خشم خدای تعالی بر دشمنانش آنگاه است که حجت خدا مفقود گردد و به بندگان آشکار نباشد، و خدای تعالی می داند که اولیایش شک نمی کنند و اگر می دانست که آنان شک می کنند حجتش را چشم بر هم زدنی از آنها غایب نمی کرد و آن -خشم و غضب الهی - بر سر بدترین مردم واقع می شود». (۲)

بررسی سند حدیث

سند این روایت در گفتار سوم به صورت کامل بررسی و مشخص شد و تمام راویان حدیث ثقه بودند که در گفتار سوم ذیل قسمت «سلب نعمت امام از بین قوم ستمگر» آمد.

بررسی دلالت حدیث

چنانکه از معنای روایت بر می آید و علامه مجلسی در مرآة العقول فرموده اند، معرفت به عدم بطلان حجت حق، این است که شخص، علی رغم

ص: ۱۹۶

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۹۴؛ الغیبه، نعمانی، ص ۱۶۲؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۳۷، شیخ صدوق.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۱۰.

وسوسه های شیطان، بر اعتقاد به وجود حضرت در زمان غیبت استوار بوده و اجازه کوچک ترین اشکالی در اعتقاد به وجود امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را به خود راه ندهد. «و لا میثاقه» را هم همان امتحانات دوران غیبت می دانند که بایستی با وجود سختی حفظ ایمان، وجود شبهات متعدد و عدم دیدن امام زمان برمیثاق الهی پایبند باشند. «فعندها» در این صورت (استواری در اعتقاد به امام زمان) شبانه روز منتظر فرج باشید. علامه مجلسی چند وجه برای عبارت «مایکون غضب الله علی اعدائه...» آورده اند:

۱- وقتی مورد غضب الهی باشند، لاجرم در معرض انتقام امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در زمان ظهور قرار خواهند گرفت.

۲- حصر غضب بر دشمنان و نه دوستان است؛ بلکه غیبت از جهت حفظ امام، برای دوستان، رحمت است و علاوه بر آن، اجر و پاداش بسیاری خواهند داشت.

۳- شدت غضب برای دشمنان به خاطر این است که آنها عامل به وجود آمدن غیبت شده اند و یا به این دلیل است که در غیبت، غضب الهی مخصوص اشرار است، چون غضب بر اعداء مورد تأکید واقع شده است. (۱)

نتیجه

از ترجمه و شرح اصطلاحات چنین به دست آمد که اوصاف وارده در روایت برای اولیای خدا، به مناسبت قبولی آنها در امتحان غیبت با وجود سختی های فراوان آن، و غضب برای ظالمان به دلیل فراهم آوردن مقدمات عدم

ص: ۱۹۷

حضور ولی خدا در بین مردم و ایجاد وقفه در انجام رسالتی که بر عهده دارد، می باشد.

۲. محمد بن یحیی و الحسن بن محمد عن جعفر بن محمد عن الحسن بن محمد الصیرفی عن جعفر بن محمد الصیقل عن ابیه عن منصور قال: قال لی ابو عبدالله علیه السلام یا منصور ان هذا الامر لایاتیکم الا بعد ایاس و لا و الله حتی تمیزوا و لا و الله حتی تمحصوا و لا و الله حتی یشقی من یشقی و یسعد من یسعد. (۱)

از منصور نقل شده است که امام صادق علیه السلام به او فرمود: «ای منصور! به راستی که این امر برای شما نیاید مگر پس از ناامیدی و نه به خدا تا ممتاز شوید و نه به خدا تا بازرسی کامل گردید و نه به خدا تا هر که باید بدبخت شود و هر که شایسته است سعادت‌مند گردد». (۲)

سند

محمد بن یحیی و جعفر بن محمد

بحث رجالی درباره این دو شخصیت، در گذشته آمد و مشخص شد که هر دو ثقة هستند.

الحسن بن محمد الصیرفی

ایشان در کتب رجالی مدح و ذمی ندارد، بنابر این مجهول است.

جعفر بن محمد الصیقل و محمد الصیقل

این پدر و پسر هم مجهول هستند.

ص: ۱۹۸

۱- کافی، ج ۱، باب ۸۳، ح ۳، ص ۴۳۱.

۲- اصول کافی، ترجمه محمد باقر کمره ای، ج ۳، ص ۱۹، ح ۳.

ایشان منصور الصیقل است که آیت الله خوئی درباره او می فرماید: «کان من الشیعه الخالص» که دلالت بر وثاقت او دارد. (۱)

نتیجه

حدیث از نظر سند بسیار ضعیف است. اما همین حدیث را شیخ صدوق در کمال الدین و تمام النعمه با سندی دیگر آورده اند. در آن حدیث، علی بن ابراهیم از پدرش، او از محمد بن الفضیل، او از پدرش و او از منصور این روایت را نقل می کنند. رجال این حدیث از ثقات هستند، مگر محمد بن الفضیل و پدرش که باید بحث رجالی شود.

محمد بن الفضیل

آیت الله خوئی بعد از طرح مباحث مفصل، ایشان را توثیق می کنند، که از جمله دلایل ایشان، توثیق شیخ مفید، وجود او در سند کامل الزیارات و تفسیر قمی، کثرت روایات اوست که به ۳۹۰ روایت می رسد. (۲)

فضیل

فضیل، ابو محمد، در سند تفسیر قمی وجود دارد و از این رو، آیت الله خوئی (رحمه الله) ایشان را توثیق نموده اند. (۳)

بنابراین طبق سند مرحوم صدوق در کمال الدین و تمام النعمه، (۴) این حدیث،

ص: ۱۹۹

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۱۹، ص ۳۸۴، ش ۱۲۷۱۸.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۱۴۸، ش ۱۵۸۸ او ص ۱۵۱، ش ۱۱۵۹۱.

۳- معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۳۴۴، ش ۹۴۲۵.

۴- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۴۵.

بررسی دلالت حدیث

این حدیث شریف در بیان امتحان بودن غیبت، تام است و از تصریح و تکرار لفظ «والله» تأکید بر ضرورت وجود امتحان الهی برای مؤمنین در زمان غیبت استفاده می شود.

بنابراین لفظ «تمیزوا» و «تمحصوا» دلالت کامل بر وجود امتحانات سخت دارد که باعث جدا شدن مؤمنین از اهل شک و افراد سست ایمان می شود و عبارات «یشقی و یسعد» نتیجه این امتحانات را بیان می نماید.

۳- عده من اصحابنا عن احمد بن محمد بن معمر بن خلاد قال: سمعت اباالحسن علیه السلام يقول: «الم، احسب الناس ان یتروا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون» (۱) ثم قال لی: ما الفتنه؟ قلت: جعلت فداک الذی عندنا الفتنه فی الدین فقال: یفتنون کما یفتن الذهب ثم قال: یخلصون کما یخلص الذهب. (۲)

معمر بن خلاد گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام، (بعد از تلاوت آیات ۱ و ۲ سوره عنکبوت: «الم، آیا گمان برند که به مجرد اظهار ایمان واگذار شوند و آزمایش نگردند؟» به من فرمود: «آزمایش چیست؟» گفتم: قربانت شوم، آن که ما می دانیم آزمایش در دین است. فرمود: «آزمایش شوند چنانکه طلا آبدیده می شود و پاک گردند چونانکه طلا پاک گردد». (۳)

ص: ۲۰۰

۱- عنکبوت (۲۹)، آیه ۱ و ۲.

۲- کافی، ص ۴۳۱.

۳- اصول کافی، ترجمه محمدباقر کمره ای، ج ۳، ص ۱۹، ح ۴.

مرحوم علامه مجلسی (رحمه الله) در مرآه العقول این حدیث را صحیح می‌داند و از آنجا که ایشان بسیار دقیق و موشکافانه عمل کرده است؛ اگر کوچکترین ایرادی به سند حدیث وارد بود، ایشان این عبارت را با یک تعریض می‌آوردند،^(۱) مانند: کالموثق؛ اما این طور نشده است. جناب آقای نجفی هم در موسوعه احادیث اهل بیت علیهم السلام وقتی این روایت را می‌آورد، می‌فرماید: «الروایه معتبره الاسناد».^(۲) البته تکرار می‌شود که چون روایات صحیح مرآه العقول مورد قبول غالب بزرگان است، ما هم اعتماد آنان را قبول کردیم و إلا روش ما بحث سندی است.

بررسی دلالت حدیث

همانطور که از آیه دوم سوره عنکبوت استفاده می‌شود، امت‌ها همیشه مورد امتحان قرار می‌گرفتند و امت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هم از این سنت الهی مستثنا نیست و به نظر می‌آید که یکی از بزرگ‌ترین امتحانات برای امت‌ها، در رابطه با فرستادگان خدا بوده است. در زمان اهل بیت علیهم السلام مردم نسبت به امام خود امتحانات سختی را پشت سر گذاشتند، و امتحان این امت هم غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشد.

عمومیت امتحان از آیه شریفه و متن روایت به دست می‌آید که با مثال زیبایی بیان کرده است که همان طور که از بین فلزهای ناخالص بسیار، کیمیاگران طلای ناب را استخراج می‌کنند، که خداوند هم، چنین است و بندگان خالص را از

ص: ۲۰۱

۱- مرآه العقول، ج ۴، ص ۱۸۴.

۲- موسسه احادیث اهل البیت علیهم السلام، شیخ هادی نجفی، ج ۱، ص ۴۲۸.

بین بندگان ناسپاس بسیار - «أَنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خَسْرٍ» - جدا می کند. اما خصوص

غیبت را از متن روایت قبل و روایاتی که در آینده می آید اثبات می کنیم که در روایت قبل تصریح شد، ظهور حضرت محقق نمی شود مگر بعد از امتحان سخت از سوی خداوند؛ لذا یکی از مصادیق این حدیث شریف، امتحان شیعیان در عصر غیبت است.

نکته

با توجه به تواتر احادیث وجود امتحان برای انسان ها در زمان غیبت، به همین سه روایت - که بحث سندی آنها، ارائه شد - اکتفا می کنیم و در ادامه فقط به بررسی دلالتی روایات بعدی در حد مقدور می پردازیم.

۴. علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی عن یونس، عن سلیمان بن صالح رفعه عن ابی جعفر علیه السلام قال: قال ان حدیثکم هذا لتشمئز منه قلوب الرجال فمن اقربہ فزیدوه و من انکره فذروه انه لا بد من ان یکون فتنه یسقط فیها کل بطانه و ولیجه حتی یسقط فیها من یشق الشعر بشعرتین حتی لا یبقی الا نحن و شیعتنا. (۱)

امام باقر علیه السلام می فرمایند: «به درستی که از این گفتار شما، دل های مردم به تکاپو می افتد؛ پس کمی از سخن خود را در اختیار آنها بگذارید، هر کسی که آن را پذیرفت، زیادش کنید و هر کس منکر آن شد، رهاش کنید که ناگزیر فتنه ای به وجود می آید که همه دوستان و آشنایان در آن باز می مانند، حتی موشکافان هم باز می مانند تا جایی که به جز ما و شیعیان ما کسی باقی نمی ماند.»

ص: ۲۰۲

۱- کافی، ج ۱، ص ۴۳۲.

از گفتار امام باقر علیه السلام و اشاره به آخرین امتحان سخت و طولانی شیعیان، غیبت

امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف فهمیده می شود. علامه مجلسی (رحمه الله) در مرآهم اشاره فرموده اند: «مراد، سختی های عجیب و غریب و احوالات مردم است که یکی از آن ها غیبت و امتداد آن و وقوع مسائل جدید در آن است و ظاهراً مراد از فتنه، غیبت است که در امتداد آن، عده ای ساقط می شوند و «یشق الشعر بشعرتین» کنایه ای شایع بین عرب و عجم است که حاکی از دقت نظر بسیار بالا است»^(۱).

بنابراین از ترجمه و شرح علامه مجلسی (رحمه الله)، دلالت روایت بر امتحان انسان ها در زمان غیبت کبری ظاهر است و معونه ای نمی طلبد. لذا طبق این حدیث شریف، گریزی از امتحانات سخت الهی در زمان غیبت نیست.

۵. محمد بن الحسن و علی بن محمد عن سهل بن زیاد عن محمد بن سنان عن محمد بن منصور الصیقل عن ابیه قال: کنت انا و الحارث بن المغیره و جماعه من اصحابنا جلوسا و ابو عبدالله علیه السلام یسمع کلامنا فقال لنا: فی ای شیء أنتم؟ هیهات هیهات!! لا والله لا یکون ما تمدون الیه اعینکم حتی تغربلوا لا والله لا یکون ما تمدون الیه اعینکم حتی تمحصوا لا والله لا یکون ما تمدون الیه اعینکم حتی تمیزوا لا-والله لا- یکون ما تمدون الیه اعینکم الا بعد ایاس لا والله لا یکون ما تمدون الیه اعینکم حتی یشقی من یشقی و یسعد من یسعد.^(۲)

پدر منصور صیقل می گوید: من و حارث بن مغیره و جماعتی از شیعیان در حالی نشسته و گفتگو می کردیم که امام صادق علیه السلام کلام ما را می شنیدند، ناگهان

ص: ۲۰۳

۱- مرآه العقول، ج ۴، ص ۱۸۵.

۲- کافی، ج ۱، ص ۴۳۲؛ الغیبه، شیخ طوسی، ص ۳۳۵؛ الغیبه، نعمانی، ص ۲۰۸ و ۲۹.

متوجه ما شدند و فرمودند: «شما در چه موردی سخن می گوید؟ هرگز! هرگز! آنچه به آن گردن کشیده اید، نخواهد شد تا پاکیزه شوید و آنچه به آن گردن

کشیده اید، نخواهید شد تا تمیز شوید، و آنچه به آن گردن کشیده اید، نخواهد شد تا کسی که بدبخت است، به بدبختی برسد و آن کسی که خوشبخت است، به خوشبختی رسد.» (۱)

بررسی دلالت حدیث

چنانچه مرحوم مجلسی هم به آن اشاره دارند علی الظاهر کلام منصور صیقل و دوستانش در رابطه با ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده است و اینکه حضرت می فرماید: «ما تمدون الیه اعینکم» در حقیقت بیان می کند که دل خود را به این چیزها خوش نکنید؛ راه تا ظهور بسیار است و غربال های متعدد الهی محقق نشده است. (۲)

در نتیجه، این حدیث هم بر امتحانات سخت الهی در غیبت و قبل از ظهور حضرت تصریح دارند و ناچار قبل از ظهور باید شیعیان خالص از ناخالص تمیز داده شوند.

۶. محمد بن یحیی و الحسن بن محمد عن محمد بن جعفر بن محمد عن القاسم بن اسماعیل الانباری عن الحسین بن علی عن ابی المغرا عن ابن ابی یعفور قال سمعت ابا عبدالله علیه السلام یقول: ویل لظغاه العرب من امر قد اقترب قلت: جعلت فداک کم مع القائم من العرب؟ قال: نفر یسیر قلت: و الله ان من یصف هذا الامر منهم لکثیر قال:

ص: ۲۰۴

۱- اصول کافی، ترجمه مصطفوی، ج ۲، ص ۱۹۶.

۲- مرآة العقول، ج ۴ ص ۱۸۵.

لابد للناس من ان يمحصوا و يميزوا و يغربلوا و يستخرج في الغربال خلق كثير. (۱)

ابن ابی یغفور گوید: شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرمود: «وای بر سرکشان عرب، از امری که محققاً نزدیک است». گفتم: قربانت، چند نفر از عرب با قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف

هستند؟ فرمود: «اندکی». گفتم: به خدا، از عرب ها افراد بسیاری اظهار علاقه به این امر می کنند. فرمود: «باید مردم امتحان شوند و آزمایش گردند و غربال شوند و از این غربال، خلق بسیاری خارج شوند». (۲)

بررسی دلالت حدیث

عبارت « من امرقد اقترب » را علامه مجلسی در مرآه (۳) و ملا صالح مازندرانی در شرح کافی (۴) به ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف معنی نموده اند. در آخر روایت، علت کم بودن عرب ها بر این امر، امتحانات سخت الهی در دوران غیبت بیان شده است.

نکته

دو مطلب در ذیل این روایت لازم به توضیح است:

یک: همانطور که در روایات قبل ذکر شد، این امتحان و سختی آن برای عموم قبایل و گروه ها است و خصوص قوم عرب نیست؛ لذا از اینکه در این روایت، قوم عرب ذکر شد، دلیل نمی شود که قوم فارس و ترک و ... شامل آن نشوند، بلکه تمام آنها، این امتحانات را پشت سر می گذارند. لذا در روایت چهارم فرمود، فقط ما و شیعیان خالص ما باقی می مانند و اشاره به گروه خاصی نکرد.

ص: ۲۰۵

۱- کافی، ج ۱، ص ۴۳۱؛ الغیبه، ص ۲۰۴.

۲- اصول کافی، ترجمه محمدباقر کمره ای، ج ۳، ص ۱۷، ح ۲.

۳- مرآه العقول، ج ۴، ص ۱۸۲.

۴- شرح اصول کافی، ج ۶، ص ۳۳۹.

دو: روایات در رابطه با قوم عرب دو گروه است؛ گروهی وجود آنها را در کنار حضرت اندک می‌داند و گروه دیگر از آنها به بزرگی یاد می‌کند و تعداد آنها را در کنار حضرت را بسیار می‌شمرد.

گروه اول مانند همین روایت و یک روایت دیگر است که در کتاب غیبت مرحوم نعمانی وجود دارد.^(۱)

گروه دوم نیز مانند روایتی از رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم است که می‌فرمایند: «بزرگان و انسان‌های شریفی از سرزمین شام به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌پیوندند».^(۲) و همچنین امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: «سیصد و سیزده نفر، به عدد یاران جنگ بدر، در میان رکن و مقام با حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف بیعت می‌کنند. در میان آنان برزگانی از مردم مصر و نیکانی از شام و نیکانی از مردم عراق به چشم می‌خورند».^(۳) لذا روایات اول از پیچیدگی‌ها و سختی امتحانات و ریزش افراد سخن می‌گویند و ما را ترغیب به مواظبت در دین می‌نمایند.

در نتیجه، چون امتحان به وجود اهل بیت، بیشتر در سرزمین عرب‌ها بوده و آنجا محل سکونت اهل بیت علیهم السلام است، در روایت به عرب‌ها مثال زده شده است.

نتیجه

این روایت هم بر معنای مورد نظر تأکید دارد و علت غیبت را وجود امتحانات سخت برای تمییز انسان‌های خالص از انسان‌های ضعیف‌الایمان و سست‌اعتقاد می‌داند.

ص: ۲۰۶

۱- الغیبه، ص ۲۰۴.

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۴.

۳- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۴۷۷؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۴.

۷. علی بن محمد عن الحسن بن عیسی بن محمد بن علی بن جعفر عن ابیه عن جدّه عن علی بن جعفر عن اخیه موسی بن جعفر علیه السلام قال: اذا فقد الخامس من ولد السابع فالله الله في ادیانکم لا یزیکم عنها احد یابنی انه لا ید لصاحب هذا الامر من

غیبه حتی یرجع عن هذا الامر من کان یقول به انما هی محنه من الله عزوجل امتحن بها خلقه لو علم آباؤکم واجدادکم دینا اصلح من هذا لاتبعوه قال: فقلت: یا سیدی من الخامس من ولد السابع؟ فقال: یابنی! عقولکم تصغر عن هذا و احلامکم تضیق عن حملہ ولكن ان تعیشوا فسوف تدرکونه. (۱)

امام کاظم علیه السلام می فرمایند: «هرگاه پنجمین فرزند پیشوای هفتم از دیده ها پنهان گردید، بر شما باد به حفظ دین خویش؛ زیرا صاحب الامر دارای غیبتی است که وی را از دیده ها پنهان می گرداند، به گونه ای که معتقدین به امامت وی، به انکار غیبت خواهند پرداخت. فرزندم! این غیبت آزمونی الهی است که مخلوقاتش را با آن می آزماید. اگر پدران و اجداد شما دین و آیینی صحیح تر از این دین سراغ داشتند، از آن پیروی می کردند». راوی می گوید: گفتم: ای سید من، پنجمین فرزند از نسل امام هفتم کیست؟ فرمود: «فرزندم! عقل های شما کوچک تر و خیال ها و پندارهای شما پایین تر از فهم و تحمل این امر هستند؛ و لکن اگر زنده بمانید وی را درک خواهید کرد».

بررسی دلالت حدیث

آنچنان که از ظاهر روایت بر می آید، دلالت روایت شریف بر امتحان بودن

ص: ۲۰۷

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۹۶؛ الغیبه، نعمانی، ص ۱۵۴؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۵۹؛ الغیبه، شیخ طوسی، ص ۱۶۶ و ۳۶۷.

غیبت برای شیعیان واضح است و اینکه لازمه این امتحان، غیبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد.

لازم به ذکر است که مرحوم فیض کاشانی در الوافی می فرماید: «منظور از

«الخامس» امام مهدی علیه السلام است و اینکه می فرماید عقول شما کوچک است و ادراک شما تحمل آن را ندارد، اشاره به عظمت و بزرگی سرّ غیبت و ضیق صدر افراد از حمل حکمت مخفی غیبت می کند و اینکه بر کتمان امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف، صبر ندارند» (۱).

۸- محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابی نجران عن محمد بن المساور عن المفضل بن عمر قال: سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول: اياكم و التنبؤ به اما والله ليغيبن امامكم سنينا من دهركم ولتمحصن حتى يقال: مات او هلك باى واد سلك؟ ولتدمعن عليه عيون المومنين ولتكفانن كما تكفانن في امواج البحر فلا- ينجو الا من اخذ الله ميثاقه وكتب في قلبه الايمان وايدة بروح منه، ولترفعن اثنا عشره رايه مشتبهه، لا يدري اى من اى، قال: فبكيت ثم قلت: فكيف نصنع؟ قال: فنظر الى شمسٍ داخله في الصَّغَةِ، فقال: يا ابا عبدالله: ترى هذه الشمس؟ قلت: نعم، فقال: والله لا امرنا ابين من هذه الشمس. (۲).

امام صادق عليه السلام می فرماید: «فریاد نکنید؛ به خدا سوگند، امام شما سالیانی از روزگارتان غیبت کند و حتماً مورد آزمایش واقع شوید تا به غایتی که گفته شد: او مرده یا هلاک شده و جستجو کنند که به کدام وادی رفته است و چشمان مؤمنان بر او شوند چنانکه کشتی در امواج واژگون شود، و تنها کسی نجات یابد

ص: ۲۰۸

۱- وافی، ج ۲، ص ۴۰۶.

۲- کافی، ج ۱، ص ۳۹۷؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۴۷؛ الغیبه، شیخ طوسی، ص ۳۳۷.

که خدای تعالی از او میثاق گرفته و در قلبش ایمان را نقش کرده و او را به روحی از جانب خود موید کرده باشد، و دوازده پرچم مشتبه برافراشته شود که هیچ یک از دیگری باز شناخته نشود» راوی گوید: من گریستم، آنگاه فرمود: «ای اباعبدالله! چرا گریه می کنی؟» گفتم: چگونه نگریم در حالی که شما می گوئید:

دوازده پرچم مشتبه که هیچ یک از دیگری باز شناخته نشود، برافراشته گردد. پس ما چه کنیم؟ امام علیه السلام به پوتو آفتاب که به داخل ایوان تابیده بود نگریست و فرمود: «ای اباعبدالله! آیا این آفتاب را می بینی؟» گفتم: آری، فرمود: «به خدا سوگند، امر ما از این آفتاب روشن تر است».

بررسی دلالت حدیث

متن روایت، هم حتمی بودن غیبت را بیان می نماید و هم از حتمی بودن آزمایش الهی سخن به میان آورده است و از توصیفی که از غیبت شده است برمی آید که این امتحان سخت در درون غیبت نهفته است و عدم ظهور شناخت امام است که این دوران را برای شیعیان بسیار سخت کرده است. البته مرحوم علامه مجلسی، «التنویه» را ذکر نام و اوصاف امام توسط شیعیان دانسته و می فرماید: «در حقیقت امام کاظم علیه السلام شیعیان را از اشاعه نام و اوصاف حضرت منع کرده اند تا دست دشمنان کینه توز به وجود مقدس امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف نرسد». و عبارت «و لثمحصن» را چنین توضیح می دهند: و آن، ابتلاء و امتحان است و غیبت، امتحان برای شیعه است و تکالیف آنان در این زمان سخت است». (۱)

۹. حدثنا أبي رضي الله عنه قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن محمد بن الحسين

ص: ۲۰۹

ابن أبي الخطاب، عن محمد بن إسماعيل بن بزيع، عن عبد الله بن عبد الرحمن الاصم، عن الحسين بن المختار القلانسي، عن عبد الرحمن بن سيابه، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: كيف أنتم إذا بقيتم بلا إمام هدى ولا علم، يتبرأ بعضكم من بعض فعند ذلك تميزون وتمحصون وتغربلون، وعند ذلك اختلاف السيفين

وإماره من أول النهار وقتل وخلع من آخر النهار. (۱)

امام صادق عليه السلام می فرماید: «حال شما چگونه است آنگاه که بی امام و نشانه هدایت باقی بمانید و بعضی از شما از بعضی دیگر برائت جویند؟ بدانید که در آن زمان از یکدیگر ممتاز شوید، و مورد آزمایش واقع گردید و غربال شوید، و در آن زمان شمشیرها رفت و آمد کنند و در اول روز، کسی به امارت رسد، اما در پایان روز خلع و کشته شود».

بررسی دلالت حدیث

از آنجا که مرحوم شیخ صدوق، این روایت را در رابطه با امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف آوردند، برداشت می شود که دوران مورد نظر در روایت، دوران غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد که همراه با آزمایش و غربال است؛ علاوه بر آن، از صدر روایت هم این معنی واضح است، چون به طور یقین در عصر غیبت، شیعیان بی امام و نشانه هدایت قرار گرفته اند. بنابراین، معنای مورد نظر مبنی بر لزوم امتحان در عصر غیبت، در این روایت آشکار می باشد.

۱۰- أحمد بن إدريس، عن علي بن محمد بن قتيبه، عن الفضل بن شاذان، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر قال: قال أبو الحسن عليه السلام: أما والله لا يكون

ص: ۲۱۰

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۴۷؛ الامامه و التبصره، ص ۱۳۰.

الذی تمدون إلیه أعینکم حتی تمیزوا أو تمحصوا، حتی لا- یبقی منکم إلا- الاندر، ثم تلا « أم حسبتم أن تترکوا ولما یعلم الله الذین جاهدوا منکم» (۱) «ويعلم الصابرين» (۲). (۳)

امام رضا علیه السلام می فرماید: «به خدا سوگند! آنچه چشم به آن دارید نمی شود، تا آنکه پاک و خالص شوید و از شما به جز کمتر و باز هم کمتر نماند». (۴)

بررسی دلالت حدیث

از آنجا که مرحوم نعمانی، روایت را در باب امتحان و آزمایش، و مرحوم شیخ طوسی هم این روایت را در جمع روایات امتحان مردم در عصر غیبت آورده اند، هیچ تردیدی نیست که این امتحان سخت و طولانی در عصر غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف می باشد و آنچه مردم، چشم انتظار آن هستند، ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است بنابراین از نظر ما دلالت این روایت بر معنای مطلوب که لزوم امتحان الهی در عصر غیبت باشد، آشکار است و نیاز به تفصیل در این باب نیست.

این نکته قابل ذکر است که در آخر این روایت، دو آیه از سوره توبه و آل عمران با هم مخلوط شده است؛ چرا که در آخر آیه شریفه سوره توبه «و يعلم الصابرين» وجود ندارد و آیه ۱۴۲ آل عمران چنین است:

«ام حسبتم ان تدخلوا الجنة و لما یعلم الله الذین جاهدوا منکم و يعلم الصابرين». البته به نظر می آید که هر دو آیه، اشاره به امتحانات الهی در اعصار

ص: ۲۱۱

۱- توبه (۹)، آیه ۱۶.

۲- آل عمران (۳)، آیه ۱۴۲.

۳- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۳۳۶؛ الغیبه، نعمانی، ص ۲۱۶.

۴- الغیبه، ترجمه عبدالرسول هاشمیان، ص ۲۴۸.

مختلف برای انسان ها دارد.

۱۱. وروی عن جابر الجعفی قال: قلت لابی جعفر علیه السلام متی یکون فرجکم؟ فقال: هیهات هیهات لا یکون فرجنا حتی تغربلوا ثم تغربلوا ثم تغربلوا،

يقولها ثلاثا، حتی یذهب (الله تعالی) الکدر ویبقى الصفو(۱).

امام باقر علیه السلام در پاسخ سؤال جابر جعفی درباره فرج امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف فرمودند: «هیئات، هیئات، فرج ما نمی رسد تا زمانی که شما غربال شوید» و آن را سه بار تکرار کرد و فرمود: «تا خداوند ناخالصی ها را محو و نابود گرداند و آن چه را خالص و زلال است باقی نهد».

بررسی دلالت حدیث

اگر فرج را به معنای صرف گشایش بدانیم، این روایت مخصوص غیبت نخواهد بود و عموم زمان ها را شامل می شود؛ اما با توجه به اینکه شیخ طوسی (رحمه الله) این روایت را در باب «موانع ظهور» آورده است و دو قرینه «فرج و غربال شدید» - که در روایات متعدد به زمان غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف تفسیر شده است - در آن وجود دارد، به نظر می آید که این حدیث شریف بر معنای مطلوب دلالت کرده و به لزوم امتحان در دوران غیبت اشاره دارد.

۱۲. وعنه، عن أبيه، عن أيوب بن نوح، عن العباس بن عامر، عن الربيع بن محمد المسلمي قال: قال (لي) أبو عبد الله عليه السلام: والله لتكسرن كسر الزجاج وإن الزجاج يعاد فيعود كما كان، والله لتكسرن كسر الفخار، وإن الفخار لا يعود كما

ص: ۲۱۲

۱- الغيبة، شیخ طوسی، ص ۳۳۹؛ الغيبة، نعمانی، ص ۲۰۶.

کان، (والله لتميذن) والله لتمحصن والله لتغربلن كما يغربل الزؤان من القمح. (۱)

امام صادق علیه السلام می فرمایند: «به خدا سوگند! می شکنید، همچون شیشه که می شکنند. به درستی که اگر بخواهند شیشه را به شکل اولش باز گردانند، باز

می گردد. به خدا سوگند، همانند سفال باید شکسته شوید. به حقیقت که سفال شکسته شده به حالت اولش باز نمی گردد. به خدا سوگند، باید تمییز داده شوید. به خدا سوگند، باید خالص شوید و همانند جدا شدن کاه (تلخه گندم) از دانه گندم غربال می شوید».

بررسی دلالت حدیث

همانطور که مکرر عرض شد، فضای متن روایت، همتراز با روایات متعدد دیگر است که سخن از امتحانات سخت الهی در عصر غیبت دارد. لذا مرحوم نعمانی وقتی این روایت را نقل می نماید، سخنان ناصحانه و دلسوزانه ای را مطرح می کند و این بیانگر غم و اندوه او از شیعیان غفلت زده است:

«ای گروه شیعه! در این احادیثی که از امیر المؤمنین علیه السلام و امامان علیهم السلام آمده است، به خوبی تأمل کنید، و به آن فکر کنید، فکری که از آن بهرمنند شوید. اهل بیت علیهم السلام در این روایات، خطر خروج از دین را می دهند و راهنمایی می کنند که توبه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است و این همانند شیشه شکسته است که باز می گردد و اگر در غفلت غرق شوید و بمیرید، همانند سفال خرد شده خواهید بود که دیگر به حالت اول بر نمی گردد. (۲)

ص: ۲۱۳

۱- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۳۴۰؛ الغیبه، نعمانی، ص ۲۱۵.

۲- الغیبه، ترجمه عبدالرسول هاشمیان، ص ۲۴۶.

۱۳. حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل - رضى الله عنه - قال: حدثنا محمد بن أبي عبدالله الكوفى قال: حدثنا محمد بن اسماعيل البرمكى، عن علي بن عثمان، عن محمد بن الفرات، عن ثابت بن دينار، عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس «قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: ان علي بن ابي طالب عليه السلام عدلاً وقسطاً كما ملت جوراً وظلماً، والذي

بعثنى بالحق بشيراً ونذيراً انّ الثابتين على القول به فى زمان غيبته لأعزّ من الكبريت الأحمر، فقام اليه جابر بن عبدالله الانصارى فقال: يا رسول الله وللقاتم من ولدك غيبه؟ قال: أى وربى، وليمحص الله الذين آمنوا ويمحق الكافرين، يا جابر انّ هذا الامر [امر] من امر الله و سرّ من سرّ الله، مطوى عن عباد الله، فأياك والشك فيه، فانّ الشك فى أمر الله عزوجل كفر».

ابن عباس از رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم روایت کرده است که فرمود: «علی بن ابی طالب پس از من امام امت و خلیفه من بر آن ها خواهد بود و قائم منتظری که زمین را پر از عدل و داد می کند همان گونه که پر از ظلم و جور شده باشد، از فرزندان او است. قسم به خدایی که مرا بشیر و نذیر مبعوث فرمود، کسانی که در دوران غیبتش بر اعتقاد به او ثابت باشند از کبریت احمر کمیاب تر هستند». آن گاه جابر بن عبدالله انصاری برخاست و پیش آمد و گفت: آیا قائمی که از فرزندان شما است غیبت دارد؟ فرمود: «به خدا چنین است، تا در آن غیبت مؤمنان باز شناخته شوند و کافران نابود گردند. ای جابر! این امر از امور الهی و سرّی از اسرار ربوبی و مستور از بندگان خدا است. مبادا در آن شک کنی که شک در امر خدای تعالی کفر است».(۱)

ص: ۲۱۴

البته روایات دیگری در این زمینه وجود دارد که جهت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌کنیم. (۱) بنابراین در تواتر احادیث لزوم امتحان در عصر غیبت هیچ

تردیدی نیست و بحث سندی ما صرفاً جهت اثبات وجود احادیث صحیح در این مجموعه بوده است.

بررسی و دلالت

در ابتدا تذکر داده می‌شود که بحث دلالتی در ذیل روایات به طور خاص ذکر شد، اما برای مشخص شدن معنای امتحان که مد نظر است و نتیجه دلالتی روایات به ناچار به نکاتی اشاره می‌شود.

۱- علاوه بر وجود روایات متواتر دال بر ضرورت امتحان برای انسان‌ها در تمام دوره‌ها خصوصاً عصر غیبت، آیات متعددی قرآن هم به این ضرورت اشاره دارد، که برای تبیین بهتر به دو آیه اشاره می‌شود:

«وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ؛ (۲)

البته شما را به ترس و گرسنگی و بینوایی و بیماری و نقصان در محصول می‌آزماییم و شکیبایان را بشارت ده».

ص: ۲۱۵

-
- ۱- برای مطالعه بیشتر، رک: الغیبه، شیخ طوسی، ص ۳۳۳، ح ۲۷۹؛ ص ۳۳۶، ح ۲۸۲؛ ص ۳۳۹، ح ۲۸۶؛ ص ۳۴۰، ح ۲۹۰ و ۲۹۱؛ الغیبه، نعمانی، ص ۲۰۹، ح ۱؛ ص ۲۱۰، ح ۴؛ ص ۲۱۳، ح ۱۰؛ ص ۲۱۶، ح ۱۴؛ ص ۲۱۷، ح ۱۷؛ ص ۲۱۸، ح ۱۸ و ص ۲۱۹، ح ۱۹ و ۲۰؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۱۸ ح ۵۱، ص ۳۲۰، ح ۱؛ ص ۳۳۵، ح ۹ و ۱۵؛ ص ۳۵۰، ح ۳؛ ص ۳۶۲، ح ۱۴ و ۱۵؛ ص ۳۷۵، ح ۲۲ و ص ۳۸۶، ح ۵۰.
- ۲- بقره (۲)، آیه ۱۵۵.

«لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ» (۱)

خداوند آنها را می آزمايد تا بداند چه کسی در نهان از او می ترسد.

در آیه اول اشاره به امتحان قطعی مردم و در آیه دوم اشاره به شناخته شدن

افرادى است که بدون دیدن آیات، خداوند، انبیای الهی را یاری کنند و علاوه بر آن خدا ترس نیز هستند. بنابراین هر دو آیه و آیات دیگر اشاره به ضرورت وجود امتحان برای تمام انسان ها تا قیامت دارد.

۲- معنایی که ما از امتحان مد نظر داریم، معنایی اعم است که کلماتی چون تمییز، تمحیص، غربال و خود امتحان را شامل می شود. از این رو، روایات متعدد و متفاوت آورده شد، اما روایاتی که غیر این معانی را در بر گرفته بود آورده نشد.

۳- آنچه از بررسی دلالت متون روایات، مدنظر است، مورد توجه قرار گرفتن ضرورت امتحان در عصر غیبت می باشد که این معنی توسط سه گروه از روایات به دست می آید:

الف: روایاتی که اصل امتحان را بیان می فرمایند، همانند: «و الله لتمعصن يامعشر الشيعه شيعه آل محمد كمخيض الكحل في العين» (۲)

ب: روایاتی که از شدت سختی و امتحان در زمان غیبت سخن به میان آورده اند، مانند: «كيف انتم اذا بقیتم بلا امام هدی و لا علم، يتبرأ بعضكم بعضاً فعند ذلك تمیزون و تمحصون و تغربلون...» (۳) همچنان که از متن روایت ظاهر است، در زمان غیبت سه امتحان بزرگ و یا یک امتحان بزرگ با سه مرحله اتفاق خواهد افتاد که اولین مرحله تمییز، دومین مرحله تمحیص و سومین مرحله

ص: ۲۱۶

۱- مائده (۵)، آیه ۹۴.

۲- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۳۴۰؛ الغیبه، نعمانی، ص ۲۰۴.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۷۴.

غربال است. علاوه بر آن به نظر می آید که هر مرحله از مرحله قبلی شدید تر و سخت تر باشد؛ چرا که امام کاظم علیه السلام می فرماید: «لو میزت شیعتی لم أجد هم الا واصفه... و لو تمحصتهم لما خلص من الالف واحد ولو غربلتهم غربله لم

یبق منهم الا ما كان لی،.....؛(۱)

اگر شیعیان خود را بررسی کنم مردمی نخواهم یافت مگر زیان آور، و چون بیازمایم آنها را نخواهم یافت مگر از دین برگشته، اگر در بوته آزمایش گذارم از هزار نفر، یک نفر سالم بیرون نیاید و اگر آنها را غربال کنم چیزی جز آنچه از من است در غربال نماند».(۲)

ج. روایاتی که می فرماید ظهوری در کار نیست مگر بعد از امتحان و آزمایش شیعیان در عصر غیبت؛ چنانکه امام صادق علیه السلام می فرماید: «یا منصور ان هذا الامر لا- یأتیکم الا بعد ایاس و لا والله حتی تمیزوا و لا والله حتی تمحصوا و لا والله حتی یشقی من یشقی و یسعد من یسعد»؛(۳) ای منصور! به راستی این امر برای شما نیامد مگر پس از ناامیدی. نه به خدا تا ممتاز شوید و نه به خدا تا هر که باید بدبخت شود و هر که شایسته است سعادت مند گردد».(۴) و در حدیثی دیگر می فرماید: «لا والله لا یكون ما تمدون الیه اعنیکم حتی تغربلواو...»(۴)

۴- باتوجه به تواتر روایات، این دلیل از نظر سند کامل است و از نظر دلالت

ص: ۲۱۷

۱- کافی، ج ۸، ح ۲۹۰.

۲- بهشت کافی، حمید رضا آژیر، ص ۲۷۴.

۳- کافی، ج ۱، باب ۸۳، ج ۳، ص ۲۳۱.

۴- کافی، ج ۵، ص ۴۳۲.

نیز ضرورت وجود امتحان در عصر غیبت از متن این روایات به دست می آید. البته اگر چه بعضی از روایات، عموم امتحان را بیان می کنند، ولی با توجه به اینکه یکی از مصادیق روایات، خصوص امتحان در غیبت است، تأثیر چندانی در اصل موضوع ندارد.

نقد و نظر

در اینجا به دو مطلب پرداخته می شود: اول، میزان تأثیر این عامل در به وجود آمدن غیبت و استمرار آن، دوم، دیدگاه عالمان دین در رابطه با امتحان و بررسی نظرات آنان.

تفصیل بحث

تقریباً می توان گفت گستره این بحث مثل خوف از قتل بسیار وسیع است و کمتر کسی است که سخن از علل غیبت گفته باشد و این دلیل را نیاورده باشد؛ بنابراین در نقش داشتن این عامل در غیبت شکی وجود ندارد، ولی بحث در این است که آیا این عامل از علل محدثه و مبقیه غیبت است یا خیر؟

اگر چه تعدادی از روایات اشاره به علت بودن این عامل ندارند، ولی از بعضی روایات که اشاره به علت بودن آن دارد نیز نمی توان به آسانی عبور کرد. به بعضی از این عبارات اشاره می شود:

۱- زراره از امام صادق علیه السلام: ان للقائم غیبه قبل أن یقوم، قلت له: و لم؟ قال علیه السلام: «الی ان یقول) ان الله تبارک و تعالی یحب ان یمتحن الشیعه فعند

ص: ۲۱۸

ذلك يرتاب المبطلون» (۱).

۲- امام صادق عليه السلام: «يامنصور ان هذا الامر لا ياتيكم الا بعد اياس...» (۲)

۳- امام صادق عليه السلام: «لا والله لا يكون ما تمدون اليه اعينكم حتى تغربلوا...» (۳)

۴- امام كاظم عليه السلام: «لابد لصاحب هذا الأمر من غيبه (الي ان قال) انما هي

محنه من الله عزوجل امتحن بها خلقه...» (۴)

در این که امتحان و آزمایش، آمیخته با غیبت است شکی نیست؛ ولی در این که صرف امتحان و آزمایش علت اصلی غیبت باشد و استمرار غیبت به وجود امتحان و آزمایش باشد جای بحث است.

بعد از نافرمانی ابلیس و اخراج او از بهشت، خداوند، همین ابلیس را وسیله امتحان انسان ها قرار داد و از این بر می آید که وقایعی می تواند اتفاق بیفتد که باعث امتحان عالمیان باشد. از این رو، امتحان و آزمایش و اجر و پاداش عظیم در موفقیت و گذر از این امتحان را فایده بودن غیبت می دانیم و چنین می گوئیم که علل دیگری باعث به وجود آمدن غیبت شده است و بستر یک امتحان بزرگ الهی از شیعیان را رقم زده است. در نتیجه اگر چه امتحان و آزمایش هم استمرار خواهد داشت، اما جای بحث برای علت یا فایده دانستن امتحان و آزمایش باقی مانده است.

ص: ۲۱۹

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۴۲.

۲- کافی، ج ۱، باب ۸۳، ح ۳، ص ۴۳۱.

۳- کافی، ج ۵، ص ۴۳۲.

۴- کافی، ج ۶، ص ۲ و ۴.

۱- مرحوم علی بن بابویه در کتاب شریف الامامه و التبصره فقط به چند روایت در این باب اشاره می کنند، اما از آن، به عنوان علت نام نمی برند و باب مستقلى به این عنوان ذکر نمی کنند، بلکه در دو باب «فی الغیبه» و «ما یضع الناس فی الغیبه» به صورت پراکنده این روایات را آورده اند.^(۱)

۲- مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی، اگر چه اشاره به علت بودن این

عامل ندارند، ولی از بین تمام علل فقط به این علت، عنوان خاص «التمحیص و الامتحان» داده اند و گویی مهم ترین علت غیبت نزد ایشان، تمحیص و امتحان شیعیان می باشد. البته بر این ادعا، تصریحی از جانب مرحوم کلینی وجود ندارد، بلکه توجه خاص مرحوم کلینی به این عامل و آوردن روایات متعدد، شاهد این ادعا است.^(۲)

نکته: عالمانی چون شیخ کلینی، شیخ صدوق، علی بن بابویه و حتی نعمانی، عقیده خود را با آوردن روایات بیان می کنند. لذا صرف آوردن روایت در این باب، حاکی از علت دانستن آن برای غیبت است.

۳- مرحوم نعمانی هم در انتهای باب دهم و در برداشت از روایات باب، تصریح به علت بودن امتحان برای غیبت دارند؛^(۳) و در باب دوازدهم که اختصاص به این عامل مهم دارد، سخن از اهمیت و جایگاه این آزمایش بزرگ الهی

ص: ۲۲۰

۱- الامامه و التبصره، ص ۱۱۹.

۲- کافی، ج ۲، ص ۴۱۷.

۳- الغیبه، نعمانی، ص ۲۲۴.

کرده اند.^(۱) بنا بر این مرحوم نعمانی تصریح بر علت بودن این عامل مهم دارند.

۴- مرحوم صدوق در کمال الدین روایات فراوانی دال بر امتحان و آزمایش الهی بودن غیبت می آورند، ولی در باب «علت غیبت» که یازده روایت را در ذکر کرده است، فقط روایت یازدهم اشاره ای به سخت بودن حفظ دین در دوران غیبت دارد و بابتی مستقل در این مورد نیاورده اند. با این حال، از آنجا که مرحوم صدوق بیش از بیست روایت در رابطه با امتحان آورده اند، به نظر می رسد که ایشان، این عامل را به عنوان علت غیبت قبول دارند. و الله العالم.

۵- از آنجا که شیخ مفید کتاب مستقلی در باب غیبت ندارد و فصول العشره هم در حقیقت پاسخ چند شبهه است، اشاره ای به آزمایش الهی ندارند و با توجه به این که امتحان، شبهه برانگیز و دستاویز دشمنان اهل بیت علیهم السلام نبوده، لذا شیخ مفید به آن نپرداخته است.

۶- سید مرتضی هم در کتاب - المقنع فی الغیبه - که شاید مهم ترین اثر او در باب غیبت باشد - اشاره ای به این عامل نکرده است، ولی از آنجا که روش این استاد و شاگرد، پاسخ گفتن به شبهات موجود در آن زمان بوده است و در مقام بیان علل غیبت نبوده اند، بنابراین به طور قطع نمی توان گفت این بزرگوار امتحان را علت می داند یا خیر. مگر اینکه بگوئیم استنباط شیخ طوسی برگرفته از کلام این دو بزرگوار است؛ چرا که در بحث های کلامی، نظرات شیخ طوسی بسیار شبیه نظرات این دو بزرگوار است. و الله العالم.

۷- شیخ طوسی (رحمه الله) در کتاب شریف الغیبه تصریح بر علت نبودن این عامل

ص: ۲۲۱

۱- الغیبه، نعمانی، ص ۲۴۶.

دارند و آن را برای سنجش میزان اعتقاد شیعیان و آزمایش تحمل صبر آنان می دانند و علت را همان خوف از قتل عنوان می کنند. و این علت را فایده غیبت می دانند.^(۱)

۸- مرحوم مجلسی هم غیبت را محل آزمایش و امتحان شیعیان می دانند، ولی آن را علت محدثه بیان نمی کنند؛ بنابراین از توضیحات ایشان ذیل احادیث کافی به نظر می آید که ایشان، هم عقیده با نظر ما باشند که این عامل برای سنجش شیعیان می باشد^(۲) و در حقیقت، فایده و علت مبقیه برای غیبت است.

۹- علمای معاصر، هم چون آیت الله مکارم در کتاب حکومت جهانی مهدی و آیت الله جوادی آملی در کتاب امام مهدی موجود موعود و آیت الله مصباح یزدی در کتاب آفتاب ولایت هیچ اشاره ی به این مسئله به عنوان دلیل غیبت نکرده اند؛ البته به نظر می آید موافق با فایده بودن امتحان باشند؛ چرا که از این بزرگواران در رابطه با آزمایش بودن زمان غیبت برای شیعیان مطالب فراوان شنیده شده است و چه بسا در این کتاب ها مجالی برای پرداختن به آن نبوده باشد.

۱۰- آیت الله صافی نیز در کتاب امامت و مهدویت به عنوان حکمت غیبت به آن اشاره دارند که به نظر می آید استنباط ایشان هم این است که امتحان، فایده غیبت است، نه علت بوجود آمدن آن، البته بر این مطلب تصریح نفرموده اند. از طرفی با توجه به اینکه ایشان عامل را تحت عنوان علل آورده اند، استنباط علت بودن آن قوی تر می باشد.^(۳)

ص: ۲۲۲

۱- الغیبه، شیخ طوسی، ذیل ح ۲۸۰، ص ۳۳۴.

۲- مرآه العقول، ج ۴، ص ۳۵.

۳- امامت و مهدویت، ج ۳، ص ۱۳۹.

از مجموع روایات و سخنان عالمان دین، نقش مهم امتحان و آزمایش در زمان غیبت فهمیده شد، اما این سؤال همچنان باقی ماند که آیا امتحان و آزمایش، علت غیبت است یا فایده غیبت؟ در حقیقت می توان گفت دو نظر وجود دارد که ما نظر فایده بودن آن را برای غیبت با توضیحات ارائه شده اختیار کردیم.

پاسخ به سؤال

۱- آیا این امتحان به امت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف اختصاص دارد؟

پاسخ این سؤال را در چند مرحله بیان می کنیم:

یک: با استناد به آیات کلام الله مجید و روایات متواتر، وجود امتحان و آزمایش برای تمام امت ها از خلقت آدم علیه السلام تا زمان عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف ثابت گردید.

دو: در این بخش، پرداختن به روایت مفضل بن عمر را شایسته می دانیم؛ چرا که امام صادق علیه السلام می فرمایند: «بالاترین رضایت و لطف خداوند به شیعیان در عصر غیبت و شدیدترین غضب خداوند بر دشمنان خود در همین زمان است». لذا علامه مجلسی (رحمه الله) ذیل این روایت، به این نکته اشاره فرموده اند: که غیبت، برای مومنین رحمت و برای دشمنان اهل بیت علیه السلام و کفار، نعمت است؛ چرا که آنها باعث و به وجود آورنده غیبت هستند. (۱)

علاوه بر آن، اعتقاد به غیبت امام، طبق تصریح بزرگان، مختص شیعه اثناعشری است و به نظر می آید حتی عامه از این قاعده مستثنی هستند، چون قائل به ولادت

ص: ۲۲۳

حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نمی باشند.

سه: متن غالب روایات تصریح دارد که امام مهدی علیه السلام غایب می شود و انتظار ظهور حضرت بی فایده است تا زمانی که امتحان کامل شود و این خطاب از سوی امام معصوم به همه شیعیان است. بنابر این از متن روایات، اختصاص این امتحان به معتقدین به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف استشمام می شود.

چهار: بزرگان نیز بر این مطلب تصریح کرده اند که این دوران، برای شیعیان،

آزمایش است؛ هم چون شیخ طوسی (رحمه الله) که تصریح کرده اند این امتحان در خصوص شیعیان است. (۱) و علامه مجلسی (رحمه الله) که تصریح کرده اند: «فان الغیبه امتحان للشیعه» (۲) و مرحوم نعمانی که درباب دوازده، به شیعیان توصیه اکید کرده اند بر شیعیان که مواظب باشید مبادا از ولایت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف با وجود امتحان سخت خارج شوید. (۳)

۲- راه گذر از این امتحان چیست؟

اشاره

با توجه به اینکه موضوع این نوشتار، بررسی روایی می باشد، در پاسخ این سؤال هم سعی می شود از اطراف روایات فراتر نرفته و به کلام اهل بیت علیهم السلام در این زمینه اکتفا شود.

الف) معرفت

مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی پس از پرداختن به روایات باب تمحیص

ص: ۲۲۴

۱- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۳۳۴.

۲- مرآة العقول، ج ۴، ص ۳۵.

۳- الغیبه، نعمانی، ترجمه عبدالرسول هاشمیان، ص ۲۴۶.

و امتحان، بابی را با عنوان «انه من عرف امامه لم تضره، تقدم هذا الأمر و تأخر» شروع می کند، که در حقیقت، راه عبور کردن با سلامت از این دوره پر مخاطره است. این باب دارای هفت روایت می باشد و این روایات، کیمیای سعادت شیعیان و رمز پیروزی در این امتحان را «معرفت به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف» می دانند.

چنانکه امام صادق علیه السلام می فرماید: «اعرف اما مک فانک اذا عرفته لم یضرك تقدم هذا الامر او تاخر» (۱). اگر شخصی به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف معرفت پیدا کند، هر اندازه

غیبت طولانی شود، به او آسیبی نخواهد زد.

ب) خواندن دعا

دو دعا برای زمان غیبت سفارش شده است. دعای اول زمانی سفارش شد که امام صادق علیه السلام فرمود: « خداوند دوست دارد که در غیبت، شیعیان خود را امتحان کند» در این زمان زراره پرسید: «اگر آن زمان را دریافتم، چه عملی انجام دهم؟» امام صادق علیه السلام هم دعای معروف « اللهم عرفنی نفسک (الی آخر)» را به جناب زراره انشاء فرمودند. (۲)

دعای دوم نیز دعای غریق است که امام صادق علیه السلام فرمود: « ولا ینجو منها الا من دعا دعاء الغریق؛ (۳) هیچ کس از امتحانات دوران غیبت نجات پیدا نمی کند مگر با دعای غریق». و آن دعا چنین است: «یا الله و یا رحمن یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک»

ص: ۲۲۵

۱- کافی، ج ۱، ص ۴۱۸.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۷۶.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۷۶. ح ۴۰ و ۴۹.

ج) باقی ماندن بر اعتقاد به امامت اهل بیت علیهم السلام

امام صادق علیه السلام می فرمایند: «تمسکوا بالامر الاول حتی یستبین لکم» و در روایت دیگر می فرمایند: «فتمسکوا بما فی ایدیکم حتی یتضح لکم الامر»^(۱). در این روایات، امام صادق علیه السلام می فرمایند، در هر زمان اطاعت از اهل بیعت علیهم السلام تمسک کنید، چه امام، حاضر باشد و چه غایب و مواظب باشید که غیبت، این اعتقاد عمیق را دچار تزلزل و تردید نکند.

هم چنین مرحوم صدوق، از امام صادق علیه السلام نقل می کنند که حضرت ایشان فرمود: «در زمان غیبت، آن را که دوست می داشتی دوست بدار و آن را که دشمن می داشتی دشمن بدار تا خدای تعالی او را آشکار کند.»

نکته

باتوجه به وجود عبارت «أمر» در متن دو روایت و اهمیت این واژه، لازم است به شرح این واژه پرداخته شود:

معانی امر در قرآن و روایات

الف. قرآن

با توجه به این که در قرآن، معانی بسیاری برای امر آمده است، به برخی از آن موارد جهت درک بهتر روایت مورد نظر اشاره می شود:

۱. «امرہ الی اللہ»^(۲) نتیجه عمل به دست خداوند است.»

ص: ۲۲۶

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۲۵، ح ۳۹ و صص ۲۸ و ۲۹، ح ۴۴ و ۴۷.

۲- بقره، (۲)، آیه ۲۷۵.

۲. «و ما امرنا الا واحده؛(۱) فرمان و دستور الهی یکی است».

۳. «و امرنا مترفیها؛(۲) امر کردیم به متنعمان و پیشوایان آنان».

در بسیاری از آیات، امر به همین معنی آمده است.

ب. روایات

۱. «رحم الله من أحیی امرنا»(۳) در این روایت، امر به معنای ذکر احادیث و

فضایل اهل بیت علیهم السلام است و در حدیثی دیگر همین امر به معنای عمل به دستورات اهل بیت علیهم السلام و احکام الهی آمده است.(۴)

۲. «الا ترى انک تفرط فی امرنا»(۵) در این روایت امر به معنای امامت آمده است.

۳. «یا معلی اکتّم امرنا و لاتدعه»(۶) در این حدیث، امر به معنای فضایل اهل بیت علیهم السلام آمده است و هم می تواند به معنای امامت باشد.

بنابراین منظور از امر در روایات مذکور، منظور سفارش به بقاء بر امامت، ذکر فضایل و عمل به احادیث اهل بیت علیهم السلام می باشد.

۴. منتظر حقیقی و مطیع حضرت بودن

امام صادق علیه السلام می فرمایند: «المنتظرین لظهوره فی غیبه و المطیعین له فی

ص: ۲۲۷

۱- قمر، (۵۴)، آیه ۵۰.

۲- اسراء (۱۷)، آیه ۱۶.

۳- وسایل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۰، ح ۱۵۵۳۲.

۴- وسایل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۸۷، ح ۱۹۸۷۲.

۵- کافی، ج ۲، ص ۱۸۰.

۶- کافی، ج ۲، ص ۲۲۳.

ظهوره، اولئك اولياء الله الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون؛(۱)

ای ابا بصیر! خوشا به حال شیعیان قائم ما، کسانی که در غیبتش منتظر ظهور او هستند و در حال ظهورش نیز فرمانبردار اویند. آنان اولیای خدا هستند که نه خوفی بر آنهاست و نه اندوهگین می شوند.»

در حدیث دیگری نیز حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: «طوبی لمن تمسک بأمرنا فی غیبه قائمنا فلم یزغ قلبه بعد الهدایه؛ خوشا به حال کسی که در غیبت قائم ما به امر ما تمسک جوید و قلبش پس از هدایت منحرف نشود.»

نتیجه: این سفارشات چهارگانه، بهترین راه برای عبور از دوره غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و نجات از گزند فتنه ها و امتحانات می باشد.

دوم: اختلاف مردم

روایات

۱. وعن ابی جعفر علیه السلام قال:.... و امّیا علمنا فظاهراً و اما أبان اجلنا الذی ینظر فیہ الدین منا حتی لا یكون بین الناس اختلاف، فان له اجلا- من ممر اللیالی والایام، اذا اتی ظهر، وکان الامر واحدا. وایم الله لقد قضی الامر ان یكون بین المؤمنین اختلاف، و كذلك جعلهم شهداء علی الناس لیشهد محمد صلی الله علیه و آله علینا، و لیشهد علی شیعتنا، و لیشهد شیعتنا علی الناس... (۲)

از امام باقر علیه السلام روایت شده است: «دانش ما که آشکار است و اما آغاز مدت

ص: ۲۲۸

۱- کافی، ج ۲، ح ۵۴، ص ۳۹۱.

۲- کافی، ص ۳۰۸

ما که از طرف ما دین ظاهر شود تا اختلافی میان مردم نباشد او را مدتی است که با گذشت شب‌ها و روزها بسر آید و چون وقت آید ظاهر شود و امر یکی باشد. و به حق خدا که مقرر شده است که میان مؤمنان اختلافی نباشد و از این رو آن‌ها را گواهان مردم مقرر داشته تا محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر ما گواه شود و ما بر شیعیان خود گواه باشیم و شیعیان ما بر مردم گواه شوند...^(۱)

سند

با رجوع به کتاب کافی، سند این حدیث را در چند روایت قبل آن، می‌توان

یافت که از این قرار است:

«محمد بن ابی عبدالله و محمد بن الحسن، عن سهل بن زیاد و محمد بن یحیی عن احمد بن محمد جمیعاً، عن الحسن بن العباس بن الحریش عن ابی جعفر الثانی علیه السلام»

محمد بن ابی عبدالله

مرحوم آیت الله خوئی ایشان را با «محمد بن ابی عبدالله الاسدی» متحد دانسته و می‌فرماید: «قطعاً ایشان از مشایخ مرحوم کلینی هستند و ثقه می‌باشند».^(۲) (البته توثیق ایشان ذیل ترجمه محمد بن عبدالله الاسدی آمده است)

الحسن بن العباس بن الحریش

مرحوم آیت الله خوئی به استناد کلام مرحوم نجاشی، ایشان را تضعیف کرده و می‌فرماید: «حتی وجود ایشان در اسناد تفسیر قمی، جابر این ضعیف نیست».^(۳)

ص: ۲۲۹

۱- اصول کافی، ترجمه محمد باقر کمره‌ای، ج ۲، ص ۲۷۱، ح ۷.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۱۵، ص ۲۷۹، ش ۱۰۰۲۷ و ص ۲۸۳ ش ۱۰۰۲۹.

۳- معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۳۶۱، ش ۲۸۹۳.

باقی سند هم مشکلی ندارد و افراد باقی مانده توثیق شده اند.

نتیجه: سند این حدیث از نظر ابن الحریث، دچار ضعف و غیر قابل استناد است؛ اما در مقابل، متن آن بسیار قوی است و بعید به نظر می رسد که از غیر معصوم صادر شده است و به نظر ما اعتماد مرحوم کلینی به این حدیث به خاطر متن آن باشد و بزرگان دین هم به صرف ضعف سند، یک حدیث را رها نمی کنند، بلکه خود متن را هم مورد ارزیابی قرار می دهند و بعید است چنین متن پر معنی را کنار بگذارند.

۲. علی بن ابراهیم عن ابیه عن حنان بن سدید عن معروف بن خربوذ عن ابی جعفر علیه السلام قال: انما نحن کنجوم السماء کلما غاب نجم طلع نجم حتی اذا اشرتم

باصابعکم و ملتتم باعناقکم غیب الله عنکم نجمکم فاستوت بنو عبدالمطلب فلم يعرف ای من ای فاذا طلع نجمکم فاحمدوا ربکم؛ (۱) همانا ما ستارگان آسمان می باشیم. هر ستاره ای که غایب شود، ستاره ای دیگری می درخشد تا آنکه شما انگشت ها خود [به او] اشاره کنید و گردن هایتان [به سوی] مایل شود. پس هنگامی که ستاره شما طلوع کرد، پروردگارتان را حمد کنید».

من آن را از عبدالله - رابط در راه او - به الهام شده حق و دلیل او؛ استنساخ کردم.

سند

مرحوم مجلسی (رحمه الله) از این حدیث به «موثق حسن» تعبیر نموده است. (۲) وثاقت راویان این حدیث، در بررسی سند احادیث پیشین اثبات شد و تنها معروف بن

ص: ۲۳۰

۱- کافی، ج ۱، ح ۸، ص ۳۹۹

۲- مرآة العقول، ج ۴، ص ۴۵.

خربوذ باقی می ماند که جناب نمازی درباره او می فرماید:

«ثقه، أجمعت العصابة على تصحيح ما يصح عنه، كما في الوجيزه و غيره و روى الكشي في حقه روايات مادحه و نقلها العلامة المامقاني و اجاب عن الخبر الذام باحسن جواب؛(۱) وی ثقه است و علمای شیعه نقل او را صحیح می دانند، همانطور که در کتاب وجیزه و غیر آن آمده و کشی روایاتی در مدح او آورده و روایات ذم او را مامقانی پاسخ جامعی داده است».

نتیجه: این حدیث از نظر سند، تمام و صحیح می باشد.

بررسی دلالت حدیث

برای بررسی و دلالت روایت اول، ناگزیر باید ترجمه این قسمت از روایت آورده شود.

«اما زمانی که دین خدا به وسیله ما ظاهر گردد، بطوری که میان مردم هیچ اختلافی نباشد، آن را مدتی است که با گذشت شبانه روزها سپری شود، و چون وقتش رسد آشکار گردد و امر یکی شود(اختلاف از میان مردم رخت بر بندد) به خدا سوگند فرمان خدا جاری شده که میان مومنین اختلافی نباشد و به همین جهت ایشان را گواه مردم قرار داده است...»(۲).

با توجه به این بیان، متن روایت، اختلاف بین مؤمنین را کاری ناشایست معرفی، و یکی از ثمرات حکومت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را از بین بردن این اختلافات بیان می کند و هیچ تصریح یا تعریضی بر علت بودن آن برای غیبت یا اینکه این

ص: ۲۳۱

۱- مستدرکات علم رجال، ج ۷، ص ۴۵۳، ش ۱۵۰۶۳.

۲- اصول کافی، ترجمه سید جواد مصطفوی، ج ۱، ص ۳۶۷.

عامل در غیبت تأثیری داشته باشد ندارد.

البته ممکن است فردی بگوید، اختلاف مؤمنین باعث غضب خداوند و دور شدن رحمت خدا از آنان می شود، همان طور که در روایات آمده است اگر خداوند بر قومی غضب کند فرستاده خودش را از میان آنان برمی دارد. اما این کلام در این جا ثابت نیست، چون سند روایت ضعیف است و تنها با کمک مجموعه ای از روایات دیگر می توان آن را اثبات کرد که باعث خروج از موضوع می شود.

اما روایت دوم اشاره به اختلاف فرزندان عبدالمطلب علیه السلام دارد و اینکه آنها در

امامت اهل بیت علیهم السلام تشکیک می کنند و عده ای از مردم - که کم هم نیستند - به حرف ناحق آنان؛ مبنی بر این که خود را مستحق خلافت می بینند، گردن می نهند.

البته در متن روایت، اشاره ای به علت بودن این مسئله برای غیبت نیست؛ اما چه کسی منکر این است که همین اختلافات باعث کینه ها و در نتیجه شهادت امامان معصوم علیهم السلام در طول تاریخ بوده؛ و این، یکی از علل مهم غیبت است.

بنابر این، هر دو حدیث، اگر چه تصریحی بر علت در متن غیبت ندارد؛ ولی به اختلافی اشاره می کنند که غیر مستقیم در تحقیق و یا حداقل در استمرار غیبت نقش داشته و دارد.

۳- در اینجا به کلام نورانی و دلسوزانه مهربان ترین مخلوق خداوند در عالم امکان بر بندگانش و محبوب ترین خلق در قرون متمادی نزد پروردگارش اشاره می شود.

این توفیق شریف از ناحیه مقدسه خطاب به شیخ مفید (رحمه الله) است که در روز پنج

شنبه، بیست و سوم ذی الحجه سال چهار صد و دوازده قمری، به دست او رسید. و متن آن چنین است:

«من عبد الله المرابط في سبيله الى الملهم الحق و دليله

بسم الله الرحمن الرحيم - السلام عليك ايها العبد الصالح الناصر للحق الداعي اليه بكلمه الصدق فانا نحمدالله اليك الذي لا اله الا- هو الهنا و اله آباؤنا الاولين و نساله الصلاه على نبينا و سيدنا و مولانا محمد خاتم النبيين و على اهل بيته الطيبين الطاهرين و بعد فقد كنا نظرنا مناجاتك، عصمك الله تعالى بالسبب الذي وهبه لك من اوليائه و حرسك به من كيد اعدائه و (الى ان قال روى و ارواح العالمين لتراب مقدمه الفداه) و لو ان اشياعنا وفقهم الله لطاعته على اجتماع من القلوب في

الوفاء بالعهد عليهم، لماتاخرو عنهم اليمين بلقائنا، لتعجلت لهم السعاده بمشاهدتنا على حق المعرفه و صدقها منهم بنا، فما يحبسنا عنهم الا ما يتصل بنا مما نكرهه و لانوثره منهم و الله المستعان و هو حسبنا و نعم الوكيل و صلواته على سيدنا البشير النذير محمد و اله الطاهرين و سلامه.

«بسم الله الرحمن الرحيم سلام خدا بر تو باد ای یاری کننده حق و ای دعوتگر به سوی او با صدق گفتار. پس ما با تو حمد و ثنای خدایی را گوئیم که جز او معبودی نیست. او پروردگار ما و پدران نخستین ما است، و از او درخواست صلوات بر پیامبر و آقا و مولایمان، محمد خاتم الانبیاء و اهل بیت پاک و طاهرش را داریم.

و اما بعد؛ ما نظر به مناجات تو نمودیم. خدا وسیله چیزی که به اولیای خود بخشیده، تو را حفظ فرماید و از کید دشمنان خود حراست نماید - تا آنجا که حضرت مهدی، روحی و ارواح عالمیان فدای او، فرمود - و چنانچه شیعیان ما، که

خداوند به طاعت خود موفقشان بدارد، قلباً در وفای به عهدشان اجتماع می کردند، نه تنها سعادت لقای ما از ایشان به تأخیر نمی افتاد، که سعادت مشاهده ما با شتاب به ایشان می رسید و این ها همه در پرتو شناخت کامل ما و صداقت محض نسبت به ما می باشد. بنابراین هیچ چیز ما را از ایشان محبوس نمی دارد جز اخباری که از ایشان به ما می رسد و ما را و ناراحت می سازد و از ایشان انتظار نداریم، و تنها از خدا باید یاری خواست و او برای ما کافی و بهترین و کیل و پشتیبان است، و صلوات و سلام خداوند بر آقا و سرورمان، بشیر و نذیر، محمد و آل پاکش باد! (۱)

توضیح

این توقیع، از نظر سند نیاز به بحث ندارد؛ (۲) چرا که ناقل آن، شیخ طبرسی (رحمه الله) است که اوثق الثقات است و علما در بیان خود از ایشان به بزرگی یاد کرده اند، به عنوان نمونه، مرحوم شیخ حر عاملی می فرماید: «أبو منصور، احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی عالم، فاضل، فقیه، محدث، ثقة» (۳) و ابن شهر آشوب

ص: ۲۳۴

۱- احتجاج، مترجم بهراد جعفری، ج ۲، ص ۶۵۳، ح ۳۶۰.

۲- مرحوم طبرسی می فرماید: اسناد بسیاری از اخبار را به دلایلی چون اجماع، عقل، تواتر در کتب فریقین نیاوردم. احتجاج، ترجمه بهراد جعفری، مقدمه، ص ۴ و این کلام مرحوم طبرسی مورد قبول واقع شده است.

۳- أمل الآمال، ج ۲، ص ۱۷.

می گوید: «شیخی أحمد بن أبی طالب الطبرسی له الاحتجاج مفاخر الطالبیه» (۱) و شیخ علی

نمازی می گوید: «او عالم، فقیه، محدث، ثقه، و جلیل است» (۲) و مرحوم آیت الله خوئی هم در عظمت ایشان به کلمات مرحوم شیخ حر عاملی و ابن شهر آشوب اشاره می نمایند. (۳) البته پشتوانه دیگر ما اعتماد بزرگان به کتاب شریف احتجاج و استناد به احادیث آن و صحیح دانستن توقعات شریف این کتاب می باشد. اما در اینجا این سؤال مطرح است که آیا توقع به شیخ مفید قابل قبول است؟

در پاسخ می گوییم، اولاً در عصر غیبت صغری افراد بسیاری چون محمد بن ابراهیم بن مهزیار و غیره وجود دارند که شخصاً به حضرت نامه نوشته اند و حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف نیز در توقیعی مستقل خطاب به آنها پاسخ فرمودند؛ بنابراین توقع بر غیر نواب اربعه جایز است.

ثانیاً کسی قائل به قطع ارتباط کامل حضرت با مردم در دوران غیبت نشده است و شیخ مفید هم ادعای نیابت فرموده اند و هیچ یک از شیعیان هم چنین ادعایی ندارد. (۴)

بنابراین به نظر می رسد، توقعات وارده بر شیخ مفید طبق مبانی بوده و ایرادی به آن وارد نیست.

اما دلالت متن بر معنای مطلوب، بسیار ظاهر است و اگر چه مختص شیعیان است، ولی آن معنی نیست که علت غیبت، شیعیان باشند، بلکه حضرت دوست دارند شیعیان، غیبت را - که دیگران باعث آن شده اند - با یک دل شدن به پایان

برند و در مقابل کید آن ظالمان ایستادگی کنند، والا علت غیبت استمرار خواهد داشت و از شیعه انتظار می رود که این علت را رفع کنند. به هر حال این اختلافات در استمرار غیبت مؤثر است ولی نمی توان گفت که شیعه باعث غیبت است.

ص: ۲۳۵

-
- ۱- معالم العلماء، ص ۱۲.
 - ۲- مستدرکات علم رجال، ج ۱، ص ۳۶۹.
 - ۳- أمل الآمال، ج ۲، ص ۱۷؛ معالم العلماء، ص ۱۲؛ مستدرکات علم رجال، ج ۱، ص ۳۶۹؛ شماره ۱۱۹۲؛ معجم رجال الحدیث، ج ۲، ص ۱۶۴، شماره ۶۸۱.
 - ۴- به نقل از: رساله سطح ۳، سعید امیدیان، موجود در مرکز تخصصی مهدویّت.

اشاره

أحمد بن محمد الكوفی، عن جعفر بن عبد الله المحمدي، عن أبي روح فرج بن قره، عن جعفر بن عبد الله، عن مسعده بن صدقه، عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: خطب أمير المؤمنين (عليه السلام) بالمدينه فحمد الله وأثنى عليه وصلى على النبي وآله ثم قال: أما بعد فإن الله تبارك وتعالى.... ولعمري ليضاعفن عليكم التيه من بعدى أضعاف ما تاهت بنو اسرائيل ولعمري أن لو قد استكملتم من بعدى مده سلطان بنى اميه لقد اجتمعتم على سلطان الداعى إلى الضلاله وأحييتم الباطل وخلفتم الحق وراء ظهوركم وقطعتم الاذن من أهل بدر ووصلتم الأبعد من أبناء الحرب لرسول الله (صلى الله عليه وآله) ولعمري أن لو قد ذاب ما فى أيديهم لدنا التمحيص للجزاء وقرب الوعد وانقضت المده وبدا لكم النجم ذو الذنب من قبل المشرق ولاح لكم القمر المنير، فإذا كان ذلك فراجعوا التوبه واعلموا أنكم إن اتبعتم طالع المشرق سلك بكم مناهج الرسول (صلى الله عليه وآله) فتداويتم من العمى والصم والبكم وكفيتم مؤونه الطلب والتعسف ونبذتم الثقل الفادح عن الاعناق ولا يبعد الله إلا من أبى وظلم واعتسف وأخذ ما ليس له «وسيعلم الذين ظلموا اى منقلب ينقلبون».(1)

امام صادق عليه السلام فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام در مدینه خطبه ای ایراد کرد و پس از اینکه

خدای را ستایش و ثنا نمود و بر پیغمبر و آلش درود فرستاد، فرمود: «اما بعد، به جانم سوگند،... سرگردانی شما پس از من چند برابر سرگردانی بنی اسرائیل خواهد بود و اگر پس از من، دوران سلطنت بنی امیه را نیز به پایان

ص: ۲۳۶

رسانید، باز هم اطراف سلطان دیگری را که به گمراهی دعوت کند بگیرید و باطل را زنده کنید و حق را پشت سر اندازید و از نزدیک ترین جنگجویان (با افتخار) بدر بریده شوید، و به دورترین فرزندان جنگ کنندگان با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم (یعنی فرزندان عباس که در جنگ بدر در زمره لشکر مشرکین به جنگ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده بودند) بیونید.

و به جانم سوگند اگر آب شود آن چه در دست آنها (بنی عباس) است (و قدرت آنها از بین رود) امتحان برای پاداش نزدیک شود، و وعده حق و وعده فرج آل محمد نزدیک گردد و دوران (ظلم و ستم و حکومت اهل باطل) سپری گردد، و ستاره دنباله دار از سمت مشرق ظاهر گردد، و ماه تابان برای شما آشکار شود و چون چنین شد، توبه کنید، و بدانید که اگر از کسی که از مشرق طلوع می کند و شما را به راه پیامبر هدایت می نماید، پیروی کنید از کوری و کری و گنگی بهبودی یابید، و از زحمت طلب روزی و رنج کشیدن آسوده شوید، و بار سنگین و کمر شکن (اطاعت زورمندان و زمامداران ستم پیشه) را از دوش خود بردارید، و خدا از رحمت خود دور نسازد جز کسی را که سر باز زند و ستم کند و زور گوید و آنچه را حق ندارد بگیرد، و آنان که ستم کردند به زودی خواهند دانست که به چه جایگاهی باز می گردند» (۱).

بررسی سند حدیث

احمد بن محمد الکوفی

ایشان از مشایخ مرحوم کلینی است و حداقل از باب مشایخ الثقات بودن،

ص: ۲۳۷

توثیق عام شامل ایشان می شود. ترجمه کامل ایشان قبلاً آمده است.

جعفر بن عبد الله المحمدی

آیت الله خویی (رحمه الله) ایشان را با «جعفر بن عبدالله راس المدری» متحد می داند و مرحوم نجاشی در رابطه با این شخص می فرماید: «او ثق الناس فی حدیثه؛ (۱) موثق ترین مردم در حدیث است.»

ابی روح فرج بن قره و جعفر بن عبدالله

ایشان مجهول هستند و توثیق خاص ندارند. از این رو، پرداختن به ادامه سند صرف نظر می شود.

بنابراین خطبه شریف از نظر سند ضعیف می باشد. ولی همانطور که قبلاً عرض شد، متن هم باید مورد توجه واقع شود و به نظر می آید، متن این خطبه شبیه دیگر خطبه های امیرالمؤمنین است و از بلاغت و معنای بسیار بالایی برخوردار می باشد و بعید به نظر می رسد که از غیر معصوم صادر شده باشد. (۲)

دلالت

حضرت امیر المومنین علیه السلام در این خطبه از مردم گلاویه دارند که شما با بنی امیه کنار می آیند و پس از آنها اطراف سلاطین دیگر (بنی عباس) را می گیرند و باطل را زنده می کنید، و حق را پشت سر می اندازند. سپس اعلام می کنند که بعد

ص: ۲۳۸

۱- معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۴۳، ش ۲۱۸۸ و ص ۴۵، ش ۲۱۹۲.

۲- برای مطالعه بیشتر درباره اعتماد علما به متن حدیث - که تعبیر به موثق به می شود - رک: فوائد الحاثیه، وحید بهبهانی، ص ۱۴۱ - ۱۴۳؛ مقدمه معتبر، محقق حلی، ج ۱، ص ۲۸؛ مصباح الفقیه، محقق همدانی، ص ۱۲ و مقالات استاد مهدی حسینیان قمی، مجله تخصصی انتظار موعود، شماره های ۸ و ۹، ۱۰، ۱۱ و ۱۲.

از آنها (بنی عباس) امتحان برای پاداش نزدیک می شود، و وعده حق (خروج آل محمد) نزدیک می گردد و دوران (ظلم و ستم و حکومت باطل) سپری می شود (۱) در حقیقت، امیر المومنین علیه السلام، سازش مردم با بنی امیه و بنی عباس و پشت به حق کردن از سوی آنها را عامل تأخیر در ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می دانند.

همانطور که حضرت امیر علیه السلام پیش بینی کردند، این دو حکومت، حدود ششصد سال طول کشید و مردم تا آخر آنها را همراهی کردند و تا این همراهی با غاصبین تمام نشود، ظهوری در کار نخواهد بود.

نتیجه: سند خطبه ضعیف، ولی متن قوی است و بعید است از غیر معصوم صادر شده باشد در متن خطبه تصریحی بر علت غیبت نیست مگر اینکه از فحوای متن چنین مطلبی برداشت شود.

نقد و نظر

یک: متن خطبه اشاره خاصی به این عامل به عنوان علت ندارد، نه علت محدثه و نه مبقیه؛ بنابراین می توان گفت که این خطبه در این باره ساکت است. البته فحوای متن یعنی رضایت به حکومت بنی عباس و در کنار آنها بودن، به این مسئله اشاره دارد؛ چرا که وقتی مردم از ولی خدا برحذر باشند، به دشمنی او به

پا می خیزند و جایی برای بودن امام در کنار خودشان باقی نمی گذارند و در این صورت، در ایجاد غیبت تأثیر خواهند داشت. مگر اینکه از حکومت سلاطین جور، دوری و توبه کنند و خود را برای ظهور ولی خدا آماده نمایند.

دو: هیچ یک از عالمان دین به این علت اشاره نفرموده اند و علی رغم جستجوی

ص: ۲۳۹

بسیار، منبعی در خور توجه که به این عامل پرداخته باشد یافت نشد.

چهارم: اتمام حجت بر مردم

اشاره

عنه (فضل بن شاذان) عن علی بن الحکم عن سفیان الجریری عن ابی عبد الله الصادق علیه السلام عن ابی جعفر علیه السلام قال: دولتنا آخر الدول و لن یبق اهل بیت لهم دوله الا هلكوا قبلنا لثلاثا یقولوا اذا راوا سیرتنا: اذا (اذ) ملكنا سرنا مثل سیره هولاء، و هو قول الله عزوجل: «و العاقبه للمتقین (۱)». (۲).

ابی صادق [کلیسا بن کلب] از امام باقر علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند: «دولت ما آخرین دولت ها است. هیچ گروهی باقی نمی ماند مگر این که قبل از دولت ما به حکومت می رسد تا این که وقتی رفتار ما را با مردم می بینند، نگویند که اگر ما هم به سلطنت می رسیدیم مثل این ها عمل می کردیم و این معنای قول خداوند است که می فرماید «و عاقبت برای پرهیزکاران است». (۳).

سند

به خاطر اختصار فقط شخصیت های جدید ترجمه می شوند.

علی بن الحکم

آیت الله خویی (رحمه الله) ایشان را با «علی بن الحکم بن الزبیر» متحد دانسته و با استناد به کلام شیخ طوسی و ابن قولویه، ایشان را توثیق کرده اند. هم چنین از ایشان هزارو چهارصد روایت نقل شده است. (۴).

ص: ۲۴۰

۱- اعراف (۷)، آیه ۱۲۸.

۲- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۴۷۳.

۳- الغیبه، ترجمه مجتبی عزیزی، ص ۷۸۸.

۴- معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۳۸۱، ش ۸۰۸۶، و ص ۳۹۴، ش ۸۰۸۸.

شخصیت ایشان مجهول است. فقط شیخ علی نمازی در مستدرکات می گوید: «ابن فضال حدیثی را نقل می کند که دلالت بر حسن عقیده او دارد». اما روایت را نمی آورد و حسن عقیده هم دال بر وثاقت نیست.

توضیح

سند حدیث به خاطر وجود سفیان الجریری، اما مضمون حدیث متن در حدیثی دیگر که در کتاب شریف کافی و که سند آن صحیح می باشد، تکرار شده است. در آن حدیث، امام باقر علیه السلام در پاسخ ابو جعفر عبدالله الدوانیقی می فرماید: «یا اباجعفر دولتکم قبل دولتنا و سلطانکم قبل سلطاتنا» (۱). بنابراین شاید بتوان متن روایت را به پشتوانه متن این حدیث و قوت آن دانست.

بررسی دلالت حدیث

متن حدیث دلالت کامل بر این دارد که علت وجود غیبت و طولانی بودن آن این است که هر گروهی (مذهبی) به حکومت برسد و عقاید خود را بیان کند تا وقتی حکومت به اهل بیت علیهم السلام رسید و آن عظمت و عدالت فراگیر شد، نگویند ما هم اگر حکومت را می گرفتیم، چنین کاری را انجام می دادیم.

نقد و نظر

یک. ابتدا باید عرض شود که سند حدیث ضعیف است ولی متن آن، تأییدی از کافی دارد، که مؤید متن آن است. این روایت، علت بودن این عامل را برای

ص: ۲۴۱

غیبت، اگر چه بسیار جزئی، بیان می کند.

دو. هیچ یک از بزرگان به این علت اشاره نکرده اند و اگر هم مثل مرحوم شیخ طوسی این علت را بیان نموده اند، فقط صرف نقل روایت بوده است و از آن به عنوان علت غیبت بحث نکرده اند.

بنابراین، این علت، به صرف وجود روایت مذکور، قابل بررسی است و اگر چه ضعیف است، از درجه اعتبار ساقط نیست، چون مقام این تحقیق پرداختن به علل غیبت در روایات است.

ص: ۲۴۲

ابتدا پرداختن به دو نکته ضروری به نظر می رسد. اول: در معنای لغوی و اصطلاحی حکمت - که همان طور که در فصل اول گفته شد - حکمت آن چیزی است که برای مصالحی که به نفع مردم است، از آن ها پوشیده شده، ولی برای انبیای الهی و اهل بیت علیهم السلام ظاهر است. دوم: خداوند هم در قرآن کریم بر این اصل اشاره دارد و می فرماید: «و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب و لکن الله یجتبی من رسله من یشاء»؛ (۱) خداوند شما را بر غیب آگاه نمی سازد، ولی از بین انبیا هر که را خواهد گزیند [و او را آگاهی سازد]». از این آیه شریفه چنین برداشت می شود که حکمت های الهی نزد انبیا می باشد. بنابراین حکمت غیب برای عموم مردم پوشیده است، و درباره این که چرا پوشیده است گاهی فرمودند: ندانستن آن بهتر از دانستن است و گاهی فرمودند: اجازه گفتن آن را نداریم و بعد از ظهور از آن اطلاع پیدا می کنید. البته ما در این تحقیق، حکمت را دلیل حقیقی غیب و ادله قبل را دلایل ظاهری می دانیم؛ همان طور که آیت الله جوادی آملی (۲) و آیت الله شیخ جوادی خراسانی (۳) و حجت اسلام علی دوانی (۴) بر این نظر می باشند.

ص: ۲۴۳

۱- آل عمران (۳)، آیه ۱۷۹.

۲- امام مهدی موجود موعود، ص ۱۲۸.

۳- مهدی منتظر، ص ۷۲.

۴- موعودی جهانی که جهان در انتظار اوست، ص ۲۱۲.

۱. حدثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس العطار رضی الله عنه قال: حدثني علي بن محمد بن قتيبه النيسابوري قال: حدثنا حمدان بن سليمان النيسابوري قال: حدثني أحمد بن عبد الله بن جعفر المدائني، عن عبد الله بن الفضل الهاشمي قال: سمعت الصادق جعفر بن محمد عليهما السلام يقول: إن لصاحب هذا الامر غيبه لا بد منها يرتاب فيها كل مبطل، فقلت: ولم جعلت فداك؟ قال: لا امر لم يؤذن لنا في كشفه لكم؟ قلت: فما وجه الحكمة في غيبته؟ قال: وجه الحكمة في غيبته وجه الحكمة في غيبات من تقدمه من حجج الله تعالى ذكره، إن وجه الحكمة في ذلك لا ينكشف إلا بعد ظهوره كما لم ينكشف وجه الحكمة فيما أتاه الخضر عليه السلام من خرق السفينه، وقتل الغلام، وإقامه الجدار لموسى عليه السلام إلى وقت افتراقهما. يا ابن الفضل: إن هذا الامر أمر من (أمر) الله تعالى وسر من سر الله، وغيب من غيب الله، ومتى علمنا أنه عزوجل حكيم صدقنا بأن أفعاله كلها حكمه وإن كان وجهها غير منكشف. (۱)

عبدالله بن فضل هاشمی گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود: «ناگریز، برای صاحب الامر علیه السلام غیبتی است که هر باطل جویی در آن به شک می افتد». گفتم: فدای شما شوم، برای چه؟ فرمود: «به خاطر امری که ما اجازه نداریم آن را هویدا کنیم» گفتم: در آن غیبت چه حکمتی وجود دارد؟ فرمود: «حکمت غیبت او پس از ظهورش آشکار گردد، هم چنان که وجه حکمت کارهای خضر علیه السلام از

ص: ۲۴۴

شکستن کشتی و کشتن پسر و به پا داشتن دیوار بر موسی علیه السلام روشن نبود تا آن که وقت جدایی آن ها فرا رسید. ای پسر فضل این امر، امری از امور الهی و سرّی از اسرار خدا و غیبی از غیوب پروردگار است و چون دانستیم که خدای تعالی حکیم است، تصدیق می کنیم که همه افعال او حکیمانه است اگرچه وجه آن آشکار نباشد» (۱).

بررسی سند حدیث

عبدالواحد بن محمد بن عبدوس العطار: ایشان از مشایخ شیخ صدوق می باشد.

علی بن محمد بن قتیبه النیشابوری

آیت الله خویی، اقوالی دال بر توثیق و مدح و ذم ایشان می آورند و در آخر می فرمایند: والله العالم (۲). یکی از استنادات آیت الله خویی در ضعف او، کلام مرحوم نجاشی مبنی بر کثرت نقل از ضعف است و اینکه مرحوم نجاشی فرموده است: «له کتب کتاب یشتمل علی ذکر مجالس الفضل مع اهل الخلاف و مسائل اهل البلدان» را دال بر ضعف علی بن محمد دانسته اند. غیر از این مورد، کلام دیگری که دال بر ضعف علی بن محمد باشد در کلام مرحوم نجاشی نیست (۳). اگر کلام مرحوم نجاشی دال بر ضعف او نباشد، اعتماد کشی به روایات او و این که ابن داود در قسم اول نام ایشان را آورده است، برای حسن بودن ایشان کفایت می کند.

ص: ۲۴۵

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۲۳۴، ح ۱۱.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۱۳، ص ۱۷۱، ش ۸۴۷۵.

۳- رجال، نجاشی، ص ۲۵۹، ش ۶۷۸.

حمدان بن سلیمان نیشابوری نجاشی می فرماید: «ثقه من وجوه اصحابنا؛(۱) از اصحاب آبرومند و ثقه در بین شیعه است».

احمد بن عبدالله بن جعفر المدائنی

ایشان مجهول است.

عبدالله بن الفضل الهاشمی

آیت الله خویی ایشان را به استناد کلام مرحوم نجاشی ثقه می دانند.(۲)

نتیجه:

حدیث از جانب علی بن محمد و احمد بن عبدالله بن جعفر المدائنی دچار ضعف است. البته قسمت هایی از متن حدیث در احادیث دیگری آمده است ولی عبارت خاصی که این قسمت بر محور آن نام گذاری شده، تنها در همین حدیث آمده است. اما روایات بعدی هم از نظر متن شباهت بسیار با این متن دارند. به هر حال اگر متن، موثق، و با احادیث صحیح السنند دیگر مطابق باشد، می توان ضعف سند را ندیده گرفت و الا ضعف حدیث حتمی است.

بررسی دلالت حدیث

متن روایت حاوی جملاتی است که دقیقاً معنای مورد نظر را بیان می فرماید؛ چرا که حضرت از اطاعت محض اهل بیت از خداوند سخن می گویند، مبنی بر این که در گفتن علت غیبت از سوی خداوند اجازه ندارند. علاوه بر آن چنین

ص: ۲۴۶

۱- رجال، نجاشی، ص ۱۳۸، ش ۳۵۷.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۲۹۶، ش ۷۰۶۴.

استفاده می شود که اهل بیت علت را می دانند؛ لذا بعد از اصرار ابن فضل، حضرت صادق در پاسخ می فرماید: «حکمت غیبت مانند حکمت انبیای دیگر بعد از ظهور مشخص می شود».

نکته

در رابطه با میزان تأثیر این عامل در غیبت و نظر عالمان دین، ان شاء الله بحث کاملی در آخر گفتار خواهد آمد.

دوم: ندانستن، بهتر از دانستن

اشاره

۲. حدثنا محمد بن محمد بن عصام الكليني رضى الله عنه قال: حدثنا محمد بن يعقوب الكليني، عن إسحاق بن يعقوب قال: سألت محمد بن عثمان العمري رضى الله عنه أن يوصل لي كتابا قد سألت فيه عن مسائل أشكلت علي فورد لتوقيع بخط مولانا صاحب الزمان عليه السلام: أما سألت عنه - أَرشدك الله وثبتك - من أمر المنكرين لي من أهل بيتنا وبنى عمنا، فاعلم أنه ليس بين الله عزوجل وبين أحد قرابه، ومن أنكرني فليس مني وسيله سبيل ابن نوح عليه السلام . أما سبيل عمي جعفر وولده فسبيل إخوه يوسف عليه السلام . أما الفقاع فشربه حرام، ولا بأس بالشلماب، وأما أموالكم فلا نقلها إلا لتطهروا، فمن شاء فليصل ومن شاء فليقطع فما آتاني الله خير مما آتاكم. وأما ظهور الفرج فإنه إلى الله تعالى ذكره، وكذب الوقاتون. وأما قول من زعم أن الحسين عليه السلام لم يقتل فكفر وتكذيب وضلال. وأما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواه حديثنا فانهم حجتي عليكم وأنا حجة الله عليهم (الى ان قال) وأما عله ما وقع من الغيبه فإن الله عزوجل يقول:

ص: ۲۴۷

«يا أيها الذين آمنوا لا تسئلوا عن أشياء إن تبد لكم تسؤكم»^(۱) إنه لم يكن لاحد من آبائي عليهم السلام إلا وقد وقعت في عنقه بيعه لطاغية زمانه، وإني أخرج حين أخرج، ولا- بيعه لاحد من الطواغيت في عنقي. وأما وجه الانتفاع بي في غيبي فكالانتفاع بالشمس إذا غيبتها عن الابصار السحاب، وإني لا امان لاهل الارض كما أن النجوم امان لاهل السماء، فأغلقوا باب السؤال عما لا يعينكم، ولا تتكلفوا علم ما قد كفيتم، وأكثروا الدعاء بتعجيل الفرج، فإن ذلك فرجكم والسلام عليكم يا إسحاق بن يعقوب من اتبع الهدى. (۲)

اسحاق بن يعقوب گوید: از محمد بن عثمان درخواست کردم نامه ای را که مشتمل بر مسائل دشوار بود به امام عصر برساند و تویعی به خط مولای ما صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف چنین صادر شد: «خداوند تو را ارشاد کند و پایدار بدارد، اما سؤالی که درباره منکران از خاندان و عموزادگان ما کردی، بدان که بین خدای تعالی و هیچ کس خویشاوندی نیست و کسی که مرا انکار کند از من نیست و راه او مانند پسر نوح است، اما راه عمویم جعفر و فرزندانش راه برادران یوسف است.

اما نوشیدن آب جو حرام است، و نوشیدن شلماب - که نوعی شربت است - مانعی ندارد و اما اموال شما را نمی پذیریم مگر آن که آن را طاهر سازید، هر که خواهد بفرستد و هر که خواهد قطع کند که آن چه خدای تعالی به من داده است بهتر از آن است که به شما داده است.

و اما ظهور فرج، آن با خدای تعالی است و تعیین کنندگان وقت دورغ می گویند.

ص: ۲۴۸

۱- مائده (۵)، آیه ۱۰۱.

۲- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۲.

و اما اعتقاد کسی که می گوید حسین علیه السلام کشته نشده است، آن کفر و تکذیب و گمراهی است.

اما حوادث واقعه، درباره آن مسایل به راویان حدیث ما رجوع کنید که آنان حجّت من بر شما هستند و من نیز حجّت خدا بر آنها هستم.

- تا آن جا که فرمود - و اما علت وقوع غیبت، خدای تعالی می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، از چیزهایی سؤال نکنید که وقتی مشخص شد به ضرر شما باشد». بر گردن همه پدرانم، بیعت سرکشان زمانه بود، اما من وقتی خروج نمایم بیعت هیچ کس بر گردنم نیست.

اما وجه انتفاع از من در زمان غیبتم، مانند انتفاع از خورشید است وقتی که ابر آن را از دیدگان پنهان سازد. و من امان اهل زمین هستم، هم چنان که ستارگان، امان اهل آسمان ها هستند. و از اموری که سودی برایتان ندارد پرسش نکنید و خود را در آموختن آن چه از شما نخواستند به زحمت نیفکنید و برای تعجیل فرج بسیار دعا کنید که همانا فرج شما است و ای اسحاق بن یعقوب! درود بر تو و بر پیروان هدایت باد». (۱)

بررسی سند حدیث

محمد بن محمد بن عصام الکلبینی

مرحوم آیت الله خویی، ایشان را از مشایخ مرحوم صدوق می دانند؛ ولی چون مبنای ایشان، عدم وثاقت مشایخ ثقه است، مطلبی در توثیق ایشان ندارند. (۲) اما بنا

ص: ۲۴۹

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، ج ۲، ص ۲۳۷، ح ۴.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۱۹۵، ش ۱۱۷۳۰.

بر نظر برخی دیگر از علما، شیخ اجازه، توثیق عام است (۱).

باقی سند هم شامل افرادی مثل مرحوم کلینی و اسحاق بن یعقوب است که اوثق الثقات هستند.

نکته

این حدیث در کتاب الغیبه شیخ طوسی سند دیگری دارد که نام رجال آن از شخصیت بسیار بزرگ شیعه هستند، از جمله: ابن قولویه، ابی غالب زراری و مرحوم کلینی. بنابراین سند حدیث در مرتبه بسیار بالا قرار دارد و این توفیع شریف، نصب العین تمام شیعیان راستین خواهد بود. (۲)

بررسی دلالت حدیث

این عنوان بحمدالله قرائن و شواهد محکمی از قرآن کریم دارد که به مواردی اشاره می شود:

۱. «یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا عن أشياء ان تبدلکم تسؤکم؛ (۳)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! از چیزهایی که اگر بدانید به ضرر شما است سؤال نکنید».

۲. «و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب؛ (۴)

خداوند، شما را بر غیبت آگاه نخواهد کرد».

۳. «لو اطلعت علیکم لولیت منهم فرارا؛ (۵) اگر حقیقت به شما روشن شود

ص: ۲۵۰

۱- تنقیح المقال، ج ۳، ص ۹۶. «لا شبهه شیخ اجازه یغنیه عن التوثیق، فهو بحکم الثقه» .

۲- الغیبه، شیخ طوسی، ص، ۲۹۰ ح ۲۴۷.

۳- مائده (۵)، آیه ۱۰۱.

۴- آل عمران (۳)، آیه ۱۷۹.

۵- کهف (۱۸)، آیه ۱۸.

[تحمل قدرت آن را ندارید] و از دین گریزان می شوید».

۴. «وعسى ان تجبوا شيئا و هو شر لكم والله يعلم و انتم لا تعلمون»؛(۱)

چه بسیار چیزی را در دوست می دارید و آن برای شما بد است و خدا می داند و شما می دانید».

لذا حکمت الهی در خصوص علت غیبت نیست، بلکه شامل مواردی می شود که بعضی از آنها در قرآن و روایات آمده است. لذا در قرآن می بینیم حضرت خضر از چیزهایی اطلاع دارند که حضرت موسی آن را نمی دانند. البته در این آیات، این نکته زیبا به نظر می آید که اگر انسان صبر کند تا زمان آن فرا برسد، این سختی و عدم تحمل از بین رفته و انسان با جان و دل پذیرای حکمت الهی می شود.

نتیجه

امام عصر علیه السلام با استناد به این آیه شریفه، پنهان بودن علت غیبت را به نفع ما شیعیان دانسته است و امام رضا علیه السلام در توصیف امام چنین می فرمایند: «الامام... الام البرّه بالولده الصغیر»؛(۲) او مانند مادری مهربان نسبت به فرزند خردسال خود به است. روایت مذکور تصریح بر این معنا داشته و دلالت آن تمام است. بنابراین این روایت، هم از نظر سند و هم دلالت قابل استناد است.

ص: ۲۵۱

۱- بقره (۲)، آیه ۲۱۶.

۲- کافی، ج ۱، ص ۲۲۲.

اشاره

۳. حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رضى الله عنه قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي قال: حدثنا محمد بن إسماعيل البرمكي، عن علي بن عثمان، عن محمد بن الفرات، عن ثابت بن دينار، عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إن علي بن أبي طالب عليه السلام إمام أمتي وخليفتي عليها من بعدى، ومن ولده القائم المنتظر الذي يملا الله به الأرض عدلا وقسطا كما ملئت جورا وظلما، والذي بعثني بالحق بشيرا إن الثابتين علي القول به في زمان غيبته لا عز من الكبريت الأحمر، فقام إليه جابر بن عبد الله الأنصاري فقال: يا رسول الله وللقائم من ولدك غيبه؟ قال: إي وربى، ولیمحص الله الذين آمنوا ويمحق الكافرين، يا جابر إن هذا الأمر (أمر) من أمر الله وسر من سر الله، مطوى عن عباد الله، فإياك والشك فيه فإن الشك في أمر الله عزوجل كفر. (۱)

بررسی سند حدیث

محمد بن موسى بن المتوكل

علامه حلی می فرماید: «ایشان ثقة است». (۲) جناب نمازی در مستدرکات می گوید: «ایشان در خلاصه الاقوال و وجیزه علامه حلی توثیق شده است و از مشایخ مرحوم صدوق است لذا در کل، او ثقة است». (۳)

محمد بن عبدالله الكوفي

آیت الله خوئی، ایشان را با «محمد بن ابی عبدالله اسدی» و «محمد بن جعفر

ص: ۲۵۲

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۸۷. ترجمه حدیث در باب امتحان، ح ۱۳ گذشت.

۲- خلاصه الاقوال، ص ۲۵۱، ص ۵۹.

۳- مستدرکات علم رجال، ج ۷، ص ۳۴۴، ش ۱۴۵۷۴.

الاسدی» متحد دانسته است که ایشان توثیق خاص دارند. بنابراین محمد بن عبدالله الکوفی ثقه است. (۱)

محمد بن اسماعیل البرمکی

آیت الله خوئی می فرماید: «ایشان همان محمد بن اسماعیل بن احمد بن بشیر البرمکی هستند» و به استناد کلام مرحوم نجاشی ایشان را ثقه می دانند. (۲)

علی بن عثمان

شخصیت ایشان مجهول است.

محمد بن الفرات

او بسیار ضعیف است.

ثابت بن دینار

آیت الله خوئی می فرماید: «کنیه ایشان ابا حمزه ثمالی و ثقه است». (۳)

توثیق سعید بن جبیر هم گذشت. (۴)

در نتیجه، سند حدیث ضعیف است؛ ولی اکثر متن حدیث را روایات متعددی تأیید می کنند، و روایت بعدی تأیید می شود؛ لذا اگرچه سند ضعیف است، ولی متن، موثوق به و قابل اعتماد می باشد.

۴. حدثنا علی بن عبد الله الوراق قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد ابن إسحاق بن سعد الأشعري قال: دخلت على أبي محمد الحسن بن علي عليهما السلام

ص: ۲۵۳

۱- علم رجال الحديث، ج ۱۵، ص ۲۳۸، ص ۲۸۵ ش ۱۰۰۳۲.

۲- علم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۹۱، ش ۱۰۲۷۱.

۳- علم رجال الحديث، ح ۴، ص ۲۹۲، ش ۱۹۶۰.

۴- معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۱۱۸، ش ۵۱۲.

وأنا أريد أن أسأله عن الخلف [من] بعده، فقال لى مبتدئاً: يا أحمد بن إسحاق إن الله تبارك وتعالى لم يخل الأرض منذ خلق آدم عليه السلام ولا- يخليها إلى أن تقوم الساعة من حجه لله على خلقه، به يدفع البلاء عن أهل الأرض، وبه ينزل الغيث، وبه يخرج بركات الأرض. قال: فقلت له: يا ابن رسول الله فمن الامام والخليفه بعدك؟ فنهض عليه السلام مسرعاً فدخل البيت، ثم خرج وعلى عاتقه غلام كان وجهه القمر ليله البدر من أبناء الثلاث سنين، فقال: يا أحمد بن إسحاق لو لا كرامتك على الله عزوجل وعلى حججه ما عرضت عليك ابني هذا، إنه سمي رسول الله صلى الله عليه وآله وكنيه، الذي يملا الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً. يا أحمد بن إسحاق مثله في هذه الامه مثل الخضر عليه السلام، ومثله مثل ذى القرنين، والله ليغيين غيبه لا ينجو فيها من الهلكه إلا من ثبته الله عزوجل على القول بإمامته وفقه [فيها] للدعاء بتعجيل فرجه. فقال أحمد بن إسحاق: فقلت له: يا مولاي فهل من علامه يطمئن إليها قلبي؟ فنطق الغلام عليه السلام بلسان عربى فصيح فقال: أنا بقيه الله فى أرضه، والمنتقم من أعدائه، فلا تطلب أثراً بعد عين يا أحمد بن إسحاق. فقال أحمد بن إسحاق: فخرجت مسروراً فرحاً، فلما كان من الغد عدت إليه فقلت له: يا ابن رسول الله لقد عظم سرورى بما مننت [به] على فما السنه الجاريه فيه من الخضر وذى القرنين؟ فقال: طول الغيبه يا أحمد، قلت: يا ابن رسول الله وإن غيبته لتطول؟ قال: اى وربى حتى يرجع عن هذا الامر أكثر القائلين به ولا يبقى إلا من أخذ الله عزوجل عهده لولايتنا، وكتب فى قلبه الايمان وأيده بروح منه يا أحمد بن إسحاق: هذا أمر من أمر الله، وسر من سر الله، وغيب من غيب الله، فخذ ما آتيتك واكتمه وكن من الشاكرين تكن معنا غدا فى عليين.

قال مصنف هذا الكتاب رضى الله عنه: لم أسمع بهذا الحديث إلا من على بن - عبد الله الوراق وجدت بخطه مثبتا فسألته عنه فرواه لى عن سعد بن عبد الله، عن أحمد ابن إسحاق رضى الله عنه كما ذكرته. (1)

احمد بن اسحاق گوید: بر امام عسکری علیه السلام وارد شدم و می خواستم از جانشین پس از وی پرسش کنم، اما او آغاز سخن کرد و فرمود: «ای احمد بن اسحاق! خدای تعالی از زمان آدم علیه السلام زمین را خالی از حجّت نگذاشته است و تا روز قیامت نیز خالی از حجّت نخواهد گذاشت. به واسطه اوست که بلا را از اهل زمین دفع می کند و به خاطر اوست که باران می فرستد و برکات زمین را بیرون می آورد.» گفتم: ای فرزند رسول خدا! امام و جانشین پس از شما کیست؟

حضرت شتابان برخاست و داخل خانه شد و سپس برگشت، در حالی که بر شانه اش، کودکی سه ساله بود که صورتش مانند ماه شب چهارده می درخشید. سپس فرمود: «ای احمد بن اسحاق! اگر نزد خدای تعالی و حجّت های او گرامی نبودی، این فرزندم را به تو نشان نمی دادم، او همانم و هم کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. کسی است که زمین را پر از عدل و داد می کند همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد.

ای احمد بن اسحاق! مثل او در این امت، مثل خضر و ذوالقرنین است. او غیبتی طولانی خواهد داشت که هیچ کس در آن نجات نمی یابد مگر کسی که خدای تعالی او را در اعتقاد به امامت ثابت بدارد و در دعا به تعجیل فرج موفق سازد.

گفتم: ای مولای من! آیا نشانه ای هست که قلبم بدان مطمئن شود؟ آن کودک به

ص: ۲۵۵

زبان عربی فصیح به سخن در آمد و فرمود: «أنا بقیه الله فی أرضه و المنتقم من أعدائه. ای احمد بن اسحاق! پس از مشاهده جستجوی نشانه مکن!»

احمد بن اسحاق گوید: من شاد و خرم بیرون آمدم و فردای آن روز به نزد امام عسکری علیه السلام باز گشتم و گفتم: ای فرزند رسول خدا! شادی من به واسطه منّتی که بر من نهادید بسیار است. بفرمائید آن سنّتی که از خضر و ذوالقرنین دارد چیست؟ فرمود: «ای احمد! غیبت طولانی» گفتم: ای فرزند رسول خدا! آیا غیبت او به طول خواهد انجامید؟ فرمود: «به خدا سوگند، چنین است؛ تا به غایتی که اکثر معتقدین به او باز گردند و باقی نماند مگر کسی که خدای تعالی عهد و پیمان ولایت ما را از او گرفته و ایمان را در دلش نگاه داشته و با روحی از جانب خود مؤید کرده باشد.

ای احمد بن اسحاق! این امری از امور الهی و سری از اسرار ربوبی و غیبی از غیوب پروردگار است. آنچه به تو عطا کردم بگیر و پنهان کن و از شاکرین باش تا فردا با ما در علّین باشی».

مصنف این کتاب گوید: این حدیث را فقط از علی بن عبدالله و رّاق شنیدم آن را به خطّ او یافتم و از وی پرسش کردم. او نیز آن را از سعد بن عبدالله از احمد بن اسحاق هم چنان که ذکر کردم روایت نمود. (۱)

بررسی سند حدیث

علی بن عبدالله الوارق

ص: ۲۵۶

ایشان از مشایخ مرحوم صدوق هستند.^(۱) توثیق عام شامل این شخصیت می شود و این که مرحوم صدوق می فرماید: هم خط او را دیدم و هم دوباره از او سوال کردم، بر اعتماد او بر علی بن عبدالله دلالت می کند. سعد بن عبد الله و احمد بن اسحاق هم از اجلا و بزرگان روات شیعه می باشند.

بنابراین سند این حدیث در سطح عالی و قابل استناد می باشد.

بررسی دلالت حدیث

قبل از پرداختن به دلالت این دو روایت، مصادیقی از سرالله در روایات بیان می شود.

۱. در برخی موارد، سرالله به شب قدر اطلاق شده است.^(۲)

۲. در برخی موارد به اهل بیت علیهم السلام سرالله گفته شده است.^(۳)

۳. گاهی به علوم خاص نزد اهل بیت علیهم السلام اطلاق شده است.^(۴)

۴. در برخی موارد هم به غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف اطلاق شده است.

متن دو روایت، در دلالت بر معنای مورد نظر، مشترک است. البته سند و متن دو روایت بسیار شبیه هم هستند و هر دو روایت بیانگر این است که علت غیبت از اسرار و امور الهی است و فقط اهل بیت علیهم السلام از اسرار آن آگاه هستند.

اگر سؤال شود که سر الهی، خود حضرت هستند، عرض می کنیم چنین نیست؛ چرا که هم از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اسم امام عصر علیه السلام و خصوصیات او برای شیعیان

ص: ۲۵۷

۱- علم رجال الحدیث، ج ۱۳، ص ۹۱، ش ۸۳۰۴؛ تنقیح المقال، ج ۳، ص ۹۶.

۲- الاعتقادات فی دین الامامیه، باب هفتم، ص ۳۴.

۳- کافی، ج ۱، ص ۲۲۱، ح ۳.

۴- کافی، ج ۱، ص ۴۰۲، ح ۵.

مکرر بیان شده است و هم امام عسکری علیه السلام در موارد متعدد امام عصر علیه السلام را به خواص از شیعیان نشان دادند تا مردم، در دوره غیبت در اصل اعتقاد به حضرت دچار حیرت و سرگردانی نشوند.

اگر گفته شود منظور، خود غیبت است، گفته می شود که اصل غیبت و ویژگی های آن، حتی تعدد غیبت هم در روایات ذکر شده؛ لذا اصل غیبت مبهم نبوده است.

بنابراین دلالت این دو روایت بر سرالهی بودن علت غیبت تمام است.

نقد و نظر

یک: در رابطه با پوشیده بودن علت غیبت، چهار حدیث وجود داشت که دو حدیث، صحیح و دو حدیث، ضعیف بود و از آنجا که همگی با زبان های مختلف یک مضمون - یعنی پوشیده بودن علت غیبت - را بیان می کردند، ما تمام این روایات را پذیرفتیم. اما در این جا نمی توان سخن از علت محدثه و مبقیه کرد؛ چون سخن از پوشیده بودن علت است و درباره چیزی که نمی دانیم، قضاوتی هم نداریم.

دو: در رابطه با بیان عالمان دین باید عرض کنم با تحقیق وسیعی که این جانب در تمام منابع و کتب غیبت داشتم، تمام عالمان دین به اتفاق، حکمت را مهم ترین دلیل حقیقی غیبت می دانند، به استثنای مرحوم کلینی و مرحوم نعمانی که بنده در این رابطه از آن بزرگواران به مطلبی دست پیدا نکردم.

در این جا به خاطر اهمیت این دلیل، به نظر علمای بزرگ اسلام در رابطه با پوشیده بودن حکمت الهی غیبت حضرت مهدی علیه السلام اشاره می شود.

۱. شیخ صدوق در کمال الدین و تمام النعمه با آوردن یکی از روایات حکمت در باب علت غیبت، در حقیقت، تصریح بر پوشیده بودن علت غیبت دارند و جناب یوسفی غروی می فرمایند: «مرحوم صدوق این حکمت را بر سایر حکمت ها مقدم داشته اند».(۱)

۲. شیخ مفید در فصول العشره می فرمایند: « خداوند غیبت را برای مصالح خلقش قرار داد و علت آن را کسی جز خودش نمی داند».(۲)

۳. سید مرتضی در المقنع فی الغیبه می فرمایند: «اگرچه علت برای ما مشخص نیست، ولی علم به این که خداوند حکیم است و افعال او قطعاً دارای حکمت است برای ما کفایت می کند. می دانیم که حتماً برای غیبت حکمت هایی است، اگر چه بر ما پوشیده باشد».(۳)

۴. شیخ طوسی در کتاب الغیبه می فرمایند: «ما می دانیم که غیبت حضرت مهدی علیه السلام حکمتی دارد که باعث غیبت ایشان شده است، اگرچه آن را مفصل ندانیم».(۴) و همچنین می گویند: «علت غیبت، مشتبه و دارای اغماض است».(۵) همان طور که ظاهر است ایشان هم عامل اصلی و حقیقی غیبت را پوشیده می دانند، ولی علت ظاهری را خوف از قتل، عنوان می کنند و اگر گفته شود ایشان حکمت را قبول ندارند صحیح نیست.

۵. مرحوم فیض کاشانی می فرمایند: «علت غیبت از اسرار الهی است که برای

ص: ۲۵۹

۱- فصلنامه انتظار موعود، محمد یوسفی غروی، ش ۷، ص ۱۷۸.

۲- فصول العشره، ص ۸۳.

۳- امامت و غیبت، ترجمه: المقنع، ص ۳۸.

۴- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۸۵ ح ۸۴.

۵- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۸۸.

مؤمنین بسیار سنگین است و تحمل کتمان آن را ندارند و به همین جهت بر آن ها پوشیده ماند». (۱)

۶. امام خمینی قدس سرّه فرمودند: «علت غیبت امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف مصالحتی است که خداوند به آن آگاه است». (۲)

۷. آیت الله صافی می فرمایند: «علت بزرگ و حقیقی غیبت، سرالهی و برما پوشیده است». (۳) جالب این که ایشان برای دفع شبهات موجود در اطراف این علت، حدود بیست صفحه به شرح و تفسیر آن می پردازند.

۸. آیت الله جوادی آملی می فرمایند: «به علت حقیقی و اصلی نمی توان دست پیدا کرد، ولی از باب بهتر عمل کردن به وظیفه و عوامل ظاهری به آن پرداخته می شود». (۴)

۹. آیت الله شیخ جواد خراسانی می فرمایند: «علت عمده و اصلی برای همه لازم نیست معلوم باشد، ولی علل ظاهری را همگان درک می کنند». (۵)

۱۰. مرحوم آقای دوانی، در اول بحث از فلسفه غیبت، در چند صفحه اشاره به عدم دسترسی به علت حقیقی غیبت می کنند و بعد به علل ظاهری می پردازند. (۶)

۱۱. حبیب اله طاهری: نیز در کتاب سیمای آفتاب، در ابتدای بحث فلسفه غیبت می گوید: «علت اصلی غیبت از اسرار الهی و بر ما پوشیده است و جز ائمه

ص: ۲۶۰

۱- الوافی، ج ۲، ص ۴۰۶.

۲- تهذیب الاصول، ج ۳، ص ۱۴۶.

۳- امامت و مهدویت، ج ۳، ص ۱۱۷.

۴- امام مهدی موجود موعود، ص ۱۲۸.

۵- مهدی منتظر، ص ۷۲.

۶- موعودی جهانی که جهان در انتظار اوست، ص ۲۱۲.

پاسخ به سؤال

چرا علت اصلی بر ما پوشیده است و آیا این مسئله با روایات مذکور که اشاره به موارد خاصی به عنوان علت کرده بودند، در تعارض نیست؟

الف) با توجه به این که اهل بیت علیه السلام فرمودند: «تحمل اسرار الهی برای غیر ما بسیار مشکل است» قطعاً بازگو کردن این سر الهی به نفع شیعیان نبوده است و این مهم از روایات فهمیده می شود. برخی از آن موارد عبارت اند از:

۱. جابر جعفی می گوید: من خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم و عرض کردم: برای طلب علم، نزد شما آمده ام. حضرت دو نوشته به من داد و فرمود: «این را تا زمانی که بنی امیه زنده هستند، حق نداری به احدی بگویی، و وقتی حکومت آن ها برچیده شد، حق نداری بر کسی پوشیده داری و الا لعنت من و اجدادم بر تو باد. و نامه دوم را تا آخر عمر حق نداری برای هیچ کس بازگو کنی. و الا لعنت من و اجدادم بر تو باد». در روایتی دیگر جابر می گوید: «از سنگینی این اسرار الهی که حق نداشتم به کسی بگویم؛ به تنگ آمدم. خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم و عرض کردم: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من تحمل این بار سنگینی که بر دوش من نهادی، ندارم. حضرت فرمود: «تنها راه تو این است که چاهی حفر کنی و سرخود را داخل آن قرار دهی و فریاد بزنی و این اسرار را به چاه بگویی». (۲)

امام باقر علیه السلام جابر جعفی را برای این امر انتخاب کرده و او تحمل ندارد، پس

ص: ۲۶۱

۱- سیمای آفتاب، ص ۸۹.

۲- الغیبه، شیخ طوسی، ح ۲۴۷، ص ۲۹۰.

عموم شیعیان چگونه تحمل اسرار را دارند؟ بنا بر این به نظر می رسد همان استدلال امام صادق علیه السلام برای ما کافی است که بدانیم که هیچ کار خداوند بدون حکمت نیست.

۲. امام صادق علیه السلام فرمودند: «عَلِمَ سَلْمَانَ عَلِمًا لَوْ عَلِمَهُ ابُو ذَرٍّ كَفَرَ» (۱) سلمان علمی را می دانست که اگر ابوذر از آن آگاه می شد، کافر می گشت».

بنا بر این حدیث شریف به نظر می آید که اسرار الهی را حتی تمام اولیای خدا نمی توانند تحمل کنند، تا چه رسد به عموم شیعیان که در بعضی مواقع، غیر اسرار هم برای آن ها قابل تحمل نیست.

ب. بر فرض پذیرش حکمت الهی به عنوان علت اصلی غیبت و پوشیده بودن آن بر مردم، تعارضی با احادیث دیگر به وجود نخواهد آمد؛ چرا که مصالحی در کار است که ذکر آن روایات را ضروری نشان می دهد، از جمله:

۱. اگر در طی حدود دوازده قرن، بزرگان دین در پاسخ به چرایی غیبت فقط می گفتند: نمی دانیم، چه تأثیر جبران ناپذیری برای شیعیان داشت؟

۲. وقتی خداوند در نهان و فطرت انسان، خواسته ای قرار می دهد، پاسخ مناسبی هم برای آن در خارج قرار می دهد، به عنوان مثال وقتی خداوند نیاز گرسنگی را در انسان قرار داده است، قبل از آن غذاهای متنوع را آفریده تا پاسخ گوی این نیاز باشد. انسان فطرتاً دنبال حقیقت است تا به آرامش برسد، لذا انسان ذاتاً پرسشگر است و اهل بیت علیهم السلام هم در روایات فراوانی که ذکر شد، در حقیقت این نیاز فطری انسان را - البته در حد تحمل او - پاسخی داده اند که برای هر شخص عادی،

ص: ۲۶۲

قابل پذیرش باشد و آنها را از حیرت در آورد.

۳. در هیچ کدام از روایات، اهل بیت علیهم السلام نفرموده اند تنها این علت باعث غیبت است و لاغیر؛ بلکه در روایات متعدد به ادله گوناگون اشاره نموده اند تا به افکار و پرسش های متعدد پاسخ گو بوده باشند.

شاید از این روی باشد که شیخ طوسی که در زمان قتل عام شیعیان واقع شده و خوف از قتل را لمس کرده است، آن را علت اصلی غیبت می داند و مرحوم کلینی و شیخ صدوق که با عده ای از شیعیان مواجه بودند که دچار شبهه و تردید شده بودند، امتحان را عامل اصلی غیبت می دانند.

نتیجه

به نظر می آید علل غیبت دو نوع باشد، ظاهری و حقیقی. علت مهم ظاهری همان خوف از قتل و امتحان است و علل دیگر نقش فرعی در غیبت داشته اند. اما حکمت، علت حقیقی غیبت است که بر ما پوشیده است و تناقضی هم در کار نیست؛ کما اینکه بعضی علمای بزرگ بر این مطلب، تصریح کرده اند که به علت حقیقی غیبت نمی توان دست پیدا کرد و برای بهتر عمل کردن به وظیفه، به علل ظاهری پرداخته می شود(۱).

ص: ۲۶۳

اکنون می بایست بعد از بررسی قریب به صد روایت در علل غیبت، یک جمع بندی داشته باشیم.

بنا بر آنچه در این کتاب به دست آمد، علت حقیقی غیبت، سری از اسرار الهی است، که هم روایات آن را تأیید می کند - چنانکه امام علیه السلام می فرماید: «ما مجاز به بیان علت حقیقی نیستیم» - (۱) و هم بیانات عالمان بزرگ هم چون شیخ مفید (رحمه الله) (۲)، سیدمرتضی (رحمه الله) (۳)، شیخ طوسی (رحمه الله) (۴)، امام خمینی (رحمه الله) (۵) و غیره مؤید این مطلب می باشد؛ و در واقع می توان از آن به عنوان دلیل حقیقی غیبت نام برد.

۲. دلایل دیگری که توسط اهل بیت علیهم السلام در روایات آمده است، دلایل ظاهری غیبت بوده است که انجام بهتر وظایف از سوی شیعیان را در برهه دنبال داشته است. به نحوی که آنان در پاسخ افراد متعدد به دلایل متعدد اشاره نموده اند، که از قرار معلوم برای پاسخ گویی به شیعیان تمام جهان بوده است. لذا با توجه به شرایط بسیار متفاوت در نقاط مختلف جهان، پاسخ اهل بیت علیهم السلام هم متفاوت بوده است، تا باعث برطرف شدن حیرت و سرگردانی آنان در طی دوران غیبت باشد.

ص: ۲۶۴

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۱؛ الغیبه، شیخ طوسی، ص ۲۹۰، ص ۲۴۷.

۲- فصول العشره، ص ۸۳.

۳- امامت و غیبت، ترجمه المقنع، ص ۳۸.

۴- الغیبه، شیخ طوسی، ص ۸۵، ح ۸۴ و ص ۸۸.

۵- تهذیب الاصول، ج ۳، ص ۱۴۶.

زندگی امیرالمؤمنین شاید مثال خوبی برای مبحث ما باشد؛ چرا که ایشان علت سکوت و خانه نشینی خود بعد از پیامبر(ص) را حفظ اسلام بیان می کردند، ولی بعد از بیست و پنج سال خانه نشینی، وقتی با هجوم درخواست کنندگان مواجه شدند، حکومت را پذیرفتند. ولی بعد از شروع به کار، علت حقیقی عیان گشت، زیرا مردم نتوانستند بیش از پنج سال، حکومت آن جناب را تاب بیاوردند. اگر چه همان دلیل اول، برای شیعیان دلیل قانع کننده ای بود، ولی سر حقیقی سکوت بر عموم پوشیده بود؛ چرا که اگر حضرت امیر علیه السلام همان روز اول در مقابل مخالفان شمشیر به دست می گرفتند، مردم تحمل آن را نداشتند. البته در بحث ما نباید فراموش شود که امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف آخرین ذخیره الهی است.

۳. همانطور که گذشت در میان علل غیبت، دلیل خوف از قتل، مهم ترین دلیل ظاهری غیبت است که مورد تأیید برخی بزرگان هم می باشد. بعد از آن، امتحان الهی بیشترین روایات و نظرات علما را به خود اختصاص داده است. در روایات به عللی دیگر نیز اشاره شده است که می توان از آنان به دلایل فرعی غیبت نام برد.

۴. حاصل روایات علل غیبت این است که اگر چه شیعیان باعث به وجود آمدن علل غیبت نبوده اند - چرا که بیشترین آسیب ها در طول غیبت متوجه آنان بوده است - ولی به هر حال امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف باید پرده غیبت را کنار بزنند تا خورشید عالم تاب وجود ایشان بر عالمیان بتابد. ولی این سؤالات همچنان باقی است که اگر علت اصلی غیبت بر ما پوشیده است، چگونه از آن اطلاع پیدا کنیم تا آن را برطرف کنیم؟ و آیا برطرف کردن علل ظاهری کفایت می کند؟ و آیا تمام آنها باید بر طرف شود یا بر طرف شدن علل اصلی کافی است؟ و یا اینکه آیا وجود شرایط ظهور برای پایان یافتن غیبت، کفایت می کند. اگر چه علل غیبت

باقی باشد؟

در آخر خداوند را سپاسگذارم که به بنده توفیق زندگی در کنار عاشقان امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را داده تا بتوانم مقداری از عمر ناقابل خودم را در عرصه مهدویت بگذرانم و این کتاب را به پایان برسانم.

بنفسی أنت من مغیب لم یخل منا

والسلام علیکم و(رحمه الله) و برکاته

۱۰/۹/۱۳۸۹

۲۴ ذی الحجه ۱۴۳۱ ق

قم- در جوار حرم ملکوتی حضرت معصومه(س)

ص: ۲۶۶

۱. قرآن کریم.
۲. مفاتیح الجنان.
۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمدابوالفضل ابراهیم، چاپ اول، داراحیاء الکتب العربیه، بی جا، ۱۳۷۸ق.
۴. ابن الأثیر، الكامل فی التاریخ، دار بیروت لطباعه و النشر، بیروت، ۱۳۸۶ق.
۵. ابن الصبأغ، الفصول المهمه فی معرفه الائمه، تحقیق: سامی الغیری، چاپ اول، دارالحدیث للطباعه و النشر، قم، ۱۴۲۲ق.
۶. ابن بابویه قمی، علی، الامامه و التبصره، چاپ اول، مدرسه الامام المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، قم، ۱۳۶۳ش.
۷. ابن خلکان، وفيات الأعیان و أبناء الزمان، دارالثقافه، بیروت، بی تا.
۸. ابن فارسی، أبی الحسین احمد، مقایس اللغه، چاپ اول، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۲ق.
۹. ابن منظور، جمال الدین محمد بن مکرم، لسان العرب، نشر أدب الحوزه، قم، ۱۳۶۳ش.
۱۰. اصفهانی، الراغب، مفردات الفاظ قرآن، تحقیق: صفوان عدنان داودی، چاپ اول، دارالقلم، دمشق، ۱۴۱۲ق.
۱۱. اصفهانی، میرزا محمدتقی، مکیال المکارم، تحقیق: سیدعلی عاشور، چاپ اول، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۲۱ق.
۱۲. امیدیان، سعید، رساله سطح ۳، موجود در کتابخانه مرکز تخصصی مهدویت، قم.
۱۳. أنوری، حسن، فرهنگ فشرده سخن، چاپ دوم، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۸۵ش.
۱۴. بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، چاپ اول، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۹ق.
۱۵. بندرریگی، محمد، فرهنگ بندرریگی، چاپ اول، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۸ش.

۱۶. بهبهانی، وحید، تعلیقه علی منهج المقال، بی نا، بی جا، بی تا.

۱۷. ترابی، اکبر، پژوهشی در علم رجال، چاپ اول، اسوه، قم، ۱۳۸۷ش.

۱۸. تستری، علامه محمدتقی، قاموس الرجال، چاپ دوم، مؤسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۱۰ق.

۱۹. تونه ای، مجتبی، موعودنامه، چاپ اول، انتشارات مشهور، قم، ۱۳۸۳ش.

۲۰. جمعی از نویسندگان، نور مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، چاپ دوم، نشر آفاق، تهران، ۱۴۰۱ق.

۲۱. جوادی آملی، عبدالله، امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف موجود موعود، چاپ دوم، مرکز نشر اسراء، قم، ۱۳۸۷ش.

۲۲. جوینی شافعی، ابراهیم بن محمد، فرائد السمطین، تحقیق: شیخ محمدباقر محمودی، چاپ اول، مؤسسه المحمودی للطباعه و النشر، بیروت، ۱۳۹۸ق.

۲۳. حسین جاسم، تاریخ سیاسی امام دوازدهم، ترجمه محمدتقی آیت اللهی، چاپ سوم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۵ش.

۲۴. حسینی تفرشی، مصطفی، نقد الرجال، مؤسسه آل البيت علیهم السلام لأحياء التراث، بیروت، ۱۴۱۹ق.

۲۵. حکیم، عادل، پایان نامه سطح ۳، موجود در مرکز تخصصی مهدویت (کتابخانه)، قم.

۲۶. حلی، ابن داود، رجال، تحقیق: سیدمحمدصادق آل بحر العلوم، منشورات مطبعه الحیدریه، نجف، ۱۳۹۲ق.

۲۷. حلی، علامه، خلاصه الاقوال، تحقیق: جواد قیومی، چاپ اول، مؤسسه نشر الفقاهه، قم، ۱۴۱۷ق.

۲۸. حنفی قندوزی، حافظ سلیمان، ینایع الموده لذوی القربی، تحقیق: سیدعلی جمال اشرف حسینی، چاپ اول، دارالأسوه للطباعه و النشر، بی جا، ۱۴۱۶ق.

۲۹. خراسانی، محمدجواد، مهدی منتظر عجل الله تعالی فرجه الشریف، تحقیق، جواد میرشفیعی، چاپ سیزدهم، مؤسسه انتشاراتی لاهوت، تهران، ۱۳۸۴ش.

۳۰. خوارزمی، ابوالمؤید الموفق بن احمد المکی، مقتل الحسین علیه السلام، تحقیق: محمد السماوی، بی نا، نجف اشرف، ۱۳۶۷ق.

۳۱. خوبی، ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، چاپ سوم، دارالزهراء، بیروت، ۱۴۰۳ق.

۳۲. دوانی، علی، موعودی که جهان در انتظار اوست، چاپ چهارم، دبیرخانه دائمی اجلاس حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، قم، ۱۳۸۵ش.

۳۳. ذهبی، الحافظ، العبر فی خبر من غبره، تحقیق: محمد سعید سیونی، دارالکتب العلمیه، بیروت، بی تا.

۳۴. ذهبی، تاریخ الاسلام، تحقیق: عمر عبدالسلام تدمری، چاپ اول، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۴۰۷ق.

۳۵. زرکلی، خیرالدین، الأعلام، چاپ پنجم، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۰م.

۳۶. سبحانی، جعفر، تقریرات بحث السید الخمینی، چاپ سوم، انتشارات دارالفکر، قم، ۱۳۶۷ش.

۳۷. سبحانی، جعفر، علم الرجال، چاپ چهارم، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۲۱ق.

۳۸. سلیمان، خدامراد، درسنامه مهدویت، چاپ اول، بنیاد فرهنگی مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف، قم، ۱۳۸۵ش.

۳۹. سیاح، احمد، فرهنگ بزرگ جامع نوین، ترجمه المنجد، انتشارات اسلام، تهران، بی تا.

۴۰. سیدرضی، نهج البلاغه، ترجمه: محمد دشتی، چاپ دوم، انتشارات امیرالمؤمنین علیه السلام، قم، ۱۳۸۶ش.

۴۱. شبلنجی، مؤمن بن حسن، نور الأبصار، دارالفکر الاسلامیه، بیروت، بی تا.

۴۲. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل، دارالمکتبه الهلال، بیروت، ۲۰۰۳م.

۴۳. شیخ صدوق، ابوجعفر محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه چاپ دوم، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین، قم، بی تا.

۴۴. -----، کمال الدین و تمام النعمه، تصحیح: منصور پهلوان، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ اول، دار الحدیث، قم، ۱۳۸۰ش.

۴۵. شیخ طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، اختیار معرفه الرجال، تصحیح: میرداماد استرآبادی، تحقیق: مهدی رجالی، مؤسسه آل البیت علیهم السلام لأحیاء التراث، قم، ۱۴۰۴ق.

۴۶. -----، الفهرست، چاپ اول، نشر اسلامی، بی جا، ۱۴۱۷ق.

- ۴۷.-----، الغیبه، تحقیق: عبداللہ تهرانی وعلی احمد ناصح، چاپ سوم، مؤسسه المعارف الاسلامیہ، قم، ۱۳۸۳ش.
- ۴۸.-----، الغیبه، ترجمہ و تحقیق: مجتبیٰ عزیزی، چاپ دوم، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم، ۱۳۸۷ش.
- ۴۹.-----، رجال، تحقیق: جواد قیومی اصفہانی، چاپ دوم، مؤسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۲۰ق.
۵۰. شیخ کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، مترجم: سیدجواد مصطفوی، چاپ اول، انتشارات علمیہ اسلامی، تهرآن، بی تا.
- ۵۱.-----، روضہ کافی، مترجم: سیدہاشم رسول محلاتی، چاپ اول، انتشارات علمیہ اسلامی، تهرآن، بی تا.
۵۲. شیخ مفید، محمد بن محمد النعمان، الاختصاص، تحقیق: علی اکبر غفاری، سید محمود زرنندی، دارالمفید للطباعہ و النشر و التوزیع، بیروت، ۱۴۱۴ق.
- ۵۳.-----، الأرشاد، تحقیق مؤسسہ آل البيت علیہم السلام، چاپ دوم، دارالمفید للطباعہ و النشر و التوزیع، بیروت، ۱۴۱۴ق.
- ۵۴.-----، الفصول العشرہ، تحقیق: فارس الحسون، چاپ دوم، دارالمفید للطباعہ و النشر و التوزیع، بیروت، ۱۴۱۴ق.
- ۵۵.-----، الکافی، چاپ پنجم، دار الکتب الاسلامیہ، تهرآن، ۱۳۶۳ش.
۵۶. صافی گلپایگانی، لطف اللہ، امامت و مہدویت، چاپ سوم، مؤسسہ انتشارات حضرت معصومہ علیہا السلام، قم، ۱۳۷۸ش.
۵۷. طاہری، حبیب اللہ، سیمای آفتاب، چاپ اول، انتشارات زائر، قم، ۱۳۸۰ش.
۵۸. طبرسی، احمد بن علی، احتجاج، مترجم: بہراد جعفری، چاپ دوم، دارالکتب الاسلامیہ، تهرآن، ۱۳۸۵ش.
۵۹. طبری، محمد بن جریر (سنی)، تاریخ طبری، تصحیح: نخبہ من العلماء الأجلاء، مؤسسہ الأعلمی للمطبوعات، بیروت، بی تا.
۶۰. طبری، محمد بن جریر (شیعی)، دلائل الإمامہ، تحقیق: مؤسسہ البعثہ، چاپ اول، مرکز الطباعہ و النشر فی مؤسسہ البعثہ، قم، ۱۴۱۳ق.
۶۱. طبسی، نجم الدین، تا ظهور، چاپ اول، بنیاد فرہنگی مہدی موعود عجل اللہ تعالیٰ فرجہ الشریف، قم، ۱۳۸۸ش.

۶۲. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرين، تحقیق: احمد الحسینی، چاپ دوم، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ق.
۶۳. طهرانی، شیخ آقابرگ، الذریعه، دار الأضواء، بیروت، بی تا.
۶۴. عاملی، شیخ حر محمد بن الحسن، وسائل الشیعه، چاپ دوم، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، قم، ۱۴۱۴ق.
۶۵. علم الهدی، سیدمرتضی، المقنع، ترجمه: (امامت و غیبت از دیدگاه علم کلام)، چاپ سوم، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم، ۱۳۸۳ش.
۶۶. عمیدی، ثامر هاشم، در انتظار ققنوس، ترجمه: مهدی علیزاده، چاپ دوم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، ۱۳۸۲ش.
۶۷. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، تصحیح: اسعد الطیب، چاپ اول، انتشارات اسوه، قم، ۱۴۱۴ق.
۶۸. فصلنامه علمی - تخصصی انتظار، مرکز تخصصی مهدویت، قم، ۱۳۸۱ش.
۶۹. فضل، نادر، راز غیبت، چاپ اول، مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، تهران، ۱۳۸۴ش.
۷۰. قریشی، سیدعلی اکبر، اتفاق در مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف، چاپ پنجم، انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۷۶ش.
۷۱. قمی، الخزاز، کفایه الاثر، تحقیق: عبداللطیف حسینی، انتشارات بیدار، قم، ۱۴۰۱ق.
۷۲. کاشانی، ملامحسن فیض، الوافی، چاپ اول، کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام، اصفهان، ۱۴۰۶ق.
۷۳. مازندرانی، محمد بن اسماعیل، منتهی المقال فی احوال الرجال، مؤسسه آل البیت علیهم السلام لأحیاء التراث، بیروت، ۱۴۱۹ق.
۷۴. المازندرانی، مولی محمد صالح، شرح اصول کافی، تحقیق: ابوالحسن شعرانی، تصحیح: علی عاشورا، چاپ اول، دارالاحیاء التراث العربی للطباعه و النشر و التوزیع، بیروت، ۱۴۲۱ق.
۷۵. مامقانی، تنقیح المقال، مرتضویه، نجف اشرف، بی تا.
۷۶. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، چاپ دوم، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ق.
۷۷. -----، مرآه العقول فی شرح اخبار آل الرسول، تصحیح: سیدهاشم رسول محلاتی، چاپ چهارم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۹ش.

۷۸. مجلسی، محمدتقی، روضه المتقین، فی شرح من لایحضره الفقیه، ترجمه: محمدحسین کوشانیپور، بنیاد فرهنگی اسلامی، قم، ۱۴۰۶ق.

۷۹. مشرق موعود، فصل نامه علمی - پژوهشی، پژوهشکده مهدویت، قم.

۸۰. مشکور، محمدجواد، فرهنگ فرق اسلامی، چاپ پنجم، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۸۶ش.

۸۱. مصباح یزدی، محمدتقی، آفتاب ولایت، چاپ سوم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، ۱۳۸۳ش.

۸۲. معلوف، لویس، المنجد، ترجمه: قاسم بوستانی، چاپ سوم، انتشارات الوفا، تهران، ۱۳۸۷ش.

۸۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، جمعی از نویسندگان، بیستم، دارالکتب الاسلامیه، قم، ۱۳۸۰ش.

۸۴. -----، حکومت جهانی مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، چاپ سوم، انتشارات نسل جوان، قم، ۱۳۸۴ش.

۸۵. نجاشی، احمد بن علی الاسدی الکوفی، رجال، چاپ پنجم، مؤسسه نشر اسلامی التابعه لجماعه المدرسین، قم، ۱۴۱۶ق.

۸۶. نجفی، شیخ هادی، موسوعه احادیث اهل البيت عليهم السلام، چاپ اول، دار احیاء التراث العربی للطباعه و النشر و التوزیع، بیروت، ۱۴۲۳ق.

۸۷. نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبه، تحقیق: فارس حسون، چاپ اول، انوار الهدی، قم، ۱۴۲۲ق.

۸۸. -----، غیبت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، مترجم: عبدالرسول هاشمیان آدریانی، چاپ اول، آرموس، قم، بی تا.

۸۹. نمازی، علی، مستدرکات علم الرجال الحدیث، چاپ اول، حیدری، تهران، بی تا.

۹۰. الهیتمی المکی، احمد بن حجر (ابن حجر)، الصواعق المحرقة فی الرد علی أهل البدع و الزندقه، چاپ دوم، بی نا، قاهره، ۱۳۸۰ق.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

